

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228259

UNIVERSAL
LIBRARY

شیرازنامه

تالیف

ابوالعباس احمد بن ابی الخیر زرکوب شیرازی

در حدود سنه ۷۳۴ هجری

بتصحیح واهتمام

بهمن کریمی — نایسانسیه در ادبیات

با مقابله از روی پنج نسخه قدیمی

بسرمايه کتابخانه های احمدی و معرفت شیرازی

حق طبع محفوظ و مخصوص مصحح است

طهران

۱۳۱۰ — ۱۳۵۰

مطبعه «روشنائی»

۵۵

به پیشگاه دوست عزیزم حضرت آقای آرام

تقدیم مینمایم

بهمن کریمی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و به نستعین

سروکار ادبا و متأدین در انشاء رسائل و تحریر مقالات و مقامات ادبیه تا چندی پیش با نوشته‌ها و آثار اساتید مسلم فن بود که داد سخن را داده و آنطور که باید و شاید و قانون ادبیت اجازه می‌دهد در مسائل ورود و خروج می‌کرده اند تا آنجا که روایت میکنند از مرحوم قائم مقام که هر آنگاه در طبع سرشار و کلک گهربار خویش فتوری یا سستی مشاهده می‌کرده در گلستان شیخ اجل تفرجی می نمود و بچیدن و بوئیدن گلی از آن تر دماغ میشده و اینهمه گوهرهای گرانبها را از خود بیادگار گذاشته است. از طرف دیگر چون زبان پارسی خوب یابد آمیخته با عربی شده نازک کاریها و لطائف ادبیه هر دوزبان را توأم کرده است. اساساً ادبیات بعد از اسلام رنگ مخصوصی بخود گرفته و زیبایی و ظرافتی پیدا نموده است که نه در ادبیات عرب بنهائی و نه در ادبیات فارسی قبل از اسلام شاید یافتن نظیر آن میسر نشود از این نظر بالضروره سالکین طرق ادب را از همان اوائل عادت بر این بوده است که ادبیات عرب را بخوبی فراگیرند و حتی ضبط کردن و بخاطر سپردن مفردات اقویه که کار بسیار مشکل و در بادی نظر لغو بنظر میرسد یکی از وظایف اولیه و حتمیه کسی بوده است که میخواسته سری در میان سرهای فضلا بلند کند و در محاورات ادبی اظهار نظری نماید.

از چند سال باینطرف که پای جوانها بفرنگستان باز شده و ادبیات

اروپائی که آن نیز در محل خود ستودنیهای بسیار دارد در خلال ریشه های کهن ادبیات کنونی ماریشه دواینده است اوضاع ادبی رنک دیگری بخود گرفته و غالب از نویسندگان که خیره رنک و جلای ظاهری قسمت تازه وارد شده بمضمون (واکل جدید لذة) بقدری مست این لذت شدند که نزدیک بود یکسره ریشه قدیمی واصلی و مقدس خود را بخاطر رشد این شبه ریشه جوان قطع نمایند غافل از اینکه اگر نوشته و یکتور هی گو یا شکسپیر یا گتته و نظایر آن از نظر اخلاقی و روحی که جنبه بین المللی را دارد حائز اهمیت است ده چندان از نظر الفاظ همان زبانیکه در آن نوشته شده است حائز اهمیت و جالب توجه میباشد گرچه از نظر های اخلاقی و روحی نیز بواسطه مغایر بودن اوضاع و احوال جغرافیائی و مدنی و دینی نیز غالب تشبیهات و استعارات و کنایات و گوشه های لطیف موجود در سایر السنه که باتکلف بفارسی نقل میشود بیمزه و ناهنجار و ثقیل میگردد باز مددخدائی بود که مستشرقین را بفکر احیاء اثار متقدمین این کشور انداخت یا پاکیزگی طینت خود این جوانان یا هر دو علت توأمآ تاثیر کردند بالاخره تازه تازه می بینیم در گوشه و کنار طالبینی برای مطالعه و نشر اثار بزرگان مشاهده میشوند و کم کم از انتشار ترجمه های خالی از هر لذت و ذوق اجنبی کاسته شده بر عدد نشرات اساسی بزبان فارسی چه در موضوعات حکمتی و فلسفی و عرفانی و چه در موضوعات ادبی محض افزوده میشود و سبک چیز نویسی از آن ابتدال و هرج و مرج می توان گفت بخواست خدا تا چندی دیلر خارج شده بر مجرای ادبی واصلی

خویش باز گشت خواهد نمود. در این صورت برای توسعه میدان جولان متذوقین و متنوع ساختن منابع ادبی لازم است هر کس بقدر سهم خویش در نشر و اشاعه کتب قدیمه که در زوایای فراموشی زیر گرد غربت چندین قرن مدفون شده اند از کمک و مساعدت لازم دریغ ندارد تا مگر این گنجینه های نفیس که از دستبرد حوادث ایام و فتنه حملات عالم گیر ادب بر باده مغول، تیمور، افغان بر کنار مانده است مجدداً در دسترس قرار گیرد و زبان فارسی منحط امروزی رونق شایان خویش را اخذ نماید.

من بنده نگارنده این اوراق در یکسال قبل که برای تدریس ادبیات بشیراز رهسپار شدم از همان ابتدا همت گماشتم که وسائل طبع شیرازنامه را که بر حسب اظهار غالب اساتید خودم و فضلی طهران و شیراز از کتب نفیسه است فراهم سازم و نسخه هایی را که در شیراز سراغ کردم چون منحصر بدست چند نفر بود که از فروختن آن امتناع داشتند و با عدم سابقه اشنائی بسهولت عاریه کردن آنها هم میسر نمیشد تنها باستظهار رئیس محترم ادب دوست معارف فارس حضرت آقای میرزا ابوالقاسم خان فیوضات ادام الله تاییداته العالی موفق شدم نسخ موجوده را در دسترس داشته باشم و از این حیث و سایر تشویقها و مساعدتهایکه نسبت به بنده فرموده اند همیشه سپاسگزار ایشان می باشم

آقای بهشتی منشی محترم اداره معارف فارس که از فضلی شیراز هستند در تحمل زحمت مقابله و تا اندازه اختیار صحیح از سقیم نسخ کمک شایانی به بنده نمودند و از ایشان صمیمانه تشکر میکنم از میان نسخه هایی که بوسیله آقای رئیس معارف از صاحبانشان امانت

گرفته شده بود نسخه آقای شعاع الملک را که از شعرای طراز اول شیراز بلکه ایران بشمار و مقام ادبی ایشان منکری ندارد مآخذ قرار دادم ،

معزی‌الیه کتابخانه مفصلی دارند که محققاً کتابهای خطی ایشان چه از حیث قدمت و چه از حیث اهمیت موضوعات بنهایت درجه قابل توجه و مداقه فضلاست و غالب ارباب ادب که بشیراز آمده‌اند برای یکدفعه هم که بوده از زیارت و باز دید نسخه‌های نفیس ایشان توشه گرفته‌اند :

« این نسخه بیست و چهار سال قبل یعنی سنه ۱۳۲۶ هجری نوشته شده و چون دونفر از اساتید ادب مانند مرحوم فرصت الدوله و مرحوم میرزا ابراهیم ادیب بمعیت آقای شعاع الملک از مقابله و تصحیح با چندین نسخه موجود آنرا تدوین کرده‌اند اهمیت خاصی دارد »
نسخ دیگری که با این نسخه بوسیله بنده نگارنده برابری شده : اولاً نسخه آقای میرزاخانی شیبانی است

« که تقریباً هشتادسال قبل یعنی در سنه ۱۲۸۸ هجری نوشته شده »
ثانیاً نسخه آقای میرزا محمد جواد کمپانی است

« که در سنه ۱۲۷۹ هجری یعنی ۷۲ سال قبل تحریر یافته است »
ثالثاً نسخه آقای حقیقت اردکانی که چون ابتدا و انتها ندارد نمی‌توان سال قطعی برای تحریر آن معین نمود ولی از سبک عبارت و شیوه خط معلوم میشود که باید خیلی قدیمی تر از سه نسخه مذکوره در فوق باشد .
پس از طبع چندین جزو کتاب دوست عزیزم فاضل محترم آقای میرزا احمد خان ارام نسخه قدیمی که تقریباً در حدود ۸۰۰ هجری تحریر یافته بود در شیراز بدست آورده و برای این بنده بطهران فرستادند

و حضرت استادی آقای میرزا عباسخان اقبال آشتیانی نیز بر بنده لطف فرموده نسخه نقیسی که در دسترس خود داشتند باین بنده مرحمت فرمودند پس از برابری این دو نسخه باز اغلاطی چند در اوراق چاپ شده ظاهر گردید این بود که برای اطمینان بیشتر از چهارده جزوه چاپ شده صرف نظر کردم و ضررش را شخصاً متحمل شدم و از نو بطبع آن پرداختم

در ضمن برابری و مقابله این پنج نسخه با یکدیگر عباراتی بس ناسالم بنظر رسید که نسخا و محررین بقدری در آن عبارات تحریف و تصرف نموده بودند که جز بحال خود وا گذاشتن آن چاره نبود باین لحاظ ما هم از تصحیح آن عبارات صرف نظر نمودیم و بقیه را بذوق خوانندگان محترم واگذار میکنیم با اینهمه ادعا ندارم که این نسخه چاپ شده از هر حیث غیر قابل انتقاد باشد و البته چه در ضمن طبع و چه در ضمن تصحیح ممکن است اغلاط یا اصلاحات لازمی از نظر محو شده باشد و یا اساساً در اختیار و تمیز صحیح از سقیم بدسلیقگی بکار رفته باشد و تنها نظر اغماض آقایان محترم شامل حال این بنده ضعیف خواهد شد.

برای اینکه ذهن خوانندگان محترم برای درك مندرجات کتاب شیراز نامه حاضرتر گردد بی مناسبت ندیدم مختصری راجع باحوال مولف و تاریخ اتابکان که در این تألیف مذکور افتاده و همچنین راجع بتصوف و متصوفه که تاریخی از مشایخ شیراز آنان در شیراز نامه قلمی شده است بطور خیلی مختصر در ابتدای کتاب بعنوان مقدمه ذکر نمایم

و البته در آوردن این مقدمه بیشتر نظر بروشن شدن مندرجات شیراز
نامه است و نگارنده را تألیف تاریخ اتابکان یا ایراد شرح مبسوط و
مفصلی از تصوف و بزرگان درسر نیست و بهمین بیان حال عذر تقایص
موجوده در مقدمه را از مطالعه کنندگان محترم می خواهد .

مولف شیراز نامه

اصل و نسب - راجع باصل و نسب و سال تولد و وفات مولف کتاب شیراز نامه در هیچیک از تذکره ها اشارتی دیده نشد فقط در کتاب هزارمزار شرح بسیار مختصری در باب جد مولف زرکوب ایراد میکند و ریو (Rieu) در فهرست خود از روی خود کتاب شیراز نامه چند جمله استنباط نموده و مطلب آنرا بیان می نماید اما خود احمد بن ابی الخیر در چند جا از کتابش نام خود و پدر و جد مادری و سال تولد و عات تالیف کتاب و میزان معلومات و کمی از مسافرتش را با چند جمله شروع و ختم می نماید و ما در اینجا یکی یکی اقوال خود او را ذکر نموده و از آن نتایج حاصله را اتخاذ میکنیم. مثلاً در ذکر اسم پدرش در چند جای کتاب شیراز نامه صریحاً اشاره کرده و اسم میرد چنانکه در ابتدای کتاب میگوید: « يقول الفقير الى الله تعالى ابو العباس احمد بن ابی الخیر الملقب بالمعین المشتهر جده الاعلی بشیخ زرکوب الشیرازی اصلح الله شانه و اماطه عما شانه »

و در جای دیگر در شرح حال ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن المقاریضی گوید،

« از پدرم شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب شیرازی شنیدم که او نیز از علی بن بزغش روایت کرد که میگفت هر کس از روی اعتقاد حاجتی از محمد بن عبدالرحمن بخواهد حاجت او بر آورده خواهد شد »

و در نسب خود از طرف مادر در ضمن حکایتی از شیراز نامه اسم میبرد و می گوید

« سعدالدین محمد بن مظفر روز بهان جد مادری اوست و سال تولد روز بهان را سنه ۶۲۷ هجری و سال وفاتش را سنه ۶۸۱ هجری ذکر میکند پس می توان حدس زد که در سنه ۶۸۱ احمد بن ابی الخیر حیات داشته است »

روز بهان در سنه ۶۸۱ وفات نموده و پس از او پسرش **افصح المتکلمین فرید الملة والدین عبدالودود** قائم مقام او شد و اظهار میدارد که : « حالیه هم او مقتدا و شیخ الاسلام بزرگ شیراز است » پس از اینجا معلوم میشود که **ابی الخیر** زمان **عبدالودود** را درک کرده و او را در سنه ۶۸۱ که بعد از پدرش شیخ الاسلام شده دیده بنابراین مدعی باید قبول کرد که **احمد بن ابی الخیر** در این زمان مسلماً شخصی ۱۰ الی ۱۲ ساله بوده که می توانسته است در هنگام شیخوخیت آن ایام را بخاطر آورد زیرا خاطرات طفلی را تا بیش از ده سالگی نمی توان بیاد آورد و فقط گرده از آنها در نظر مجسم است و می توان گفت که بکلی آن خاطرات محو شده و از یاد رفته است .

احمد بن ابی الخیر در ذکر شرح حال طبقه ششم از متن همین کتاب راجع بعلمای بشرح حال خود می پردازد و صریحاً اظهار میدارد که من در خدمت آن طبقه از علما بتحصیل مشغول بودم و از ایشان استفاده های بسیار نمودم و مامن باب مثال شرح حال چند نفر از علما را باختصار

در اینجا نقل میکنیم تا کمی از تاریخ حیات مولف روشن شده باشد،

در شرح حال محمد صفی گوید :

« کتاب کنز خفی از مصنفات جد بزرگوارش صفی الدین عثمان کرمانی را در خدمت او خوانده ام و بعضی قسمتهای کتاب مصابیح را بقراءت و برخی دیگر را بسماع در حضرتش استفاده کرده ام و اظهار میدارد که در سنه ۷۲۰ هجری فوت نموده و قبرش را نیز معین میکند »

و در شرح حال ابو سعید محمد السیرافی گوید :

« کتاب توضیح کشف را استماع از آن حضرت کرده ام و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و الایان تمام در حضرتش خوانده ام و او در سنه ۷۲۱ هجری بجوار رحمت حق پیوست و قبرش زیارتگاه است »

در شرح حال ابراهیم زنجانی گوید :

« تاریخ منهاج و طوابع را از اول الی آخر در حضرت او خوانده ام و او در سنه ۷۲۲ عزیمت سفر دریا کرد و در شهر دلی با دلی پر حسرت جهان را وداع گفت »

و در شرح حال عبدالرحمن علی بزغش گوید ،

« بعضی قسمت های کتاب عوارف را در تاریخ ۷۱۴ در حضرتش خواندم و بخط مبارک او اجازه اجتهاد حاصل نمودم و وفات او را در سال ۷۲۴ اسم میبرد »

و در شرح حال منصور بن مظفر اشاره میکند،

« کتاب صحیح بخاری را نزد او قرائت کردم و از خدمت او

استفاده بسیار بردم و کتاب مصابیح را از اول الی آخر نزد او خوانده و اجازه اجتهاد درجه اول از او حاصل نمودم و این شیخ در سنه ۷۳۳ وفات یافته و قبرش را نیز معین میکند «
در شرح حال علی بن مسعود گوید :

« بکرات بشرف صحبت مبارکش استسعاد نمودم و استفاده کاملی از کلماتش کردم و احادیث نبوی و تاریخ مشایخ در خدمتش در کتابی جمع نمودم و در سنه ۷۱۷ در کازرون در خدمتش درک فضائل میگردم و در سنه ۷۴۵ در کازرون در خانقاهی که موسوم بان حضرت است وفات نمود و قبر مبارکش اکنون زیارتگاه سالکان و صدیقان روی زمین است »

پس از این بیانات معلوم شد که احمد بن ابی الخیر تقریباً ۱۰ الی ۱۲ سال قبل از سنه ۶۸۱ متولد شده و تاسنه ۷۴۵ که خود ذکر میکند از او اطلاع داریم و با در نظر گرفتن چند سالی هم که بظن غالب بعد از تالیف کتاب و سنه ۷۴۵ زنده بوده است عمر تقریبی او در حدود ۹۰ سال خواهد بود .

از قرائنی که از کتاب شیراز نامه بدست میاید معلوم میشود که تحصیلات او در نزد اشخاصی که در فوق ذکر شان گذشت قبل از سنه ۷۳۴ (یعنی قبل از تألیف کتاب شیراز نامه و سفر به بغداد) بوده است زیرا او چنانکه اشاره میکند آخرین سال مجلس درسش را در سنه ۷۲۱ اسم میبرد. در مسافرت کازرون احمد بن ابی الخیر مسافرت و جهانگردی بسیار کرده و اغلب نقاط فارس را گردش نموده و دیده است و سفری هم چنانکه شرحش در بعد بیاید به بغداد کرده و علت تألیف این کتاب هم مسافرت او به بغداد بوده است ، این شخص بجز شیراز نامه تألیفات دیگری نظماً و ثراً داشته که

متأسفانه از بین رفته و اثری هم از آنها باقی نمانده و تذکره نویسان هم اسمی از آنها ذکر ننموده اند ولی خودش در ضمن این کتاب بآنها اشاره میکند، مثلاً **کامل التواریخی** بخودش نسبت میدهد که چون در دست نیست از مضمونش هم اطلاعی در دست نداریم گذشته از این شاعر هم بوده و شعری سروده است و در این کتاب چند جا اشعاری ذکر کرده و بخود نسبت داده است مثلاً در صدر کتاب برای فاتحه اشاره میکند

آنکه بتدبیر کار سازی دولت	قاعدهٔ نونهاد جود و کرم را
هیبت او همچو خاک راه شمرده	حاصل کیخسرو و خزانة جم را
بر کند آثار دوستکامی جودش	از دل درویش بیخ و ریشه غم را
جز بسر سفرهٔ مکارم او کس	پس نکند لقمه نیاز شکم را

شیراز نامه و علت تألیف آن

چنانکه خود مولف گوید مدتی که در بغداد سکونت داشته روزی در مجلس جمعی از دوستان حاضر بوده و از هر دری سخن بمیان میامده است اتفاقاً در ضمن صحبت یکی از ایشان مزایای بغداد را در نظر سایرین جلوه گر میسازد و بزم شیراز میپردازد و در ضمن کتاب **بغدادنامه** را که تألیف یکی از حضار بوده بنظر ابوالعباس میرساند و او تصمیم میگیرد که کتابی در اوصاف شیراز برشتهٔ تألیف آورد پس از مراجعت از بغداد بشیراز کتاب **شیرازنامه** را بر نهج **بغدادنامه** تألیف می نماید مشتمل بر خصوصیات و مزایای شیراز مانند خصوصیات و مزایای بغداد.

نکته ای که شایسته است طرف توجه ادبا و خوانندگان نرام قرار

گگیرد مقایسه صاحب این کتاب (احمد بن ابی الخیر) و صاحب المعجم (شمس قیس رازی) و صاحب کتاب کلاستان (پیوخ سعدی) و صاحب تاریخ و صاف الحضرة (عبد الله بن فضل الله) میباشد این چهار نفر در صورتیکه همه در يك عصر یا بچند سال فاصله میزیسته اند ابدأ اسمی از یکدیگر در نوشتهجات خود یاد نکرده اند و چون مقایسه این چهار نفر با یکدیگر از بحث ما خارج است فقط بمقایسه صاحب تاریخ شیراز نامه با سه نفر دیگر اکتفا میکنیم احمد بن ابی الخیر با اینکه ۴۰ الی ۵۰ سال بعد از شیخ سعدی کتاب خود را تألیف نموده و از بعضی مشایخ قبل از سعدی و زمان او و بعد از او اسم برده و از بعضی از امراء زمان سعدی ذکری بمیان آورده ابدأ از شیخ سعدی سخنی نگفته در صورتیکه سعدی همان امرا و بزرگانی را که ابن ابی الخیر اسم میبرد میستاید مثلاً در مدح انکیانو از امراء مغول می گوید :

بس بگردید و بگردد روزگار دل بدنیا در بندد هوشیار

.....

و باز در مدح شمس الدین حسین اشاره میکند

هر که بر خود نشناسد کرم بار خدای

دولتش دیر نماند که کفور است و کند

و راجع بابو بکر سعد گفته :

براه تکلف مرو سعديا اگر صدق داری یار و بیا

تو منزل شناسی و شه راهرو تو حق گوی و خسرو حقائق شنو

از طرف دیگر نمی توان انکار کرد که سعدی ۵۰ سال پس از فوتش صیت فضائل و کمالات او در جهان آنروزی منتشر نشده باشد چون

خود شیخ در چندین جا از گلستان و بوستان نظماً و ثراً خود را ستوده و اظهار میدارد که در زمان حیاتم مرا اشتهار وصیت فضائل تا اقصی بلاد رفته بود مثلاً می گوید :

(ذکر جمیل سعدی که در افواه عوام افتاده وصیت سخنش که در بسطی زمین رفته و قسب الجیب حدیثش که چون شکر مپخورند ورقه منشانش که چون کاغذ زر میبرند بر کمال فضل و بلاغت او حمل نتوان کرد)

قصده سعدی و همام که اغلب تذکره نویسان بدان اشاره کرده اند جای انکار نیست و باز او گوید :

(همه گویند و سخن گفتن سعدی دگر است)

(دلیر آمدی سعدیا در سخن)

(سعدی اندازه ندارد که چه شیرین سخن است)

(مردم همه دانند که در نامه سعدی مشکمی است که در نامه عطار نباشد)
با اینهمه جای تعجب است که چرا احمد بن ابی الخیر از سعدی اسم نبرده است

در باب ابن ابی الخیر می توان گفت که چون او در کتابش از بزرگان متصوفه اسم می برد شاید سعدی بدان پایه نرسیده باشد تا از او ذکری بمیان آید اما جای این صحبت هست که آیا شعری هم نمی توانست از او بر سیل شاهد مثال و شیرینی کلام در کتاب خود ایراد نماید ولی راجع بمؤلف و صاف و المعجم جز بی انصافی اندو نسبت بشیخ ما چیز دیگری نمی توان تصور کرد زیرا این دو از شعرائی اسم برده و از آنها اشعاری ذکر نموده اند که در مقابل سعدی نسبت قطره بدریاست بنابر این بجز داشتن غرض و حسادت علت دیگری را در این مسامحه یا غفلت نمی توان جست .

- فارس -

در این فصل صحبت و گفتگوی ما از فارس و شیراز و توابع و بقاع و مدارس و محلات و دروازه‌های آن خواهد بود اما این مبحثی بسیار مفصل و کلام را بطول می‌انجاماند این بنده تنها برای روشن شدن مطلب کتاب شیراز نامه مختصری از آن مفصل برشته تحریر می‌آورم تا اگر وقتی بدست آوردم تمام گوشه‌های این مقدمه را بطور تفصیل در حاشیه ای ایراد خواهم نمود،

عرض شیراز بیست و نه درجه و سی و شش دقیقه و طول آن از گری پنج پنجاه و دو درجه و چهل و سه دقیقه .

قبل از اسلام چنانکه در شیراز نامه ذکر افتاد مملکت فارس را به پنج بهر منقسم کرده و هر بهری را کوره یا خوره میگفتند بترتیب ذیل :

اول کوره اردشیر پایتخت آن جور که فیروز آباد کنونی است

دوم کوره استخر پایتخت آن استخر که حالیه زمینهای آن اطراف را مرو دشت مینامند و خرابه‌های تخت جمشید در آنجا واقع است .

سوم کوره داراب کرد پایتخت آن شهر داراب که بکلی ویران شده ولی یکفرسخ در شمال آن شهری ساخته اند و داراب معروف گردیده (این داراب با داراب قدیمی فرق دارد)

چهارم کوره شاپور پایتخت آن شاپور که خراب و خرابه‌های آن امروز در سه فرسخی شمال قصبه کازرون افتاده .

پنجم کوره قباد پایتخت آن شهر ازکان که اعراب ارجان می‌گفتند ولی بکلی خراب گشته و در نیم فرسخی آن شهر بهبهان را آباد نموده‌اند

بعد از استیلای عرب بر ایران و خرابی شهر ها و از بین رفتن آنها

و گذشتن مدت مدیدی فارس را بچهار قسمت منقسم کردند
 اول شبانکاره طول آن ۸۰ فرسخ و عرضش ۴۰ فرسخ از طرف مشرق
 و شمال محدود به نواحی بلوچستان و بلوک حیرفت و سیرجان و شهر
 بابک کرمان و بلوک بوانات از مغرب بسروستان و فسا و جهرم و از
 جنوب بلارستان و اکنون بچند بلوک منقسم است مانند : اصطهبانات،
 نیریز، داراب، رونیز سبعه، رودان احمدی، بشاگرد و غیره پایتخت آن
 شهر ایگ که اعراب ایج گفتندی اما این شهر ازین رفته و اصطهبانات
 در چهار فرسخی این شهر بنا گردیده است پیش از این شبانکاره معروف
 بوده چنانکه در شیرازنامه هم از شبانکاره و بلوک آن صحبتی بمیان آمده
 ولی امروز کمتر اسم شبانکاره برده میشود .
 دوم ناحیه فارس طول آن ۱۲۵ فرسخ و عرضش ۹۰ فرسخ پایتخت
 آن شیراز.

سوم ناحیه کوه کیلویه طول آن ۶۵ فرسخ و عرضش ۴۰ فرسخ .
 چهارم لارستان طول آن ۹۰ فرسخ و عرضش ۵۰ فرسخ .
 پایتخت تمام مملکت فارس (قبل از اسلام هر پنج کوره و بعد از اسلام
 هر چهار ناحیه) استخر بوده است ولی اکنون پایتخت فارس شهر
 شیراز است .

بگفته عموم مورخین و حتی صاحب کتاب شیراز نامه در سنه ۷۴
 هجری محمد بن یوسف ثقفی برادر حجاج بن یوسف در نه الی ۱۰
 فرسخی جنوب استخر شهر شیراز را بنیاد ساخت و روز بروز بر
 اهمیت آن افزود تا آنکه بیشتر مردم استخر جلای وطن کرده و در
 شیراز مقیم شدند در سال ۳۶۳ جای بر مردم چنان تنگ شد که امیر

عضدالدوله در بیرون درب سلم شهری از نو بنا کرد و آنرا کرد خسرو نام نهاد (کرد بمعنی شهر است) و بازار آنرا سوق الامیر می گفتند در این کتاب که بین سال ۷۴۳ - ۷۴۴ تألیف شده میگوید اثری از آن باقی نیست ولی حالیه دهات پائین آنرا شیب بازار گویند.

در سال ۴۳۶ امیر ابو کالنجار بن امیر ابو شجاع سلطان الدوله خرابه های استخر را هموار کرد و در آنجا زراعت بر قرار نمود در آن زمان اثری از آن شهر جز تخت جمشید نماند در این سال ابو کالنجار باروئی بر شیراز ساخت.

در سال ۵۷۵ اتابک تکه تجدید باروئی شیراز نمود و صاف گوید در زمان غازان خان بالتماس اهالی باروئی بر شیراز ساختند و بردورش خندقی حفر کردند (۷۰۱ - ۷۰۲).

در سال ۷۲۵ بفرمان سلطان شاه محمود انجو والی فارس تجدید باروئی کردند.

در سال ۷۶۷ برج و باروئی شیراز بفرمان شاه شجاع مرمت جدیدی شد.

در سال ۸۰۴ میرزا پیر بداق والی فارس پسر امیر جهان شاه قراقیونلو باز تعمیری در برج و باروئی شیراز بعمل آمد.

در سال ۱۰۶۲ نواب صالح خان از جانب نواب شاهرخ شاه نادری والی مملکت فارس بسیاری از بقاع و مدارس و مساجد و مساکن شیراز را معین کرده باروئی بر کرد آن کشیدند.

در سال ۱۱۸۰ که نواب کریم خان زند شهر شیراز را پایتخت کردند آبادیهای بسیار نمودند از قبیل بازار وکیل، حمام وکیل، آب انبار وکیل،

خیابان زند و غیره و غیره و حصارى از گچ و سنگ بر شهر شیراز بنا کرد که امروز هم در بعضی از خیابانهای شیراز نمایان است و خندقى در دور شهر بنیاد نمودند امروز خندق بکلی از بین رفته و تانزدیک حصار کریم خان بلکه بیشتر و بالاتر عمارات زیاد ساخته شده که همه مسکون است اما هنوز چندین بارو و حصار در خارج شیراز نمایان است یکی که کاملاً برجاست سد و کیل و دیگری را که ریخته و افتاده اسمی نمیدهند .

در سال ۱۲۰۷ بفرمان آقا محمد خان قاجار برج و باروی شیراز را خراب کردند .

در سال ۱۲۱۲ نواب حسینقلیخان برادر فتحعلی شاه باروی جدیدی در شیراز برقرار نمودند .

در سال ۱۲۱۸ نواب حسینعلی میرزای قاجار فرمانفرما باروی دیگری بر باروی وکیل بساخت .

در سال ۱۲۳۹ زلزله اغلب باروهای شیراز را خراب نمود .

اکنون که سال ۱۳۵۱ است از حصار و باروهای شیراز چیزی بجا نمانده است و اغلب حصارها در زیر عمارات قرار دارد و شهری را که در زمان قدیم بنا کرده بودند اهالی ترك گفته در شمال شرقی و غربی منازل عالی ساخته اند .

آب شیراز عموماً از چاه است فقط یکی دو چشمه معروف در شیراز جاری است از جمله رکن آباد است که شعرا اغلب و مخصوصاً حافظ

و سعدی اشاره بسیار بدان کرده اند حافظ گوید

زرکن آباد ما صد لوحش الهه که عمر خضر می بخشد زلالش

رکن آباد یا آب رکنی را در سال ۳۳۸ در يك فرسخ و نیمی شمال شیراز رکن الدوله حسن دیلمی احداث نمود آبش از تنك اله اکبر گذشته و صحاری اطراف مانند مصلی و باغ جهان و باغ نو و تکیه هفت تن و چهل تنان و حافظرا مشروب میکرده ولی امروزه آبی بسیار کم (و بقول یکی از طرفا اگر کسی یکدفعه وضو تازه کند تمام میشود) دیگر قنات زندگی یا آب زندگی است که در سال ۶۰ هجری اتابك مظفرالدین زندگی بن اتابك مودود سلغری احداث کرده است دیگر قناتی که در بقعه سعدی جاری است و نسبت آب کافی داشته و زراعت و آبیاری آن صفحات را کفایت میکند

محلات امروزی شیراز

شهر شیراز در زمان معموری دوازده دروازه و نوزده محله داشته که حالیه دروازه ها از بین رفته ولی بهمان اسم باقی است اما اغلب محلات بجا مانده است دور شیراز حالیه بيك فرسخ و نیم میرسد نواب کریم خان زند و کیل شیراز را بشش دروازه قسمت کرده اند و یازده محله برای شیراز معین نموده اند .

(دروازه بیضا - دروازه جباچی - دروازه سعادت آباد - دروازه فسا - دروازه گوسفند - و دروازه خاتون را موقوف داشتند)
 (از طرفی دیگر محله باغ نو - محله باهلیه - محله درب کازرون - محله دشتك - محله سراجان - محله شاه چراغ - محله شیادان - و محله موردستان را جزء محلات دیگر حساب نموده اند)، اول دروازه باغ شاه در شمال شیراز - دوم دروازه اصفهان در وسط شمال و مشرق شیراز قدیم آنرا دروازه استخر می گفتند - سوم

دروازه سعدی که مقابل تکیه شیخ سعدی در مشرق شیراز است در قدیم آنرا دروازه گازرگاه گفتندی چون گازران در آنجا جمع بوده اند - چهارم دروازه قصابخانه در قدیم آنرا دروازه فسا می گفتند - پنجم دروازه شاه داعی (که دراصل شاه الداعی الی الله بوده و نام یکی از مشایخ است در قدیم آنرا درب سلم گفتند، کتاب مزارات اشاره می کند که درب سلم منسوب است بابو زکریا سلم بن عبدالله از قدمای شیراز) این دروازه میان جنوب و مغرب شیراز است - ششم دروازه کازرون در مغرب شیراز. اما یازده محله، محله اسحق بیك - بازار مرغ - بالا گفت - درب شاهزاده - میدان شاه - محله درب مسجد - سرباغ - سردزك - سنك سیاه - لب آب - (محله یهودان از این محلات خارج است)

۱ - محله اسحق بیك محدود است به محله درب شاهزاده و محله بالا گفت و محلات لب آب و محله بازار مرغ

۲ - محله بازار مرغ که دراصل دو محله بوده یکی محله شاه چراغ و دیگری بازار مرغ و اکنون هر دو محله را بازار مرغ گویند محدود است به محله اسحق بیك و محله لب آب و محله درب شاهزاده و محله میدان شاه و محله درب مسجد و محله سردزك

۳ - محله بالا گفت (گفت بکسر کاف و سکون فاوتا در اغت فارسی بمعنی دوش که عربی کتف گویند) و این محله را بالا کد و بال کد نیز گفته اند کریم خان این محلت را باباغ نوبك محله قرارداد (کتاب مزارات که در سال هشتصد و کسری تالیف شده مزارسید علاءالدین حسین و مزار ابو محمد روزبهان فسائی بقلی و مزار

ک

شیخ ابوزرعه اردبیلی و مزار زاهده خاتون مشهور بخاتون قیامت را در محلت باغ نوشیراز دانسته و امروز در محلت بال کداست (این محله میان مشرق و جنوب شیراز محدود است بمحله درب شاهزاده و محله اسحق بیک و محله لب آب .

۴- درب شاهزاده از زمان نواب کریم خان محله شیدان و محله موردستان یک محله گشته و امروز موردستان گذری از گذرهای درب شاهزاده است این محله محدود است بمحله بازار مرغ و محله میدان شاه و محله اسحق بیک و محله بالا کفت

۵- محله درب مسجد محدود بمحله میدان شاه و محله سرباغ و محله بازار مرغ است .

۶- محله سرباغ، این محله محدود است بمحله میدان شاه و محله سنک سیاه و محله سردزک و محله درب مسجد

۷- محله سردزک، این اواخر که حصار شیراز اندکی کوچک شد محله دشتک و سردزک را یک محله نموده اند و این دورا سردزک می گویند و قدری از محله دشتک را جزو محله لب آب قرار داده اند این محله محدود است بمحله بازار مرغ و محله سرباغ و محله سنک سیاه و محله لب آب.

۸- محله سنک سیاه از زمان کریم خان بعد محله درب کازرون را جزء این محله کرده اند این محله محدود است بمحله میدان شاه و سرباغ و سردزک و باروی مغربی شهر شیراز

- محله لب آب از زمان سلطنت کریم خان محله سراجان جزء محله لب آب شد این محله محدود است بمحله بالا کفت و محله اسحق بیک و محله سردزک و باروی جنوبی شهر .

۱۰- محله میدان شاه محدود است بمحله درب شاهزاده و حصار شمال شیراز و محله سنک سیاه و محله سرباغ و محله بازار مرغ و محله درب مسجد و محله یهود. حکیم قاسمی از محله میدان شاه شیراز است.

بقاع شیراز

شاه چراغ (محله بازار) سید میر محمد (محله بازار) سید علاءالدین حسین (در قبرستان محله باغ نوشیراز) سید امیر علی بن حمزه (در خارج دروازه اصفهان شیراز) امامزاده ابراهیم (در نزدیکی حصار شیراز قریب بدروازه درب سلم) سید عبدالله (در ملتقای محله اسحق بیگ و محله بازار مرغ) بی بی دختران (میدان شاه) خاتون قیامت (در خارج حصار شیراز نزدیک دروازه قصابخانه) ام کلثوم (در قبرستان ام کلثوم کتاب مزارات از قبر او اظهار بی اطلاعی میکند اما از کتب دیگر مستفاد میشود که بدر ب سلم بوده است) اصیل الدین عبدالله علوی (لب آب) علی بن عربشاه دشتکی (قبرستان مسجد عتیق شیراز) ابراهیم حسینی حسن دشتکی (قبرستان مسجد عتیق) سید حسن کیا (بین بازار وکیل و مسجد وکیل) شیخ شمس الدین محمد شیرازی (محله لب آب) شیخ ابو محمد روز بهان (بالاگفت) شیخ ابوزرع (محله باغ نو شیراز متصل بلب آب) شاه مندز (محله سردزک) بابا کوهی (کوه شمالی شیراز) هفت تنان (در شمال شیراز اسم آن هفت نفر را نیافتم) ابو عبدالله حقیف (میدان نعل بندان متصل بازار وکیل) علم دار (محله سردزک) شاه شجاع (تکیه هفت تنان) سعدی (بقعه سعدی) حافظ (بقعه حافظ) چهل تنان (شمال شیراز) سید

حاجی غریب (ملاصق بدر ب کازرون شیراز) شاهزاده محمد (در خارج دروازه کازرون شیراز) شاهزاده حسین (در خارج دروازه اصفهان شیراز) و صاف شیرازی (بین چهل تنان و حافظ) شاه داعی (تکیه شاه داعی) سبز پوشان (کمر کوه جنوبی شیراز)

شعراى شیراز

در تواریخ و تذکره ها مانند مجمع الفصحا و هفت اقلیم و لباب الالباب و تذکره الشعراء دولت شاه و غیره و غیره شرح و بسط زیادی راجع بشعرا دیده میشود لذا صحبت از شعرا در این مقام بی مورد ولی چون صحبت از فارس بمیان آمد بی مناسبت ندیدم که فقط بذکر اسامی چند نفر اکتفا کنم اعی شیرازی - ادیب شیرازی - امری شیرازی - انور شیرازی - مولانا اهلی شیرازی - بسمل شیرازی - بیدل شیرازی - بیمار شیرازی - توحید شیرازی - حافظ شیرازی - حجاب شیرازی - خاکی شیرازی - خرم شیرازی - رحمت شیرازی - رضای شیرازی - زکی شیرازی - سامانی شیرازی - سعدی شیرازی - شوریده شیرازی - عرفی شیرازی - کوهی شیرازی - مجد همگر شیرازی - محرم شیرازی - مرشد شیرازی - مشتاق شیرازی - مکتبی شیرازی - منظور شیرازی -

— مساجد شیراز —

مسجد عتیق (مشهور به مسجد جمعه، سعدی گوید: تانشوی زمسجد آدینه بانک صبح یا از دسر ای اتابک غریو کوس. بانی مسجد عتیق شیراز بگفته ناصر الدین بیضاوی در نظام التواریخ عمرو لیث صفاری در سنه ۲۸۱ میباشد)

مسجد نو (مسجد نور اتابک سعد بن زنگی در سال ۵۹۰ بنیاد نهاده است)

مسجد مشیر (مسجد مشیر را حاجی میرزا ابوالحسن خان مشیرالملک وزیر در سال ۱۲۶۵ شروع و در سال ۱۲۷۴ با تمام رسانید)

مسجد نصیر الملک (حاجی میرزا حسنعلی خان نصیرالملک پسر حاجی میرزا علی اکبر قوامالملک در محله اسحق بیگ بنا کرد)

مسجد قوام (بانی آن حاجی محمود تاجر شیرازی جدااعلای حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک است)

مسجد چکمه دوزها (حاج علی تاجر مشهور بچکمه دوز در سال ۱۲۸۰ بانجام رسانید)

مسجد آقا با با خان (آقا بابا خان نامی در محله اسحق بیگ شیراز در سال ۱۳۳۷ این مسجد را ایجاد ساخت)

مسجد حاجی باقر (حاجی باقر در سال ۱۲۷۶ در محله سر دزک بنا نموده است)

مسجد حاجی میرزا محمد (در محله سر باغ در سال ۱۲۴۰ با آب انباری حاجی میرزا محمد بنا کرد)

مسجد طبّالان (در جوار مسجد جمعه بنا شده)

مسجد حاجی غنی (این مسجد را در سال ۱۳۰۰ حاجی محمد حسن اسمعیل بیگ از نو عمارتی ساخت بین بازار وکیل و دروازه اصفهان افتاده)

مسجد ایلخانی (جانی خان ایلخانی قشقائی در میدان شاه در سال ۱۲۲۰ بنا کرده است)

مسجد نوری (این مسجد در محله درب شاهزاده بنا شده است)

مسجد مولاها (حاجی محمد صادق تاجر اصفهانی آنرا تعمیر نمود در محله درب شاهزاده است) و چندین مسجد خرابه دیگر

— مدارس شیراز —

مدرسه منصوریه (از بناهای امیر صدرالدین محمد دشتکی شیرازی در سال ۱۸۸۳ در محله دشتک که امروز جزو سردزک و لب آب محسوب میشود)

مدرسه خان (از بناهای امامقلی خان والی فارس بین محله بازار مرغ و محله اسحق بیک)

حسینیّه یا مدرسه قوام (از بناهای حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک در محله بالا کفت در سال ۱۲۷۰)

مدرسه آقا با با خان (در محله درب شاهزاده جنب بازار و کیل و مسجد و کیل آقا باباخان در سنه ۱۲۴۰ باتمام رسانید حاجی محمد حسین خان صدر اعظم اصفهانی شروع نموده بود)

مدرسه سید علاء الدین حسین (در محله بالا کفت)

مدرسه هاشمیه (در محله بالا کفت در سال ۱۰۳۹ حاجی محمود تاجز ساخته است)

مدرسه حکیم (در محله بازار مرغ افتاده)

مدرسه باهلیّه (در محله سردزک)

مدرسه دختر (در محله بالا کفت نزدیک دروازه قصابخانه)

و چند مدرسه خرابه دیگر که صورت مدرسه ندارد برای اطلاع بیشتری رجوع شود بکتاب طیف الخیال تألیف محمد مؤمن بن حاجی محمد قاسم

— قلاع فارس —

قلعه استخر مشهورترین قلاع فارس است شمال قریه فتح آباد مرودشت افتاده است در کتاب شیرازنامه هم اشاره باستخر دارد عضدالدوله در سال ۳۶۰ آب انباری بر فراز این کوه ساخته است

کز

قلعه اشکنوان - کوهی است در بلوک ابرج با یک فرسخ فاصله بین جنوب و مشرق دشتک است عمیدالدین افزری را اتابک سعد در اشکنوان محبوس کرد و دو قطعه شعر فارسی و عربی که در شیراز نامه ذکر افتاده است بخدمت سعد فرستاد و در این قلعه مرد

قلعه ایچ - در بلوک اصطهبانات است در سال ۴۰۷ نظام الدین محمود شبانکاره آب بان کوه آورد و حصار کشید و نام آنرا دارالامان نهاد

قلعه پهن دز - بر تیغه کوه مشرقی شهر شیراز بمسافت نیم فرسخ چسبیده باغ دلگشای شیراز واقع است بعضی او را قلعه قهندز و برخی دیگر قهندز جماعتی دیگر کهن دژ دانسته و امروز قلعه چاه بندر میگویند

قلعه تبر جهرم - در بلوک جهرم واقع شده است و راه پیچاپیچ بسیار مشکلی دارد

قلعه رُنه - چهار فرسخ مشرقی شهر داراب ابتدای آن تنک کوهی است در کتاب شیراز نامه از تنگ دنبه صحبت میدارد گویا همین تنک رنه باشد

قلعه سیاه - دو فرسخ طرف شمال فهلیان ممسنی است

— مختصری از تاریخ سلاجقه و اتابکان —

ایران غربی بعد از فوت ملکشاه ساجوقی بمالک مختلفه تجزیه شد و علاوه برمازندران که در دست اسپهبدان طبرستان بود و آران و شروان که خاندان شروانشاهی بر آن سلطنت میکردند بقیه یعنی ری و اصفهان و همدان و آذربایجان در دست پسران ملکشاه و برادر زادگان او بود و این جماعت مادام که سلطان سنجر حیات داشت او را بر خود رئیس می دانستند و دولت سلجوقی رسماً تجزیه نیافته بود از سال ۵۵۲ بعد

یعنی از تاریخ فوت سنجر این ممالک بین برادر زادگان سنجر تقسیم و بواسطه نزاع ایشان با یگدیگر بولایت چند مجزا شد و چون غالب این سلاطین سلجوقی بعد از سنجر در تحت امر امرا و بزرگانی با اسم اتابک بودند سلاطین سلجوقی ایران غربی چندان از خود قدرتی نداشتند و قدرت حقیقی در دست اتابکان بود و این اتابکان علاوه بر ایران غربی در موصل و حلب و فارس و لرستان نیز بنام سلاجقه حکومت میکردند

سلاجقه بچهار دسته بزرگ تقسیم میشوند :

اول سلاجقه بزرگ یعنی سلاطین اولی این سلسله از طغرل تا سنجر دوم سلاجقه کرمان یعنی اولاد عمادالدین قرا ارسلان قاوردبن جفری سوم سلاجقه عراق و کردستان یعنی اولاد محمود و محمد برادران سنجر که آخرین ایشان طغرل سوم است که در سال ۵۹۰ در جنگ با خوارزمشاه سلطان تکش و قتلق اینانج اتابک آذربایجان بقتل رسید

چهارم سلاجقه شام یعنی فرزندان تنش بن الب ارسلان که سلسله ایشان چندان دوامی نکرد و ۲۴ سال بیشتر طول نکشید

غیر از این چهار دسته سلاجقه در آسیای صغیر یعنی بلادی که در ایام سلاجقه بلادرم معروف بوده سلسله بزرگی از سلاجقه بنام سلاجقه روم تاسیس یافت که تا ایام حمله سلاطین اخری ایلخانین ایران یعنی اولاد هلاکو در آسیای صغیر قریب ۲۳۰ سال سلطنت کرده اند و اگر چه تاریخ این سلسله چندان بتاریخ ایران مربوط نیست ولی چون زبان رسمی در بار این سلاطین فارسی بوده در زمان حکومت ایشان بر بلاد رم زبان و ادبیات فارسی در آن دیار رواج فوق العاده گرفته و در ایام استیلای مغول در ایران بلاد تابعه

کط

این سلاطین ملجاء علماء و شعرا و ادبائی شده است که از جلوی سیل هجوم مغول از ایران فرار میکردند و يك عده از ائثار مهم ادبیات فارسی بنام سلاطین سلجوقی رم است و دنباله اقدامات ایشان در رواج بازار نظم و نثر فارسی بترکان عثمانی که جای ایشان را گرفته اند منتقل شده و بر اثر همین تربیت بوده است که زبان فارسی حتی تا ۲۰ سال قبل زبان ادبی در بار قسطنطنیه و فضلی ترک محسوب میشده

جدول اسامی سلاجقه

- الف- سلاجقه بزرگ - سلاجقه بزرگ از طغرل (۴۲۹ هجری) شروع میشود و بسنجر (۵۱۱ - ۵۵۲ هجری) ختم میگردد و این سلسله را خوارزمشاهیان و موید آی ابه منقرض کردند
- ب- سلاجقه کرمان - سلاجقه کرمان از عمادالدین قراارسلان قاورد (۴۳۳ هجری) شروع شده و به محمدثانی (۵۸۳ هجری) ختم میگردد و نیز اقراض این سلسله در ۵۸۳ بدست ترکان غز اتفاق افتاده
- ج- سلاجقه شام - این سلسله از تتش بن الب ارسلان (۴۸۷ هجری) شروع گردیده و بسطان شاه بن رضوان (۵۰۸ - ۵۱۱ هجری) ختم میگردد سلسله این سلاطین را اتابکان دمشق مقرض کردند
- د- سلاجقه عراق و کردستان - این سلسله از مغیث الدین محمود (۵۱۱ هجری) شروع شده و برکن الدین ابوطالب طغرل ثالث (۵۷۳ - ۵۹۰) ختم میشود که ذکرش در فوق گذشت
- ه- سلاجقه رم - این سلسله از سلیمان بن قنلمش بن ارسلان یغوبن سلجوق (۶۹۶ - ۷۰۰ هجری) شروع شده و بعلاء الدین کیقباد ثانی (۶۹۶ - ۷۰۰ هجری)

ختم میگردد انقراض این سلسله بدست سلاطین مغول و ترکان عثمانی
اتفاق افتاد

اتابکان

ترکان سلجوقی در موقع تاسیس سلسله و حمله بایران هیچ نوع
تشکیلات اداری نداشتند و چون از طوایف چادر نشین صحرا گرد
بودند تمام قدرت ایشان در زور و شمشیر رؤسای ایشان بوده و
هر يك از رؤسای سلجوقی برای آنکه امور قبیله خود را اداره
کنند چند نفر زیر دستان را که بوفاداری ایشان اطمینان داشتند
بعنوان مملوك اختیار کردند و غالب این ممالیک را ترکان سلجوقی
در موقعی که در ترکستان بودند از اسرای دشت قفچاق خریده
بودند و پس از آنکه سلاجقه بسطنت رسیدند زمام غالب کارهای
اداری و لشکری را در دست این ممالیک قرار دادند و بتدریج
قدرت کلی در ممالک سلجوقی از آن این ممالیک گردید بخصوص
وقتی که سلاجقه بزرگ از میان رفتند و فرزندان ایشان کرفتار
نفاق و ضعف گردیدند در موقع ضعف سلاجقه و تجزیه ممالک ایشان
ممالیک سلجوقی هر کدام یکی از شاهزادگان سلجوقی را اسماً
بعنوان سلطنت برداشتند و خود بنام نایب السلطنه و بنام اتابک رسماً
سلطنت کردند و غالب این اتابکان کمی بعد سلاجقه را از میان
برداشتند و خود سلطنتی مستقل تشکیل دادند ! مثلاً تغ تکین که مملوك
ننش سلجوقی بود و در جوانی دقاق باتابکی او منصوب شد کمی
بعد در دمشق سلسله اتابکان دمشق را بنام تاج الملوك بوری دومین
ایشان که بخاندان بوری نیز معروفند تاسیس نمود و عمادالدین

زنگی موسس سلسله اتابکان موصل و حلب یکی از مملوک زادگان سلطان ملکشاه سلجوقی بود و اتابکان آذربایجان اصلا از فرزندان یکی از مماليك قفچاق که خدمت سلطان مسعود سلجوقی را میکرده‌اند بودند و انوشته‌کین جد خوارزمشاهیان از خدمه ملکشاه سلجوقی بود و ارتق جد اتابکان دیاربکر و ساغر جد اتابکان فارس هر دو در قشون سلجوقی عنوان سرداری لشکر داشتند بهمین وجه مؤسسين سلسله اتابکان لرستان و اتابکان آربل در خدمت سلجوقیان سر می‌کردند

الف- خاندان بوری یا اتابکان دمشق - مؤسس این سلسله تغ تکین است که از مماليك سلطان تتش بوده در سال ۴۸۸ بعنوان اتابکی پسر او دقاق حکمران دمشق معین شد و در سنه ۴۹۷ سر با استقلال بر داشت و آخرین آنها مجیرالدین انز (۵۳۴ - ۵۴۹) می‌باشد این سلسله را اتابکان موصل یعنی خاندان زنگی از میان برداشتند

ب- اتابکان الجزیره و شام یا خاندان زنگی - (۵۲۱ - ۶۴۸) اتابک عمادالدین زنگی پسر آق سنقر حاجب و مملوک ملکشاه سلجوقی بوده و از ۴۷۸ تا ۴۸۷ از جانب تتش در حلب بدفع مخالفین سلاجقه اشتغال داشت عمادالدین زنگی در سال ۵۲۱ بحکومت عراق یعنی ناحیه بغداد منصوب شد و او در همان سال موصل و سنجار و الجزیره و حران و سال بعد حلب و بلاد دیگر شام را تسخیر کرد و او اولین مجاهد اسلام در مقابل صلیبون عیسوی است و صلاح الدین ایوبی کرد از پروردگان او بوده ،

بعه از فوت عمادالدین زنگی ممالک او به پسرش نورالدین محمود و پسر دیگرش سیف الدین غازی رسید و نورالدین محمود زنگی

بعد از برادر مکرر صلیبیون را شکست داده و شام را از تعرض ایشان حفظ کرده است

بعد از پسران عمادالدین زنلی سلسله ایشان رو بضعف رفت ولی از این خاندان دو شعبه کوچک یکی در سنجار و یکی دیگر در الجزیره باقی ماندند شعبه سنجار را در سال ۶۱۸ گردان ایوبی از میان برداشتند و باقی ماندگان خاندان زننگی جمعی باطاعت بدرالدین لؤلؤ اتابک زننگی موصل و جماعتی دیگر تحت حکم مغول رفته و بدرالدین نیز تسامحات داشت سر از اطاعت مغول نیچید و فهرست آنها بقرار ذیل است

۱ - اتابکان موصل (۵۲۱ - ۶۳۱) اولین آنها عمادالدین زنلی و آخرین آنها بدرالدین لؤلؤ است

۲ - اتابکان شام (۵۴۱ - ۵۷۷) که اولین آنها نورالدین محمود و آخرین آنها الملك الصالح اسمعیل میباشد

۳ - اتابکان سنجار (۵۶۶ - ۶۱۷) که نخستین آنها عمادالدین زننگی بن مودود و آخرین آنها محمود میباشد

۴ - اتابکان الجزیره (۵۷۶ - ۶۴۸) که اولین آنها معزالدین سنجر شاه و آخرین آنها مسعود میباشد

ج- **اتابکان آذربایجان** - (۵۳۱ - ۶۲۲) - اتابکان آذربایجان فرزندان یکی از مماليك قفقاقی هستند بنام ایلدگر که در دربار سلطان مسعود سلجوقی مورد توجه بوده و بتدریج بحکومت آذربایجان رسیده و خواهر زن سلطان را بازدواج خود درآود .

بعد از ایلدگر دو پسر او اتابک محمد جهان پهلوان و برادرش اتابک

لج

عثمان قزل ارسلان در خدمت سلطان طغرل سوم سلجوقی سر میگرداند و بسطان مزبور خدمات بسیاری می نمودند ولی بعد از فوت اتابک جهان پهلوان یعنی از ۵۸۱ بعد بین سلطان طغرل و قزل ارسلان بهم خورد و ناصر خلیفه قزل ارسلان را بدشمنی باطغرل تحریک کرد (ناصر خلیفه یکی از خلفای بی اندازه بی کفایت بوده و استاد مکرم آقای اقبال آشتیانی در شماره ای از مجله شرق شمه ای از احوال او ذکر نموده اند شرح این قصه در پیش گذشت) اولین این سلسله شمس الدین ابوبکر و آخرین آنها مظفرالدین ازبک است.

اتابکان فارس یا خاندان سلغری - (۵۴۳ - ۶۸۶) - سلغر رئیس یکدسته از ترکمانان بوده که قبل از طغرل بیک سلجوقی در خراسان بتاخت و تاز اشتغال داشت و چون طغرل قدرت یافت سلغر بخدمت او پیوست و مرتبه خاص یافت یکی از فرزندان سلغر که سنقر بن مودود نام داشت در زمان سلطنت سلطان سنجر بر فارس مستولی شد و از ۵۴۳ در آن سرزمین دولتی برای خود تشکیل داد

در زمان اتابک سعد چهارمین اتابک سلغری خوارزمشاه بر خراسان و فارس استیلا یافت و اتابک سعد بیعت او را پذیرفت و از این تاریخ تا سال ۶۸۶ اتابکان فارس بدادن خراج بهرکس که در عراق قدرت پیدا میکرد روزگار میگذرانیدند و بهمین مناسبت ایشان فارس را مدتها از انقلاب و تسلط خارجیان و مخصوصاً مغول حفظ نمودند در این وقت شهرها و بنادری ضمیمه فارس کردند و از طرف دیگر فارس را مامن فضلاءیکه از جلوی سیل مغول می گریختند نمودند و یکی از جمله ایشان همان شمس قیس رازی سابق الذکر صاحب المعجم است اولی

این سلسله سنقر (۵۴۳) و آخرین آنها ابش خاتون است (۶۶۴-۶۸۶) ابش خاتون دختر سعد بن ابی بکر بن سعد بمنکو تیمور قاآن پسر هلاگوخان شوهر کرد و سلسله سلغری از این تاریخ رسماً جزو ممالک مغول شد و بقعه‌ای که امروز در شیراز بخاتون قیامت مشهور و معروف است قبر اوست

۵- **اتابکان لرستان** - (۵۴۳ - ۷۴۰) - مؤسس این سلسله ابوطاهر بن محمد یکی از سرداران اتابک سلغری است که او را این شخص در سال ۵۴۳ برای تسخیر بلاد لر بزرگ بمغرب ایران فرستاد و ابوطاهر که در آنحدود قدرت بهم رساند بعد از طرف آباقاآن ایلیخان مغول ایران بحکومت خوزستان و لرستان منصوب شد مشهور ترین اتابکان لرستان یکی اتابک افراسیاب است دیگر اتابک نصرالدین احمد که در نیمه دوم قرن هفتم هجری سلطنت داشت و بمناسبت اینکه دو کتاب از معروف ترین کتب ادبی بنام اوست اشتهار یافته یکی تاریخ المعجم فی آثار ملوک العجم تألیف فضل‌الله حسینی قزوینی از مداحان او دیگر کتاب تجارب السلف که ترجمه ایست از کتاب منیه الفضلاء فی تاریخ الخلفاء والوزراء تألیف ابن طقطقی بانضمام بعضی اضافات که آنرا هند و شاه‌بن سنجر بنام اتابک نصرالدین از عربی بفارسی ترجمه کرده اولین این سلسله ابوطاهر محمد و آخرین آنها غیاث‌الدین (۸۲۷) میباشد چنانکه در فوق قلمی گردید این سلسله در ۷۴۰ منقرض شدند ولی عده‌ای از ایشان تا ۸۲۷ در بلاد لر کوچک حکومت میکردند تا اینکه بدست تیموریان منقرض گردیدند

— منصوفه —

در این کتاب شرح مفصلی از متصوفه و اخوان الصفا گفته و کرده و شیوخ این طبقه را گاهی بتفصیل و زمانی باجمال اسم برده است بنا بر این نگارنده لازم دیدم که شرح بسیار مختصری از آئین صوفیها و کمی از سیر و سلوک آنها صحبت کنم.

متصوفه عموماً طریقه شناسائی نفس را وسیله معرفت رب میدانند و استناد باین حدیث می کنند **من عرف نفسه فقد عرف ربه** علمای متصوفه هم بنوعی خاص معرفت را تعریف میکنند

از شیخ جنید پرسیدند معرفت چیست گفت **هو العارف والمعروف** یعنی معرفت و عارف و معروف یکی است

معرفت را اصحاب استدلال موثر باثر دانند و این اول مرتبه معرفت

است و عرفا اثر را بموثر فهم نمایند و محققین موثر بموثر شناسند اگر کاتبی بر ورقی حرفی نوشت و بر لوحی سطری و بر کتبی درجی عارف کامل در هر حرف بلکه در هر نقطه کاتب را بیابد اما معرفت بر کمال در خواندن و دانستن درج است نزد حکما و محققین صوفیه وجود مضاف عام ظل وجود مطلق است و حضرت واجب الوجود اعیان موجودات را بخلت وجود عام مشرف فرموده و وجود مشترك است میان قلم اعلی یعنی قلم اول که مفعول ابداعی است بفعل اول که واسطه است میان او و موجودات

مجموع موجودات علویه و سفلیه از تقود خزائن صفات و ذخائر نعوت الهی با نصیبند و بقدر استعداد از نقایس و کرامت و رحمة شاملة واسعة التی وسعت کل شئی با بهره اند بلکه انوار صفات جامع ربوبیه

درمرآت مربوطات واضح و لایح می نماید اما ظهور بر کمال بر طریق
اجمال و جلال در آئینه نفس کامله انسانیه اجمل و اظهر است
(نقل از پاره از رسائل شاه نعمت الله ولی) برای توضیح بیشتری
چند جمله از تفحاح الانس جامی را عیناً نقل میکنیم :

« بدانکه مراتب طبقات مردم علی اختلاف درجاتهم بر سه قسم است
قسم اول مرتبه و اصلان و کاملان و آن طبقه علیاست قسم دوم مرتبه
سالکان طریق کمال و آن طبقه وسطی است و قسم سوم مقیمان
و آن طبقه سفلی است و اصلان مقربان و سابقان اند و سالکان
ابرار و اصحاب یمن و مقیمان اشرار و اصحاب شمال و اهل وصول
دو طایفه اند اول مشایخ صوفیه که بواسطه کمال متابعت رسول مرتبه
وصول یافته اند و بعد از آن در رجوع برای دعوت خلق بطریق
متابعت مأذون و مأمون شده اند و این طایفه کاملان مکمل اند که فضل
و عنایت ازلی ایشان را بعد از استغراق در عین جمع و لجه توحید
از شکم ماهی فنا بساحل تفرقه و میدان بقا خلاصی و مناصی ارزانی
فرمود تا خلق را بنجات درجات دلالت کند

اما طایفه دوم جماعت آن اند که بعد از وصول بدرجه کمال حواله
تکمیل و رجوع بخلق بایشان نرفت و غرقه بحر جمع گشتند و در
شکم ماهی فنا چنان ناچیز و مستهلك شدند که از ایشان هرگز
خبری و اثری بساحل تفرقه و ناحیت بقا نرسد و اهل سلوک نیز
بر دو قسم اند طالبان مقصد اعلی و مریدان وجهه الله پدیدون وجهه
اما طالبان حق دو طایفه اند متصوفه و ملامتیه متصوفه آن جماعت اند

لز

که از بعضی صفات نفوس خلاص یافته اند و بعضی از احوال و اوصاف صوفیان متصف گشته»

نفحات الانس جامی صفحه ۶۰ -

در این مختصر اوراق شرح کم و بسیار مختصری از هر یک از موضوعها گفته شد و بیشتر از این اسباب تصدیع خوانندگان محترم را فراهم می نمود.

« شیراز چهارم اسفند ماه ۱۳۱۱

بهمن کریمی معلم فارسی و تاریخ و جغرافیا»



(فهرست مندرجات)

صفحه

۱	فاتحه کتاب
۴	ذکر مزیت شهر شیراز
۷	در سبب تألیف کتاب
۱۲	مقدمه
۱۴	فصل اول - در شرح مزیت فارس
۱۵	ذکر عرصه فارس
۱۵	ذکر حدود فارس
۲۰	فصل دوم - در ذکر خصوصیات و شرح آب رکناباد
۲۰	ذکر خوابی که محمد یوسف دیده بود
۲۳	ذکر فضیلت آب رکناباد
۲۴	فصل سوم - در شرح بناء شیراز و ذکر محمد بن یوسف
۲۵	ذکر قانون خراج فارس
۲۶	ذکر قلعه قهندر
۲۹	اصل اول - در تواریخ سلاطین و حکام از ابتدای آل بویه
۲۹	ذکر ایالت مظفر بن یاقوت
۳۰	طبقه اول - در ذکر سلطنت آل بویه
۳۰	ذکر عمادالدوله
۳۱	ذکر رکن الدوله
۳۲	ذکر عضدالدوله
۳۲	ذکر عمارات عضدالدوله

صفحه

- ۳۴ ذکر سلطنت شرف الدوله
- ۳۵ ذکر صمصام الدوله با کالنجار
- ۳۶ ذکر خروج اسماعیلیان
- ۳۷ ذکر سلطنت بهاء الدوله
- ۳۸ ذکر سلطنت عز الملوک
- ۳۸ ذکر سلطنت ابومنصور فولادستون
- ۳۸ ذکر خروج فضلوپه
- ۳۹ طبقه دوم - در ذکر سلطنت آل سلجوق
- ۳۹ ذکر سلطان الب ارسلان
- ۴۰ ذکر سلطنت سلطان ملکشاہ
- ۴۰ ذکر کیفیت خروج شبانکاره
- ۴۱ ذکر انشاء دولت سلجوق
- ۴۱ ذکر رکن الدوله خمارتکین
- ۴۲ ذکر اتابک جلال الدین جاوی
- ۴۳ ذکر عمارات جلال الدین
- ۴۳ ذکر اتابک قراچه
- ۴۴ ذکر اتابک منکوبرس
- ۴۴ ذکر سلطان ابوالفتح ملکشاہ
- ۴۵ ذکر زاهدہ
- ۴۶ ذکر محاربه ملکشاہ
- ۴۷ ذکر محاربت ملکشاہ بن سلطان محمود

صفحه

- ۴۷ ذکر وزارت تاج‌الدین
- ۴۸ طبقه سوم -- ذکر سلطنت سلغر
- ۴۸ ذکر مودود سلغری
- ۴۹ ذکر سنقر بن مودود
- ۵۰ ذکر سلطنت زنگی
- ۵۱ ذکر سلطنت اتابک
- ۵۲ ذکر سلطنت مظفرالدین
- ۵۳ ذکر محاربت اتابک سعدو پسر او
- ۵۳ ذکر عمارات و آثار خیر اتابک سعد
- ۵۴ ذکر وزارت خواجه عمیدالدین ابونصر
- ۵۵ ذکر اتابک مظفرالدین قتلغ خان
- ۵۶ ذکر ائمه و افاضل عهد اتابک سعد
- ۵۸ ذکر نامه اتابک ابوبکر از قلعه
- ۵۹ ذکر وزراء اتابک ابوبکر
- ۶۰ ذکر ابنیه اتابک ابوبکر
- ۶۰ ذکر مدت سلطنت اتابک ابوبکر
- ۶۱ ذکر سلطنت سعد بن ابی بکر
- ۶۱ ذکر سلطنت اتابک محمد بن سعد
- ۶۲ ذکر سلطنت محمد شاه بن اتابک سعد
- ۶۳ ذکر سلطنت سلجوقشاه بن سلغر شاه
- ۶۴ ذکر جلوس اتابک آتش

صفحه

- ۶۴ ذکر واقعه سید شرف الدین
- ۶۵ طبقه چهارم — ذکر امراء مغول
- ۶۵ ذکر نزول سوغونجاق
- ۶۵ ذکر حکومت ملک شمس الدین محمد
- ۶۶ ذکر هجوم لشکر نکودار
- ۶۶ ذکر آمدن سوغونجاق کسرت دوم بشیراز
- ۶۷ ذکر سید عماد الدین و شمس الدین ملک
- ۶۷ ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام الدین پسر محمد علی لر
- ۶۸ ذکر تمکن نواب اتابک آباش
- ۶۸ ذکر قضیه سید عماد الدین ابوتراب
- ۷۰ ذکر هجوم حسام الدین قزوینی
- ۷۱ ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر
- ۷۱ ذکر حکومت سید قطب الدین انجو
- ۷۲ ذکر حکومت مجد الدین اسعد رومی
- ۷۳ ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین ابراهیم
- ۷۵ طبقه پنجم — در ذکر سلطنت ملک اعظم
شرف الدوله محمود شاه
- ۷۹ طبقه ششم — در ذکر سلطنت امیر شیخ ابو اسحق بن محمود شاه
- ۸۰ ذکر توجه ملک اشرف بطرف شیراز
- ۸۱ ذکر تاراج شیرازیان پرده گاه ملک اشرف را
- ۸۲ هزیمت ملک اشرف
- ۸۳ ذکر نزول امیر جلال الدین مسعود شاه

صفحه

- ۸۳ ذکر قدوم یاغیستی بشیراز
- ۸۴ تاریخ قضیه میر جلال الدین مسعودشاه
- ۸۵ ذکر ابتدای سلطنت امیر شیخ ابو اسحق
- ۸۷ ذکر هزیمت یاغیستی
- ۸۸ ذکر محاربت حضرت خلدالله ملکه کرت دوم
با یاغیستی در سرورستان
- ۸۸ ذکر انتهای لشکر یاغیستی کرت سوم باتفاق ملک اشرف
- ۹۲ ذکر اعیان ایام امیر محمود شاه
- ۹۳ ذکر آمدن مسافر بیک
- ۹۴ اصل دوم — ذکر اعظام و مشایخ شیراز
- ۹۴ طبقه اول — ابو عبدالله بن حنیف
- ۹۶ ابو محمد جعفر الحذاء
- ۹۷ ابو عبدالله حسین بن محمد بیطار
- ۹۸ حسین بن محمد بن احمد المعروف بپازیار
- ۹۹ فضل بن محمد يعرف بابی احمد کبیر
- ۹۹ حسن بن علی معروف بابی احمد صغیر
- ۱۰۰ ابوالحسن سالبه بن احمد بیضاوی
- ۱۰۱ ابو عبدالرحمن عبدالله بن جعفر ارزکافی
- ۱۰۱ ابو عبدالله محمد بن عبدالرحمن مقاریضی
- ۱۰۳ ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف بباکویه
- ۱۰۳ ابو ذرعه عبدالوهاب بن محمد

صفحه

- ١٠٤ احمد بن حسين نساچ
- ١٠٤ ابوشجاع حسين بن منصور
- ١٠٥ منصور بن ابى على
- ١٠٥ طبقة دوم - در ذكر ابى اسحق ابراهيم
- ١٠٧ شيخ ابو اسحق ابراهيم بن على
- ١٠٧ ابوطاهر محمد بن عبدالله فزارى
- ١٠٨ ابوحيان توحيدى
- ١٠٩ ابو محمد حسين بن على
- ١٠٩ ابوبكر احمد بن محمد سلمه
- ١١١ فصل - در ذكر شيخ ابوالقاسم عبدان
وشيخ ابى عبدالله حريصى
- ١١١ ابو عبدالله احمد بن على المقرئ
- ١١٢ ابوبكر هبته الله علاف
- ١١٣ الطبقة الثالثة - ابو شجاع محمد بن سعدان
- ١١٣ سراج الدين محمود
- ١١٤ ابوالمبارك عبدالعزيز بن محمد
- ١١٤ ابو شجاع مبارك بن محمد
- ١١٤ ابو منصور عبدالرحيم بن محمد
- ١١٥ عبدالرحمن بن محمد سعيد اقليدى
- ١١٥ ابوطاهر محمد بن ابى نصر
- ١١٦ حسام الدين محمد بن عبدالله
- ١١٦ الطبقة الرابعة - روز بهان بن ابى نصر

صفحه

- ۱۱۷ عزالدین بن مودود بن محمد زر کوب
۱۲۰ نجم الدین عبدالرحمن بن ابی بکر
۱۲۱ صفی الدین عثمان کرمانی
۱۲۱ شمس الدین محمد بن صفی
۱۲۲ فریدالدین روزبهان فسوی
۱۲۲ عزالدین محمد بن فریدالدین
۱۲۳ قطب الدین مبارک کمهری
۱۲۳ ابوذر محمد بن جنید
۱۲۴ سعدالدین محمود بن محمد
۱۲۵ علی بن محمد نیریزی
۱۲۶ عمادالدین ابوظاهر عبدالسلام
۱۲۶ جمال الدین ابوبکر بن یوسف
۱۲۷ سراج الدین مکرم بن ابی العلاء
۱۲۷ مجدالدین اسمعیل بن مکرم فالی
۱۲۹ حسین بن محمد کوفجالی
۱۳۰ رکن الدین عبدالله عثمان
۱۳۱ الطبقة الخامسة - علی بن بزغش
۱۳۲ محمد بن مظفر روز بهان
۱۳۴ عزالدین محمد بن فریدالدین
۱۳۵ حسین بن عزالدین مودود زر کوب
۱۵۶ ابی عبدالله بن محمد بن علی بیضاوی

صفحه

۱۳۷	شمس‌الدین محمود بن محمد قزوینی
۱۳۷	نجم‌الدین سردوز
۱۳۷	محمد بن الامام المقرئ
۱۳۷	شرف‌الدین بهرام زکی
۱۳۸	حسین بن محمد سرده
۱۳۸	ابوالخیر بن مصاح المتطبب
۱۳۹	محمد بن علی شیرازی
۱۴۰	فصل - در ذکر مشایخ کازرون
۱۴۰	عبدالله بلیانی
۱۴۱	زین‌الدین علی بن مسعود
۱۴۲	عبدالرحیم بن محمد سروسستانی
۱۴۲	محمد بن قطب‌الزمان عبدالرحمن
۱۴۳	طبقه ششم - فضلاء شیراز
۱۴۳	مظفر بن روز بهان
۱۴۴	عبدالرحمن بن علی بن بزغش
۱۴۴	یونس بن محمد صفی
۱۴۴	محمد بن الحاج الخراسانی
۱۴۵	محمد سیرافی
۱۴۶	ابراهیم زنجانی
۱۴۶	محمد بن علی بن مسعود
۱۴۸	خاتمه کتاب

صفحة

١٤٨	قصل اول امام احمد بن موسى
١٥١	ام كلثوم
١٥٢	على بن حمزة
١٥٣	اسود بن ابى اسمعيل
١٥٤	جعفر بن حسين
١٥٤	محمد بن عز الدين
١٥٤	احمد علوى
١٥٥	حيدر هاشمى
١٥٥	ابو النائب بن اسحق
١٥٥	على بن عربشاه
١٥٦	عبدالله بن سعد
١٥٦	جعفر بن ابراهيم
١٥٨	فصل دوم
١٥٨	رندان بن عثمان
١٥٨	محمد بن الهيثم
١٥٩	منذر بن قيس
١٥٩	شيخ ابراهيم
١٥٩	شيخ دولت
١٥٩	شيخ عروة
١٥٩	معاذ بن جبل
١٥٩	منذر بن عبدالله

(غلطنامه)

صحيح	غلط	سطر	صفحه
أحمد بن شانه	أحمد بن شانه	٦	٢
بکلام تتزوج ان	بکلام تتزوج ان	١١ ٧ ٦	٧ ٨ ٩
لواسط مغبي فجررت	٣ بواسطه مغبي فجررت	١٩ ١٤	١١ ١٧ ٢٠
عذار	غدار	١٣	٢١
آبش	آنش	١٦	٢٢
حصياتش	حصياتش	١٤	٢٣
غصن	غضن	٢٢	٢٣
قابوس	فايوس	٥	٣٤
بلاقع	بلاقع	١٢	٤٢
لفضلت	لفضلت	١٥	٤٥
يجاربه	يجاربه	١	٥٢
مهانه	مهانه	٧	٥٥
ترميص	ترميص	٨	٥٥
مردا	مردا	٢١	٦٠

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۳	۱	اللیان	اللیان
۶۴	۲	معاینه	معاینه
۶۹	۵	سبعین ستمائنه	سبعین وستمائنه
۷۲	۱۰	هنرور	هنروری
۷۲	۲۰	پلی	پلی
۷۳	۲	بزم دیله	برم دیله
۷۵	۲۰	سبعمائنه ثلاث	ثلاث و سبعمائنه
۷۶	۱۴	باستقلال	باستقلال
۷۶	۲۰	مناقضه	مغافصه
۷۸	۴	نامدارو	نامداراو
۷۸	۵	نموده	نمودند
۸۷	۲۰	ردّ و سدّ	ردّ و سدّ
۸۲	۱	قصار	قصار
۸۴	۱۰	میر	امیر
۸۴	۱۵	پدر آمد	بدر آمد
۸۵	۲	تیر	بتیر
۸۵	۷	خاص	از خاص
۸۶	۵	پیکار	پیکار
۸۷	۲۰	بشر	بشر
۹۱	۱۶	از حال امتلال	از حال اعتلال بحال اعتدال
۹۱	۱۸	مفاوز	طرق و مفاوز
۹۵	۳	ذکر ناها	ذکر ناها

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۳	کلماته ^۲	کلماته
۹۷	۲۰	بخواب	بخواب
۱۰۳	۲۰	در جامع	در جامع
۱۰۵	۲۰	روّیها	روّیها
۱۱۳	۲۰	شهور	شهود
۱۱۳	۲۲	سنقرا	سنقر
۱۱۶	۱۴	خمسائه	خمسائه
۱۲۸	۱	قادر	قادر
۱۲۹	۱۲	اکنده	اکنده
۱۳۳	۷	یغنی	یغنی
۱۳۶	۲	القضاء	القضاء
۱۴۷	۱۶	بنوی	بنوی
۳۴۹	۵	المبتبرک	المبتبرک
۱۴۹	۸	الباساء	الباساء
۱۵۱	۵	فرمان	فرمای
۱۵۱	۱۳	فبر	قبر
۱۵۷	۲	ملاصبق	ملاصق
۱۵۷	۱۱	دشنگ	دشتک

ضمیمه غلطنامه

در حین طبع کتاب از آخر سطر (—) (—) صفحه (۴) قسمتی که ذیل درج میشود ساقط شده و علت این اشتباه در حین تصحیح این بوده است که سقط این قسمت ابدأ لطمه ای بانتظام و انسجام عبارات نمیزده است و آن قسمت اینست :

« این را نه پای این حدیث است

وین خطه نه جای این حدیث است

ذکر مزایای بغداد

خطه بغداد که باد هوا تمیمه هواء آن

چون تعویذ بر کربان جان تعیبه ساخته روح مجرد در سرا چه قدس با آن همه پاکیزگی سرمایه طهارت از آن خاك پاك استعارت نموده زمین آسمان قدرش از بس مزار ائمه و شیوخ نامدار باعرش مجید برابری کرده و تختگاه کرسی تمناش از بس دخمهای سلاطین و خلفاء بنی العباس اساس قمه طور گرفته

اذا كنت من بغداد فی الف فرسخ

وجدت نسیم الجود من ال برماک

هر کس که از این خاك ورد آساتوتیائی سازد دیدم معرفتش هرگز دردمند نشود و هر که بی شوب و حل قطره از دجله بحلق جان رساند چون خضر از آب حیوان مستغنی گردد
بامساع خاك بغداد آب حیوان بی سخن

بر سر بازار دنیا ناروائی یافته

باصفاء آب دجله آفتاب اندر جهان

چهره گلگون خود را کهر بائی یافته

من ضرب الی عقوته اکیاد المطی واناخرا حلتہ بذالك الکف الوطنی
خلص من انیاب النوائب و فاز من المطالب بماامل ورجا
قواصد کافور تو ارك غیره

و من قصد البحر استقل السواقیا
گر قصد کنی بسوی او باید کرد

ور آب خوری ز جوی او باید خورد

چون تشیب ترتیب این سخنان درین مقام باطناب و اسهاب پیوست
من نیز بر مقتضی حب الوطن من الایمان و بر مضمون نظم بدیع
فمن شاء تقویمی فانی مقوم

و من شاء تعویجی فانی معوج

زلف عروس مقصدرا پیچ دادم و عنان سخنوری از دست او
بحسن بلاغت ربودم و گفتم :

ادرفی حالتی نظراً دقیقاً لتعلم کم خیایافی الزوایا
از آن نظر تو در مزیت و فضیلت مملکت بغداد مقصور آمده
که باستقصاء کما ینبغی اخبار شهر شیراز و مزایا و زوایاء آن مدینه
متبرکه معلوم و محقق نگشته

مرغی که خبر ندارد از آب زلال

منقار در آب شور دارد همه سال



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ایراد محمدتی موفور ، و وفور آفرینی نامحصور ، که
ساحت اوضاعش مصون است از مساحت وهم تیزی ، و احاطت خیال
عالم گردد ، جناب اقدس لایزال واجب الوجودی را ، که فیض صنع
قدیمش آستانهٔ سقف زرنگار و سراپردهٔ آسمانرا :

در حل و عقد مقصد اهل زمانه کرد

قدیمی که قدرت بی چونش . روشنان گلشن آسمان ، و
اختران چرخ گردون را اسیر رجعت و محاق باز داشته و در ممکن
سراچهٔ سطح لاجوردی :

اختران چرخ گردون را کمال حکمتش

کرده در رجعت اسیر تنگنای عکس و طرد

دست برد شحنهٔ قهرش بر آورده بحکم

از سر گردنکشان بی خنجر و بی تیغ گرد

کریمی که مهندس حکمتش . اجرام شفاف این طاق نه رواق
و این حجرهٔ هفت اوراق را از شکاف کاف و نون ، بامرکن فیکون
بیرون آورده ، بنات نبات و عرایس نامیات را در کنار خار درشت
کمال حکمت بدیع او پرورد و بساط موزون بساط و اکوان را بفرش
بو قلمون صفات والوان برین سطح ناهموار زمین و مساحت ناپایرجای
زمان ، فراش قدرت او بگسترده ؛ باطلیهٔ تابشیر صبح تجلی مثالش ،
نیش هم خوابهٔ نیش و دارو همزانوی درد ، و در تحت رایات
عظمت آیاتش صغوهٔ شکسته بال و پر ، با شاهین حمله آور هم نبرد

جمبه دار لشکر قدر ظفر یاب ویند

شحنگان عرصه این هفت طاق لاجورد

وصلوات وافر و تحیات متکاتره بر روح منور و شخص مطهر

صدر ایوان صفا محمد مصطفی ، آن صفدری که بشمشیر خونریز

و خنجر گردون ستیز ، رقه گردنکشان جهانرا در ربه مذلت و

خضوع آورد .

اما بعد یقول الفقیر الی اللّٰه تعالیٰ ابو العباس احمد بن ابی الخیر

الملقب بالمعین المشتهر جدہ الاعلیٰ بشیخ الزر کوب الشیرازی

اصلح اللّٰه شأنه و اماطه عما شأنه مخلص ایراد این منشآت و ملخص

جمع این متشکلات آنست که در تاریخ رمضان اربع و ثلاثین و سبعمائه ،

این سالخورده برف نهاد و این آتش طبع باد بنیاد ، این دارا کش رستم

افکن و این عیب دوست هنر دشمن ، این دیر پیوند تلخ عتاب ، این

زود گسل شیرین خطاب این تیز تک تندرو و این دیر کار زود درو ،

این سست مهر سخت کین ، این نزدیک نمای دورین ، این سست رای

سخت کوش ، این گندم نمای جو فروش ، مرا عنان کشان و افسار

گسته در خض و رفع :

فان ایتیم فارض اللّٰه واسعه لا الّٰس انتم ولا الدنیا خراسان

سیر داد ، چون بار گیان بی اندیشه پیش بینی مهار تسخیر درینی

کاجمل المخشوش

یوم بحزوی و یوم بالعقیق و یوم بالعذیب و یوم بالخلیصاء

بی دلبرودل همیشه در سودائی
دل جائی وتن جائی ودلبرجائی
بعد از آنکه بقدم امکان گردکان ارکان برآمدم ، در آنمیان
تمنای تفرج محروسه بغداد ، دامن دلم بگرفت ؛ با قدمی که عشق
سائق آن بود بيمودم :

وَلِلْمُهَيْمِينَ فِي حَالَاتِنَا نَظْرٌ
وَفَوْقَ تَدْيِيرِنَا لِلَّهِ تَقْدِيرٌ

بادبان وقوف بمامرالله تقدیر ، کشتی عزیزتم را از گرداب
حیرت بمستقر دارالملک مدینه السلام انداخت .

سفر کعبه بغداد رسانید مرا لوحش الله همه عمر آن سفرم بایستی
وَإِذَا الْمَطْيِ بِنَا بِلَغْنِ مُحَمَّدًا فَظُهُورَهْنَ عَلَى الرِّكَابِ حَرَامِ

مدت دو سال در آن شهر مبارک اقامت نمودم ، روزی اتفاقاً
در صحبت گروهی از خلص اخوان الصفا وجمعی از بلغا و هنرمندان
آنجا بر سیل محاورت مناقلتی در قشر و لباب هر نوع و هر باب
میرفت و در ذکر مسالك و اقالیم شیراز واقانیم ممالک و فضیلت آب
رکن آباد و ذکر طرائق حسنه و سیر پسندیده و آداب و اخلاق
مستحسنه قطن آن صوب و اهل آن دیار خوض کردم و قطعه کهدر
سلاست آب رکن آباد و نزاهت هوای شیراز گفته بودم بر فور
انشاد نمودم ، یکی از جمله فصحا و بلغا آن مجلس برشته استهجان
برطعن و معایب و ذکر ذمائم شهر شیراز زبان بگشاد و گفت :

حَدَّثَ عَنِ الْبَحْرِ وَلَا حَرَجَ

وَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِي الْفَضْلِ تَمَّ مَزِيَّةٌ
عَلَى الْجَهْلِ فَالْوَيْلُ الطَّوِيلُ عَلَى الْفَضْلِ

زهی حس ناسلیم وطبع نامستقیم . در شرع هنرمندی ، که میان خطه بغداد درکنار دجله خطائی عظیم و جفائی تمام باشد ذکر نزاهت آب و هوای شیراز در معرض مبارات و مفاخرت کردن و بفضیلت آن دیار اصرار نمودن . مرغی که خبر ندارد از آب زلال منقار در آب شور داردهمه سال

ذکر مزیت و فضیلت شهر شیراز

خطه که از هفت اقلیم ربع مسکون همچون فصل ربیع از چهار فصل بلطف مزاج و اعتدال هوا بر سر آمده :

زہینست روشسته چون لاجورد	هوائی است صافی دم ازدود و گرد
قدم بر قدم تفره افکنده فرش	منورچو کرسی مقدس چو عرش
همه باغ و راغش پر از بید و سرو	چمن زار رنگین چو پر تذر و
مبارک زمینی فلک بر تو است	قدمگاه جمشید و کیخسرو است
در او یادگار بسی پادشاست	برو دخمها بسی پارسا ست
کلاه جهانگیر و اقنوم داد	سریر سلیمان و تخت قباد
دو جام است دروی یکی می فزای	یکی جام زرین گیتی نمای
دو خاتم بمانده در او یادگار	یکی ملک بخش و یکی زینهار

هوای هوی انگیزش مفرح جان هر علیل غلیل ، خاک پاکش

ترباق طبع هولدیغ ، شمائل شمالش محرك سلسله آرزوی عاشقان

نسمات صباء صبوة آمیزش مروح دل غمگینان ؛

مخضرة والغیث لیس بساکِ وَمُضِیَّةٌ وَاللَّیْلُ لیس بمقمرِ

آثار نزہت گلزارش برنعیم بهشت باقی منت نهاده و چرخ

مینائی بتماشای باغ بنفشه او چشم برگشاده ، غیرت اعتدال ربیعی ،
که فلك راهب آسا بتماشای خریف چون بهار او بزیر میآید ؛
فصل زمستانش که غنیمتی است بارد ، کانون حجره جان را بفضل
قانون نسماآت آمار در قلب چون قلب شتا ؛ **انَّ قَلْبَ الشَّافِئِ كَهَيْهَا**
از آفت صرصر خزان اندهان محمی و محروس میدارد .

ز اعتدال هوا و زنازکی صبا گمان برم که خزان در بهار میآید
شمار خوبی او خود نبودپنداری یکی بچشم من اندر هزار میآید

ذکر آب رکن آباد و خصوصیات آن

رکن آباد بطعم سلسیل و کوثر ، بیوی مروح نسیم تسنیم
طیب و معطر ، بصفاهمچون آینه خورشید انور ؛ اگر نه کوثر
ست پس چرا آب حیوان در او مضمز است ، واگر نه در مزاج
سلسیل و تسنیم است پس چرا ماده تفریح و سبب تنعیم است .

زالال چشمه حیوان و من نمیدانم

که چون ز جنت فردوس بر زمین افتاد

مزاج روح چنان مضمز است اندر وی

که شهد باشد در کام طفل مادر زاد

توگوئی از قدمگاه خضریدید آمده ، یا از سر انگشت معجز

موسوی ترشح کرده بحکم امثال فرمان گردون مطاع :

وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ وَ مَضُونٌ : وَ لِلّٰهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ

وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ

وَ الدَّوَابُّ در حریم احرام آثارالله اکبر چندان روی بر زمین

مالیده که از سرچشمه چشمچشمه ها بر روی مصلی (۱) روان گردیده ؛
 اذا اختصر المعنى فشرية حائم وان رام اسهابا اتى الفيض بالمد

منبع دجله و فرات ، از رشك سيل زهاب او در خزان همچون چشمه نیل نیل بر رخسار کشیده ، و در ربیع جویهای سرشك خونین از دیده گشاده ، بلکه بهنگام مبارات و مفاضلت آب روی حیحون و سیحون را بباد داده .

از رشك تو پر آب کند مقله فرات جوید زلب جوی تو یكقبله فرات از باد چو بشنید حدیث لطف افتاد بسر زشرم در دجله فرات
فصل — بدانکه مجموع صفات و خواصی که حکماء و ارباب صنعت طب در شرح فضیلت آب اعتبار کرده اند جمله در آب رکن آباد یافت میشود و از جمله شش خصلت که کتاب کلیات و کتب دیگر معتبر داشته اند در این آب موجود است :

اول از منبع دور افتاده ؛ دوم در ممری مکشوف میگردد ، سوم آنکه بر سنگریزه و زمین صلب گذار دارد ، چهارم حیوانات از هیچ جنس در این آب یافت نمیشود ، پنجم برکنار جویبار او درخت انجیر و گردکان و کدو و آنچه مایه تغییر مزاج آبست نیست ، ششم از طرف اعلی بر سیل انحدار بصوب اسفل روان است و معذلك ادراك طعم و طبع این آب حوالت بفظنت سلیم و مزاج مستقیم است

(۱) - تنك الله اكبر مابین دو كوه : چهل مقام و بابا كوهی است

که در شمال شیراز واقع گردیده و مصلی زمین های شمال شیراز است که امروز بقربان گاه معروف است .

وانكار محسوس دال بر انحراف مزاج .

وَمَنْ يَكُ ذَا فِئْمٍ مَّرِّ مَرِيضٍ يَجِدُ مَرًّا بِهٖ الْمَاءَ الزَّلَّالًا

در سبب تالیف این کتاب

بعد از آن محاورات و لطائف نکات و مفاهیات ، یکی از بلغاء شهر همدان هم در آن نزدیکی در فضیلت شهر بغداد ، مشحون بلطائف و فنون انیقه شرحی در سلك ترصیف و تألیف کشیده بود اتفاق مطالعه افتاد ، بعد از ذکر خصوصیات دجله و شرح نزاهت هواء محول و حاریه در بیان مزایا و شرف و اختصاص خلفاء بنی العباس و وزراء ایشان باشباع شرحی نموده و بذکر مشایخ و ائمه و افاضل و اشراف آنجا مذیل گردانیده و بشرطی از مناقب و کمال حال آل برمک محلی و موشی داشته و بر شحات کلك بلاغت آرای و حسن براءت نمای ، بکلام :

لَوَانٌ لِلدَّهْرِ سَمْعًا بِأَلٍ مِنْ حُسْنِهِ إِلَى الْأَصْغَاءِ

عبارتی که نباشد ز نکتهاش بدیع بدیع اگر عرق شرم در چین آرد موشح ب فنون لطائف و موقع ب صنوف بدایع ساخته ؛ حسن ترکیب و ترتیب آن کتاب که بجزالت لفظ و غزارت معنی سمت تزین یافته بود ، مهیج شوق اندرون ، و سبب میل خاطر این ضعیف گشت و بعد از مراجعت بشیراز جمعی از ملازمان صحبت ، بشوافع اقتراح نمودند که در فضیلت دارالملک شیراز هم بر آن منوال کتابی تألیف می باید کردن ، که مشتمل باشد بر ذکر خصوصیات شهر شیراز و طبقات سلاطین آن مملکت ، و مشحون بشرح مزایای ائمه و افاضل و مشایخ این دیار علی اختلاف طبقاتهم ، موشح بدایع عبارات و محلی

بغرائب استعارات ؛

سوادش همچو زنجیری است بر نظم سخن رانی

بحکمت نکته های بکر را بر یکدگر بسته

هِيَ جَوْهَرٌ نَثْرٌ فَإِنَّ النَّفْثَةَ بِالشَّعْرِ صَارَ قَلَانِدًا وَعَقُودًا

بنوعی که هیچ حاسد فاسد رای ، بخیره روئی و چیره زبانی

دلربائی آن ابکار انکار نتواند .

بِيضَاءٍ لَمْ تَعَثِرْ بِهِاشْمِسُ الضَّحَى عَذْرَاءٌ لَمْ تَطْمَثْ وَلَمْ تَتَزَوَّجْ

چون یک سخن از صفحه او بنیوشند بر هر حرفی از او شرابی نوشند

بر حسب مقرر و ملتمس ، کلماتی چند باصل بنوشتم ، و مخدره

چند از پرده غیرت و صمیم خاطر پر حیرت بر منصفه بیاض جلوه دادم
مدتی سواد دل و بیاض دیده را در درج آن بضاعت صرف کردم ،

و حَدُّوْهُ الْعَلِّ بِالنَّعْلِ اَصُولُ وَ فِصُولُ مَقْدَمُهُ وَ خَاتَمُهُ اَنْرَا بِرِسَالَةٍ

بغدادیه بنوعی مناسب و بوجهی مطابق ساختم ، لیکن در موردی که

موازی لطائف قصه جود و ذکر سخاوت آل برمک میبایست توقف

نمودم ، چه بدان نوع بخشش و پاشش و باخت و نواخت ، و آن معنی

که از معن زائد محلی آمده و طریق معالی همت و فضل عطایا و صلت

که از فضل بن یحیی برمکی بحکم منظومه :

مَوَاقِعُ جُودِ الْفَضْلِ فِي كُلِّ بَلَدَةٍ كَمَوْقِعِ مَاءِ الْمَزْنِ فِي الْبَلَدِ الْقَفْرِ

بدان موجب که در آن کتاب بدیع ایراد رفته ، عجیب و غریب

می نمود ذکر بی عنایتی اهل این زمان در حق هنر مندان سیما

درین وقت که حیطان مروت و بنیان مردمی در تقصص نقصان نیز بدان
تقصص افتاده ، اطلال و دمن کرم سمت **خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا** گرفته ،
ارباب مروت و اصحاب کرم : **تَلَّكَ أُمَّةٌ قَدْ حَلَّتْ**
گمان برم که در این روزگار تیره چو شب

بخفت بخت مروت بمراد مادر جود

كُفِيَ حَزْنَا انَ الْفَضَائِلَ عَطَلَتْ **وَانِ ذَوِي الْاَلْبَابِ فِي النَّاسِ ضِعْفٌ**
و در این حال سخن کمال ، برهانی بکمال نمود :
فرو شوم بگل تیره و باب سیاه

چو کلک از آن که چرا کلک در بنان دارم

در آینه کثر نمای نظر ابنای این عهد ، صورت علم و جهل

یکسان ، زیرا که طبع طبع و فضل فضول و خط خطا و عقل عقله بود
شَرُّ الْبِلَادِ بِلَادٌ لَا صَدِيقَ لَهَا **وَشَرُّ مَا يَكْسِبُ الْاِنْسَانُ مَا يَصِمُ**

هرچند در این قصه بامعان نظر تأمل کردم و تدقیق نمودم

و در ابنای این عهد و اهل این روزگار نظر همت و دیده اعتبار باز

گشودم تا مگر هنروری را از ابنای فارس براه معنی در برابر همت

آرم ، یا بفضل وجود او را با فضل برمکی ، در ترازوی آرزو

یک جوی بردارم پس کتاب شیرازناه را بذکر اوصاف و خواص

آن هنرور تمام گردانم ، تن ناتوان در بوته این اندیشه همچون

شوشه زر زرد و نزار گشت و با خود این بیت میگفتم :

عروس نخت را گر زیوری هست در این نه قبه آئینه گون نیست

در تیره شب مشکلات آن اندیشه ، ظلمت زدائی بدست همت

نمی افتاد و دیده نظر و فکرت تیز نظر از پرتو خورشید آن آرزو
عکسی نمی یافت

عَلَى السَّعْيِ فِي طَلَبِ الْمَعَالِي وَلَيْسَ عَلَى ادْرَاكِ النَّجَاحِ

خرد خرده بین که فارس میدان فراست است ، قش کعبتین
اندیشه از لوح تفکر برخواند و گفت :

در این ایام گر دولت نیابی بایام کدام ایام یابی

بشارت : قَدْ ظَفَرَ الرَّاعِي بِمَا ارَادَ گوش هوش و چشم امید را بکشای

صد چشم گشاده کن که رویش بینی ده گوش براه نه که نامش شنوی
حجاب شبهت از پیش دیده حقیقت بردار و معاینه آثار مآثر

و طراز مفاخر و مکارم بین .

بین در آستان صفدر ملک بین بر آستان صفدر جود

عزیز مصر دولت حاتم عصر کریم ملک پرور مفعز جود

جهان حشمت و خورشید رفعت گل باغ مکارم عهر جود

مدار دولت و کان مروت سپهر مهر سایه گستر جود

همای دولت آثارش چوسیم مرغ بگسترده بگیتی شهر جود

قوام دولت و دین شمع اقبال محیط بحر کف و گوهر جود

همایون پایه قدرش همائی است که افکنده است سایه بر سر جود

صاحب اعظم افخم ، دستور اعدل اکرم ، والی خطه الجود

والکرم ، افتخار زوار البيت والحرم ، اولی البریه بمکارم الاخلاق

والشیم ، الفائز بعنایت الله باو فر کرامه واوفی نعم .

معن انعام برامک کرم حاتم کف فضل بخشایش یحیی قدم عیسی دم

آنکه در شیوه رادی و کمالیت جود بر بوده است زحاتم بجهان گوی کرم
 حَاجٌ قِوَامُ الدَّوْلَةِ وَالِدَيْنِ حَسَنٌ ، سَيْفُ الْعِتَاةِ وَالْمُتَمَرِّدِينَ ، كَهْفُ
 الْعِضَاءِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ ، لِأَزَالِ لِنُظْمِ الدِّينِ وَالِدَوْلَةِ قِوَامًا ، وَبِوَأَسْطَةِ
 عَقْدِ الْمَمْلَكَةِ نِظَامًا ؛ فَإِنَّ الْمَهْلَبَ مِنْ جُودِهِ وَابْنَ مَعْنٍ وَحَاتِمَ ،
 چه نزد جود وافر و کرم شامل او ذکر معن زائد چون الف زائد
 بیمعنی است ، و پیش فضل انعامش فضل بره کی و احسان حاتم سخن
 اندکی است : بَابِلٌ بِمَا يَنْبَغِي لِمَنْ يَنْبَغِي لِالْعَوَضِ وَالْأَلْفَرَضِ ؛
 همواره دست و زبان ببطا و صلوات برگشاده و ندای : وَ آتَاكُمْ مِنْ
 كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ بگوش عالمیان اندر داده .

آنکه بتدبیر کار سازی دولت قاعده نو نهاد جود و کرم را
 همت او همچو خاک راه شمردن حاصل کی خسرو و خزائن جم را
 بر کند آثار دوستگامی جودش از دل درویش بیخو ریشه غم را
 جز بسر سفره مکارم او کس پر نکند لقمه نیاز شکر را
 تا بجدی فیض کف موسوی در آثار سخاوت و عطا بنمود که
 رسم نیاز از زمره مستحقان شیراز برداشت ، و آثار اعواز و اساس
 افلاس از گوشه نشینان محو و منقطع گشت .

مرهم الطاف غمزداش برده خستگی آزر را زسینه درویش
 کیست بمقتصد و ناز سیده در این دور از کرم شامش بگوی و نیندیش
 صیت کرم و آوازه نعم او که چون برید صبا و جنوب ، چهار
 گوشه و شش جهت هفت اقلیم در گرفته ، از زبان منهیان غیب کره

بعد اخری و مرهٔ بعد اولی بگوش جانم رسید ، و حکایات عطا و اخبار
مآثر و سخا آن جناب ، که چون خورشید گرد جوامع اصقاع رباع
ربع مسکون بهره مند گردانیده ، در سمع جانم نشست و هم بدان طرز
و منوال بغداد نامه کتاب موعود را با تمام رسانیدم و بالقباب شریفه آن
یگانه موشح و محلی ساختم و آن کتاب را شیراز نامه نام نهادم : چه
مجموع فصول و مقالات و اصول و مقدمات این کتاب شریف مشتمل
است بذکر مزایا و خصوصیات شیراز و فضیلت آب و هوا و صحرا و
بساتین و صوامع و اربطه و مدارس و بقاع و مزارات آنجا و تواریخ سلاطین
و ائمه و مشایخ شیراز علی اختلاف طبقاتهم :

وَإِنِّي أَرْجُو مِنَ اللَّهِ تَعَالَى الصِّدْقَ وَالصَّوَابَ وَالْمَغْفِرَةَ وَالثَّوَابَ

اما مقدمه بر سه فصل است :

فصل اول در شرح مزیت فارس و شرف آن اقلیم مبارک .

فصل دوم در ذکر خصوصیات شیراز و فضیلت آب و هوای آن .

فصل سوم در شرح بناء شیراز و شمهٔ از حال بانی آن ملک .

اصل اول در ذکر حکام و سلاطین آل بویه و مملکت دیالمه

تا بانتهاء امارت ملك اعظم سعيد شهيد شرف الدولة والدين محمود شاه
طاب ثراه مشتمل بر مقدمه و شش طبقه :

طبقه اول در ذکر سلطنت آل بویه و حکومت دیالمه در خطه
شیراز و در مملکت فارس .

طبقه دوم در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح اتابك جاولی که

از انشاء دولت آل سلجوق بوده

طبقه سوم در ذکر سلطنت و پادشاهی آل سلغر از ابتداء مملکت
مودود تا باقضاء سلطنت اتابک آبش .

طبقه چهارم در ذکر امارت سوغونجاق و امراء مغول و تاریخ
حکومت ایشان .

طبقه پنجم در ذکر ملك اعظم سعيد شهيد شرف الدولة والدين
حمود شاه طاب ثراه و اولاد نامدار او .

طبقه ششم در ذکر خصوصيات ولد نامدار او امير شيخ ابواسحق
تورالله مضجعه .

اصل دوم در ذکر اعظام مشايخ و اعيان شيراز و ائمه و افاضل
فارس مشتمل بر شش طبقه است :

طبقه اول در ذکر قطب الاولياء و المحققين ابى عبدالله بن حنيف
و معاصران او و تواريخ وفات ایشان .

طبقه دوم در ذکر سلطان الاقطاب مرشد الحق ابى اسحق ابراهيم
الکازرونى و ذکر شیوخی که در عصر او بودند .

طبقه سوم در ذکر شيخ ابو شجاع المقاريضى و مشايخی که در
شيراز با حضرت او معاصر بودند .

طبقه چهارم در ذکر شيخ روزبهان قدس سره و معاصران او

طبقه پنجم در ذکر شيخ نجيب الدين على بن بزغش و شیوخی که
با او معاصر بودند .

طبقه ششم در ذکر جمعی از مشايخ و ائمه که این ضعیف ایشان را
دیده ام و استفاده از ایشان کرده ام .

فصل اول

در شرح مزیت فارس و بیان شرف آن اقلیم مبارک

بدانکه فارس نام پسر پهلوی بن سام بن نوح بوده ، و او در عهد خود مالک این مرز و بوم بود ، و فارس بنام او اشتهاار یافت و لغت فهلوی از زبان فهلو پدر پارس مفیض گشته ؛ و در فضیلت اهل فارس این حدیث از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله روایت کرده اند :

انَّ اللَّهَ تَعَالَى خَيْرٌ مِنْ خَلْقِهِ صَنَفَيْنِ مِنَ الْعَرَبِ قُرَيْشًا وَ مِنَ الْعَجَمِ اَهْلَ فَارَسٍ و در انساب زین العابدین علی بن امیر المؤمنین حسین بن علی بن ایطالاب علیهم السلام مسطور است که شهر بانو دختر شاه پرویز . مدر جلیله امیر المؤمنین علی بن الحسین علیه السلام بوده ، از اینجهت او را کریم الطرفین میگفتند که یکطرف قریش بود و یکطرف فارس ؛ و بعضی از مفسران گویند که حقتعالی در قرآن سه موضع ذکر ابناء فارس فرموده :

اول قوله تَعَالَى بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا اُولِي بَاسٍ شَدِيدٍ ؛ چون یهود دست تعدی بر خلق دراز کردند ، و زکریاء پیغمبر و یحیی معصوم را بقتل آوردند ، حقتعالی بگودرز اشغانی که از ابناء فارس بود الهام فرمود ، او لشگر گران از فارس برگرفت ، و انتقام از یهود بخواست ، و شرح اینمعنی بتطویل در تواریخ و تفاسیر مذکور است .

دوم قوله تَعَالَى سَتَدْعُونَ اِلَى قَوْمٍ اُولِي بَاسٍ شَدِيدٍ تَقَاتِلُونَهُمْ

أَوَيْسَلِمُونَ؛ جمعی از مفسران گفته اند که این آیه نیز هم اشارت
بابناء فارس است .

سوم وَإِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ؛ نزد طایفه از اهل تحقیق
در این آیه نیز هم اشارت بفارسیان کرده اند، و همچنین در حدیث است :
لَوْ كَانَ الدِّينُ عَلَى الثَّرِيَانَا وَلَهُ رِجَالٌ مِّنْ فَارَسٍ وَهَمِجِينِ
منقول است از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در شأن
سلمان فارسی فرموده : السَّلْمَانُ مِنِّي لَا يَخْلُو الْإِيمَانُ مِنَ الدُّنْيَا
حَتَّى يَبْقَى مِنْ آلِ سَلْمَانَ أَحَدٌ .

بدانکه در عهد ملوک فارس ، از حد جیحون تا بلب آب فرات
را بلاد فارس میخواندند ، بعد از ظهور اسلام چندی مضاف عراق
گردانیدند .

ذکر عرصه فارس - بسط فارس صد و پنجاه فرسنگ در صد و
پنجاه فرسنگ بوده .

ذکر حدود فارس - رکن شمالی از ولایت اصفهان تا بحدود
أَبْرِقُوهْ ، رکن جنوبی از کنار دریا تا بحدود کرمان ، رکن شرقی
از اعمال کرمان تا بصوب سیرجان ، رکن غربی از اعمال خوزستان بر
صوب دریای عمان و آرزجان؛ این مجموع از اعمال فارس است ، و در
فارسانمه مذکور است که در قدیم الایام فارس مشتمل بوده بر پنج
شهر معظم ، هر یکی بنام پادشاهی که بانی آن بوده مشتهر گشته ،
و در کتب بدان موجب مسمی و مدون آمده : اول کوره اصطخر دوم

کوره دارابجرد سیم کوره اردشیر چهارم کوره شاپور پنجم
کوره قباد .

اما اصطخر اول شهری است که در فارس بنا کرده اند و بسط
آن پنجاه و پنج فرسخ است ، کیومرث بنا فرمود ، قلعه اصطخر در
عهد پیشدادیان بغایت معمور بوده است ، عضدالدوله در آن قلعه حوضی
ساخته ، بسط آن یک قفیز ، و هفده پایه عمق آن بوده ، گویند اگر
یکسال هزار مرد از آن آب خوردندی ، از آنجا یکپایه بیشتر باز
کم نافتادی ، و در میان آن حوض سی و سه ستون از سنگ و ساروج
برآورده بود و آن را مسقف گردانیده .

نقل است که در فارس هفتاد و سه قلعه بوده همه مرتب و معمور
بود اتابک جلال الدین جاولی جمله را خراب گردانید

ذکر ظهور اسلام در اصطخر - در عهد خلافت عمر ، والی فارس
شهرک بن مرزبان بود ، چون بشنید که عرب خروج کرده اند ، لشگری
انبوه جمع کرد و حکم بن العاص بالشگری بفارس در آمد و با شهرک
محاربت کرد . آخر الامر لشکر اسلام فرصت یافتند و شهرک را بقتل
آوردند ، و عمر باین عاص نامه نوشت که بفارس رود ، و ابو موسی
اشعری را از بصره بمدد او فرستاد ، و بکوره شاپور ، کازرون جیره
و نوبندجان در آمدند و جمله را مستخلص گردانیدند ، و در سال
شانزدهم از هجرت رسول (ص) که عثمان بن ابی العاص و ابو موسی
اشعری ، از جان و نواحی شیراز را بموجبی که ذکر رفت مسخر
کردند چون دور خلافت بعثمان رسید عبدالله بن عباس را با لشگری
گران باصطخر فرستاد و گروهی از کفار که مانده بودند لطفاً او عنفاً

در قید تسخیر زبون ساخت ؛ بعضی را بکشت و بعضی مسلمان گشتند .
در تاریخ دیدم که اهل اسلام چهل هزار مرد از شهر **اصطخر** بقتل
آوردند تا آن را مسخر گردانیدند و برین نوع مجموع اقطار و قلاع
فارس را در تحت ضبط در آوردند و بنا کفر را منهدم ساختند و در
آن دیار مساجد و صوامع بر افراختند ؛ ابتداء ظهور اسلام در خطه
فارس بدین نوع بوده .

تقل است که **جمشید** در **اصطخر** مسافت چهارده فرسخ معمور
گردانید و سه قلعه در آنجا بساخت اول قلعه شکسته اصطخر دوم قلعه
شکسته سیم قلعه **سکوان** و آن را سه گنبدان گفتندی ، صد و چهل
ستون بر سر پشته بر آورد ، و کوشکی بر سر آن بنهاد ، و طول آن
صد و شصت گز بود ، بنوعی که مثل آن در هیچ ملکی هیچ پادشاهی
نساخته و اکنون آثاری که از آن مانده آنرا چهل مناره میخوانند ،
و تختگاه سلاطین سلف بوده و بعضی گویند تختگاه حضرت سلیمان است
و در تفسیر آیه **غُدُوها شَهْرٌ وَ رَوَاحِها شَهْرٌ** شرح شادروان سلیمان
اینصورت نموده اند **والعهدة علی الراوی .**

تقل است که شهر **اصطخر** تا بغایت معمور بود ، در عهد **کالنجار**
امیری ظالم بود **فُتْمَشی** نام آنرا غارت کرده و خراب گردانید .
اما دنبه نوشت که از مضافات **اصطخر** است کتاب زند زرتشت
را در این جایگاه معین ساخته اند .

اما **کوره دارابجرد** از جمله شهر پنجگانه که ذکر رفته ، **داراب**
بن شاه بهمن بنا کرده شهر است مدور ، پرگار دایره در کشیده و
بر آن دایره شهر **دارابجرد** را بنا ساخت ، و حصاری و خندق

بزرگ پیرامن شهر در کشید ؛ کوهی در آنجاست مومیائی از آن کوه برمیخیزد ، و قطره قطره از آن کوه میچکد ؛ و کوه دیگر هست که هفت گونه نمک از آن کوه حاصل میشود . بدر آیزرک و قلعه محکم که میان تنک دنبه افتاده هم در آن نواحی است ، قصبه خسویه و داراگان از مضافات آنجاست ؛ فسا هم از متعلقات دارا بجرد بوده است ؛ در اصل گویند که شاه بهمن پدر داراب بنا کرده قلعه دارزه شبانکاره آنرا خراب کرد و اتابک جاولی باز معمور گردانید ؛ و از جمله قلاعی که در آن گرمسیر افتاده قلعه تبر است که در چهارم افتاده فضلوویه آنجا عاصی گشت و نظام الملک او را حصار داد و بزیر آورد و مشکانات هم از کوره دارا بجرد است .

اما کوره اردشیر ، پیروز آباد است ، در قدیم ایام او را جور میخواندندی ؛ در عهد کیانیان شهری بزرگ بوده . گویند که چون ذوالقرنین بفارس آمد سعی بسیار کرد و آنرا نتوانست گرفتن ، رودخانه ایست در آنجا از سر کوه چشمه دارد اسکندر آن رودخانه را بگردانید و بشهر انداخت و فیروز آباد از همه طرف کوه دارد و آب رودخانه آنجا جمع و غلبه کرد ، چند هزار آدمی هر چند خواستند که آنرا از خود دفع کنند نتوانستند ، چون آب منفذی نداشت که بیرون رود شهر در آن آب غرق گشت ، بر شکل دریائی آب در میان چهار کوه باز ماند ، روزگاری بر آن برآمد . اردشیر بابک خواست که آن شهر را باحال عمارت آورد ، بحسن تدبیر رخنه چند در آن کوه پدید کردند تا بیکبار آب از آن مرز بیرون رفت ، و زمین باز خشک افتاد ، اردشیر بفرمود تا شهری مدور بنا ساختند چون دایره

پرگار ، بدان نمط بنیادی بنهادند و در میان آن شهر چون نقطه پرگار ستونی با طول و عرض بکیوان برکشید ، و نام آن **ستون ایران** نهاد ، و بر سر آن ستون قصری بنا کرد ، و آب را از یکفرسخ از سرکوه بدان بالا آورد ؛ و قلعه **سهاره** هم از نواحی آنجاست .

اما کوره **شاپور** انتساب بشاپور بن اردشیر بابک دارد اصل آن **بشاپور** است .

قل است که **طهمورث** قدیماً این شهر بنا کرد ، چون **ذوالقرنین** پارس آمد آنرا خراب گردانیده و **شاپور** نوبتی دیگر آن را بحال عمارت آورد .

قل است که در **کوهستان شاپور** شکفتی عظیم هست ، و بردر آن غار صورت **شاپور بن اردشیر** است ، قامت او را از ده گز سنک تراشیده اند و در این شکفت گردابی عظیم هست که عمق آن پدید نیست ؛ شهر کازرون هم از متعلقات آنجاست ، گویند که **طهمورث** آن را بجهت راهبان ساخته بود و آن را **نورد** گفتندی در عهد شاپور داخل بشاپور گشت ، **جره و خشت و کمارج و نوبندجان** که آن را **فارس دشت بارین** خوانند قدیم الایم جمله از اعمال بشاپور بوده **نوبنجان** و **شعب بوان** شهری بزرگ بود ، در ایام فزت **ابوسعید** کازرونی آن را غارت کردند و **نوبنجان** را خراب گردانیدند و بسوختند چنانکه مسجد جامع را نیز بکنند ؛ مدتی همچنان خراب باز ماند چنانچه سالها مأوای سباع بود و گذار آدمیزاد در آنجا ممکن نبود ؛ **اتابک جاولی** که **فارس** آمد **ابوسعید** را برداشت و شهر کازرون و **نوبنجان** را بحال عمارت برد . **قلعه سفید** قرب **نوبنجان**

افتاده بیک فرسخی و گویند که سایر کیانیان و پیشدادیان آنرا معمور و معتبر میداشتند .

اما کوره قباد شهر **ارغان** (**ارجان**) است ، قباد بن فیروز پدر نوشیروان بنا کرده و بروزگار فترت خراب گشت و در نواحی آن چند قلعه معتبر است :

اول قلعه تنبوز **دوم** دزکلاب **سوم** قلعه نرارهز **چهارم** مهبروان **پنجم** زبدان **ششم** آب شیرین **هفتم** دبراب ؛ این جمله از اعمال ارغان است

فصل دوم

در ذکر خصوصیات و شرح و فضیلت آب رکن آباد
و نزاهت هوای آن شهر مبارک

بدانکه قدما و اصحاب تواریخ متفق الکلمه اند بر آنکه شهر شیراز در اوائل قطعه زمینی بود بایر معطل ، سطحی نامستقیم ، زمینی ناهموار .

وَقَدْ عَالَهَا رَبُّ الزَّمَانِ فَجَرَّتْ عَلَى سَاحَتَيْهَا لِالْمَخْطُوبِ ذِيوَل

ملوک عجم و شهریاران ایران زمین هر سال یکنوبت بر آن قطعه زمین حاضر آمدندی و گفتندی که صومعه سلیمان در این زمین بوده و آنرا بر خود فال میدانستند ، و در آنوقت دارالمملکه و سریر السلطنة و مقام الخلافة در خطه فارس شهر **اصطخر** بود تا بزمان ایالت محمد بن یوسف ثقفی او را از غیب باز نمودند که در این زمین شهری بنا میباید نهاد :

ذکر خوابیکه محمد بن یوسف دیده بود

راویان اخبار و ناقلان آثار روایت میکنند که محمد بن یوسف

که بانی شهر شیراز بود شبی در خواب شد ، غطاء سبعة رشته احفان را بر روی جزع حدقه باز کشید ، ابن مقله نظرش نوک قلم بشکست چنان دید که قدسیان صومعه فلك جمله از آسمان بزمین آمدند و بر روی آن قطعه در افتادند رهم در خواب باو میگفتند که این عرصه زمینی است که چندین هزار صاحب کرامت از دامن او بر خواهد خاست و دایره ایست که قدمگاه چندین هزار صوفی خواهد بود ؛ گوشه ایست که توشه مسافران عالم غیب از آنجا مرتب خواهند کردن ؛ زمینی است که خمیر مایه فقر است . کان ولایت است . منبع حکمت است ، دودمان طهارت است . محمد بن یوسف در خواب هم بر آن مقدار که اثر تجلی انوار ملکی بود خطی پیرامن آن در کشید ؛ روز دیگر از اصطخر باین نیت متوجه گشت ، چون برسید و احتیاط کرد آثار آن خط و دایره برقرار دید و قطعه زمین را دریافت خال صلصال برگذار نهاده ، دواج خمول بر سر کشیده و جمال شمال پروبال گسترانیده رقعۀ دید چون آفتاب تاب میداد و همچون فروغ نور صبح زبانه میزد و درخش او بر طاق فلك عکس انداز میگشت ؛ گوئی زمین طور بود که شعله نور از وی میتافت . یا ید و بیضاء و ضیاء کرامت بود که از جیب کلیم زمین دم بدم عکس میانداخت ؛ طواوئیس ملائک حوالی آن خطه پردرپر میکشید . محمد بن یوسف چون مشاهده این حال نمود ، استادان مهندس را فرمود تا قاعده مملکت شیراز را اساس نهادند . هم در آن لحظه منجمان و اختر شناسان را حکم فرمود تا در مطالعه نجوم افلاك و رقوم صفحه نگارخانه تقویم مزید تعمقی نمودند ، و در نقوش اصطراب فکرتی شافی بتقدیم رسانیدند ، موافق

اساس و بناء آن شهر مبارك از سعادت اتفاقی سنبه طالع بود ، و عطارد صاحب طالع ، و احكامی در این باب استخراج کردند ، و خیلی فوائد در آن ذکر رفته ، و شهریاران و پادشاهان را مطالعه آن بسیار فائده دهد ، و گویند که این احكام تا بغایت در میان خزینة عضد الدوله موجود بود .

عرصه مملکت شیراز زبده ممالک روی زمین است بل مربع ربع مربع مسکون سواد شیراز بر مثال مردمک چشم جهان بین ممالک تواند بود و بی شک نسخه نزهت نامه بهشت برین است ؛ اگر جنت فردوس در دنیا توان یافت ، اسواق مربعه و اطراف موسمه اینمک است ؛ در فصول اربعه طراوت ریاض بساتینش شهر سمرقند بر گوشه طاقچه نیسان نهاده ، و در حبله رهان لطافت ، شمال مشک افشان مصلی هواء مصلی او گشته نظر حذیقه بهشت آثار ارم شعار باغ بنفشه از قافیه بنفشه در جهان تنگتر نموده .

معطر خاک آن چون حیب عذرا مصفی آب آن چون اشک رامق
 نسیمی خوشگذر چون عمر نادان هوائی ترصفت چون دین فاسق
 هوائش بصفوت آب از آتش خلیل برده ، و خاکش بخاصیت
 غبار غیرت از آتش خضر بر انگیخته ؛ غبار دامن طهارت آئین
 نزهتش ، سرمه دیده بدان ، و رقعہ بساط مهر افروزش ، واسطه نشاط
 پادشاهان گشته .

بَانِسٍ مِّنْ قَلْبِ الْمَقِيمِ مَرْبِعَهَا

یَشَادُ بَرِنَاتِ الْقُلُوبِ رُبُوعَهَا

وَكُلِّ فِصُولِ الدَّهْرِ فِيهَا رُبُعَهَا

بِهَائِسْكَنِ الطَّبَعِ النُّفُورِ وَيَغْتَدِي

يَحْنُ إِلَيْهَا كُلِّ قَلْبٍ كَانَهَا

فَكُلِّ لِيَالِي عَيْشِهَا زَمَنِ الصَّبِيِّ

شهر شیراز تو گوئی که سپهریست برین
یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین
شهری آراسته چون کارگه انگلیون
خاصه چون باغ شود از رخ گلها رنگین
سنگ بر دل نهد از غیرت حسنش هرمان
خاک بر سر کند از طره حسنش سقسین
آب رورا برد باد خطا بنشانند
مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین
عقل کل بود هماناش مهندس در اصل
بود آلت ده استاد مگر روح امین

ذکر فضیلت آب رکن آباد

آب رکن آباد چشمه ایست در شیراز با رونق و صفا آب روی
صدیقان ، بخوشگواری آب حیوان ، از غیرتش اشک دجله از دیده
بغداد روان است ، حصیّاتش بحصیّت درّ و عقیق و مرجان است ؛ فرات
از رشک او نیل غیرت بر چهره اشک آلود کشیده ، دجله از دستبرد
او بسی جفا از روزگار دیده ؛ اگر قطره از آن آب در آذر در رسد
در حال از آتش گل تازه روید ، و اگر جرعه از آن در
حلق عمر بسر رفته چکد ، در ساعت زندگی از سر گیرد ، آبی است
که چون دست مریم شاخ خشک را بارور میگرداند ، و چون دعاء
مسیح خستگان مرفوع الطمع را بسر چشمه حیات میرساند .

لَا أَلْبِيدُ بَيْدٍ إِذِيهِمْ بِنَهْضَةٍ نَحْوِ الْخَلِيجِ وَلَا الْبَحَارِ بِحَارٍ

همچون نسیم جوانی ، غضن امانی را از او اهتراز است ، و چون

مایه شادمانی ، روح افزای و غم گداز است
در هر صبحی صبحی است راحت زای و در هر رواجی فتوحی
است روح افزای ؛ چون باد دوانست از هر طرف بطرف ، و همچون
باده روان است از کف بکف ؛ از صفاء آن همچون آینه بیشک یقین
صورتها میتوان دید ، و از لطف نسیم تسنیم او در بهشت بسلسبیل میتوان
رسید ، زبان **خاقانی** گوئی در نعت آب رکنی انشاد این قطعه کرده :
هرگز که دیده آب مصور در آینه ؟ یا آینه که دیده مصقل میان آب ؟
هرگز در آینه نتوان دید آفتاب ! هین آفتاب و آینه می بین میان آب
چندان بر آمد از جگر نیل ناله چون وصف زلال او بشنید از زبان آب

فصل سیم

در شرح بناء شیراز و ذکر محمد بن یوسف

اصحاب تواریخ آورده اند که در عهد ایالت و زمان خلافت **عبدالمالك مروان**، **حجاج بن یوسف** وزیر او بود ، و متصدی حکومت مملکت گشت ،
و بامور مملکت تعاطی مینمود ، و برادر خود **محمد بن یوسف** را بفارس
فرستاد ، و بدان موجب که ذکر رفت شهر شیراز را بنیاد نهاد چنانچه بهزار
گام عرصه شیراز در طول و عرض از **اصفهان** بیشتر بود ؛ و در آن
وقت بغایت معمور بود . بعد از انقضاء حکم و زمان ایالت او عمر
عبدالعزیز در مدت خلافت که بدو سال و نیم بیش نکشید رغبتی عظیم
در اشاعه ابنیه خیرات داشت ، بسیاری از مساجد و معابد در خطه
شیراز بنا فرمود .

در تاریخ سنه احدی و ثمانین و مائین ، **عمرو لیث** که از حمله

صغاریان بود چون ممالک فارس در حوزه حراست خود آورد ، بتاسیس مسجد عتیق شیراز اشارت فرمود ، در آن وقت در شیراز مسجد جامع نبود .

قل است که شیراز در عهد دیالمه چنان معمور بود که آوازه رخص نعمت و رفاهیت رعیت آنجا بجمع دیار و اقالیم رسید ، و از هر طرف بانجا یگانه روی نهادند و غلبه لشکر جمع آمد و جا بر مردمان تنگ شد ؛ عضد الدوله بیرون شهر عمارتی کرد آنرا کرد فنا خسرو نام نهاد ، شهری بزرگ ، و در میان آن بازاری بساخت ، ارتفاع آن شانزده هزار دینار هر سال بدیوان عضدی میرسید و اکنون اثری از آن نمانده ، این زمان سطح در آن طرف بازار ادیر مشهور است .

ذکر قانون خراج فارس و شیراز در قدیم الایام

در عهد انوشیروان چون قانون خراج همه جهان مقنن گردانید قانون فارس سی و شش هزار درم برآمد چنانچه سه هزار دینار باشد ، و بعهد عبدالملک بن مروان چون محمد بن یوسف والی بود ، و شیراز را بنا نهاد و معمور گردانید ، در مجموع معاملات سی هزار درم خراج می فرستاد و بعد از او هر سال شصت هزار درم مجموع شیراز بخدمت هرون الرشید می فرستادند ؛ چون در فتنه محمد الامین جمله جرائد بغارت بردند و بسوختند مأمون بعد از تمکین امر خلافت خراج مجموع فارس و کرمان و عمان با دو هزار هزار و سیصد هزار دینار کرد و محمد این قانون پسندید در سنه مائین تا عهد المقتدر -

با الله ،

قل است که مجموع مال و معاملات فارس و کرمان و عمان از استقبال

معامله سنه ست و نلثمانه بدو هزار هزار و سیصد هزار و هشت دینار خراج مقرر کردند ، از آنجمله حصه فارس هزار هزار و ششصد و سی و چهار هزار دینار آمد ، و در عهد دیالمه قانون مملکت از نظم خود بگردید ، از بس فتنه که متعاقب بدید آمد ، ملکها را باز گذاشتند و ترك املاك بگفتند ، از آن عهد اقطاع بدید آمد ، و اکثر زمینها دیوانی شد ، و پیش از آن اکثر و اغلب زمینها ملك بود ، و مملکت فارس تا باخر عهد باکالانچار بر قرار خود بود ، بعد از زمان او چون نوبت بابومنصور پسر او رسید ابتداء خرابی مملکت فارس در عهد او پدید آمد ، فضلوویه خروج کرد و با ملك قاورد محاربت نموده فارس بسر ایشان گرفت تا بزمان کریم جلالی بیکبار مستأصل گشت و بعد از این شرح این صورت در مقام گفته آید .

ذکر قلعه قهندز بموجبی که در تاریخ ذکر رفته

قدما و اصحاب تواریخ آورده اند که قلعه قهندز در قدیم الایام از معظمت قلاع فارس بود ، و پیش از بناء محروسه شیراز ملوک فرس آنرا معمور داشتندی ، و بدان حصن منیع پیوسته مستظهر بودندی . نقل است که قهندز برادر شاپور ذوالا کتاف پسر هرمز پیش برادر بگریخت ، بالنگری بطرف شیراز آمد و در پائین مسجد سلیمان جمعی از نسل ساسانیان تمرود نموده بودند باو پیوستند ، و اهل فارس سر در ربه اطاعت و خضوع او کشیدند قهندز آن قلعه را ترتیب کرد و معمور گردانید و عمارات چند در آنجا ساخت ، و حصون و حصاری چند بدید آورد و آن قلعه بقهندز اشتهار یافت .

نقل است که چون شیرویه پدر خود پرویز را با هفده تن از

برادران و برادر زادگان در یکروز بقتل آورد، دایه یزدجرد یزدجرد را بگرفت، و بطریق فرار بفارس آمد، یزدجرد در سن چهار سالگی بود؛ گویند که مدت دو سال و نیم در قلعه قهندز باز ماند، چون یزدجرد بدست سلطنت نشست تاج نوشیروان با خزائنی بسیار و جواهری چند نفیس از بهر ضبط بانجایگاه فرستاد، و در قلعه قلعه چاهی عمیق برکنندند و در آنجا مدفون و مغبی گردانیدند؛ جمعی گویند که آن خزائن و ذخائر در زمان عضدالدوله بدست او افتاد، و چندی برآورد که هنوز آنجا مانده است و طلسمی بر آن ساخته اند و طریق استخراج آن غیر ممکن است؛ و بعضی دیگر از مورخان در تواریخ بدین نوع ایراد کرده اند که چون سعدوقاص، قادیسیه را بگرفت، و عنان عزیمت بصوب فارس منعطف گردانید، یزدجرد بن پرویز در نهاوند بود، فرمود تا تاج کسری و ذخایری چند دیگر که در قلعه قهندز ذخیره بود برداشتند و پیش خاقان چین بودیعت نهادند، و بعد از انقطاع نسل ملوک عجم آن خزائن با تاج در چین بازماند و این واقعه در عهد خلافت عثمان دست داد.

نقل است که در آنزمان که لشکر اسلام در بلاد فارس قوت گرفت، و مملکت در تحت ایالت ایشان استقرار یافت، قلعه قهندز را بگشودند و خراب گردانیدند تا بعهد عمادالدوله همچنان خراب بود و عمادالدوله آنرا باحال عمارت آورد، و آب قلعه که یزدجرد بیرون آورده و چشمه خرد بود، از پی آن سرچشمه سعی فرمود تا برفتند و آبرازیات گردانیدند.

نقل است که یزدجرد بر سر چاه قلعه قهندز قبه بر آورده

بود مدور ، سیصد و شصت درچه داشت ، هر روز بوقت طلوع آفتاب ضوء هر يك كوه معين انعكاس دادی ؛ بر مثال دیری ساخته بود و رهایین آنرا معتبر میداشتند ؛ بوقت ظهور اسلام واستخلاص قلعه آنرا خراب گردانیدند و عمادالدوله بنوعی دیگر آنرا معمور گردانید و بعد از او باز اختلافی یافت تا در آن مدت که ابوغانم پسر عمیدالدوله در آن جایگه در حصار بود خواست که قلعه را معمور گرداند ، کوشکی که عضد الدوله بیرون دروازه سلم ساخته بود آنرا خراب کرد و چوب و آهن و آلتی چند از آنجا بتکلف بقلعه نقل کرد و بدان آلات کوشک که عماد الدوله در قلعه ساخته باز معمور گردانید ، و نزهتگاهی ساخت ، و چند مدت مسکن ابی غانم در قلعه بود ، و آنرا زیبوزینتی تمام داد و بغایت معمور و آبادان ساخت . و در شرح یمینی مسطور است که چون خراسانیان بر لشکر دیلم غالب آمدند ، تاش بعضی از اسرا که محافظت ایشان لازم میدانست در قلعه قهندز محبوس گردانید ، و از ذکر قلعه قهندز که در آنجا رفته ظاهر همین قلعه مراد بوده باشد زیرا که در آن عهد هیچ حصن معتبرتر از آن نبود و هیچگونه رخنه در آن جایگاه ممکن و متصور نبود ؛ و جمعی از اصحاب تواریخ آورده اند که خزائن و سلاح ملوک فرس و انواع تقود و جواهریکه حاصل ممکت آل بویه بود . مجموع در اطراف قلعه قهندز مضبوط و مدخر بود ، چندی بدست آل سلجوق افتاد و چندی دیگر هنوز در آنجا مانده باشد **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِخَبَايَا الْأُمُورِ**

اصل اول

در تواریخ سلاطین و حکام از ابتدای سلطنت آل بویه
و مملکت دیالمه تا بزمان امارت ملک اعظم شرف الدوله

والدین محمود شاه مشتمل بر پنج طبقه و مقدمه

مقدمه - بدانکه اصحاب تواریخ متفق الکلمه اند بدانچه شهر

شیراز از بناء محمد بن یوسف برادر حجاج بن یوسف بوده ، بعد
از وفات او عمر بن عبدالعزیز بمهد خلافت در حوزه تصرف خود
آورد ، و در سنه احدی و ثمانین و مائین عمرو بن اللیث که از طبقه
صفاریان بوده در ممالک فارس بسطنت و جهانبانی تمکن یافت ، مدتی
در امور ایالت شیراز تعاطی نمود تا آنکه عمرو در حبس معتضد
خایفه بگرسنگی هلاک گشت

قل است که عمرو بن لیث بوقت نهضت و حرکت لشکر هفتصد
شتروار اسباب و آلات ساز مطبخ او بود آخر الامر در حبس معتضد
در آرزوی یک لقمه نان چنان جان بداد که سواد سلطنت و مغز
خود بینی از سوراخ بینی او بیکبار بدر افتاد ثُمَّ مَاتَ حَتْفَ أَنفِهِ

ذکر ایالت مظفر بن یاقوت در خطه شیراز

بعد از وفات عمرو و انزال نواب او از ممالک فارس و خطه
شیراز ، مظفر بن یاقوت که از جابره ملوک و اعظم ولات اصفهان
بود ، مملکت فارس نیز در حوزه تصرف و جمع حکومت آورد و
مدتی خطه شیراز را بحمیم سلطنت و مرکز رایات عظمت خود ساخت

در عمارات و آبادانی اعمال فارس و نواحی شیراز رغبت نمود، قری الاسافل قریه که بدومان اشتهار دارد بنا کرد و از جمله آثار معدلت او در شهر شیراز آن یکی است و اکنون هنوز در حال عمارت است. تابوقت خروج عماد الدوله مملکت فارس و خطه شیراز همچنان در تحت تصرف او بود و گویند مدت حکومت او بیش از چهار سال نبود.

طبقه اول

در ذکر سلطنت آل بویه و حکومت دیالمه

در خطه شیراز و ممالک فارس

در سنه اثنین و عشرين و ثلثمائه زمان راضی خلیفه کار عماد الدوله بلا گرفت، و ایشان سه برادر بودند پسران بویه: عماد الدوله ابو الحسن علی، و رکن الدوله ابو علی الحسن، و مؤید الدوله، احمد؛ مستکفی خلیفه ایشان را این لقب داد.

ذکر عماد الدوله ابو الحسن علی بن بویه

عماد الدوله از طبقات سلاطین دیالمه اول جهانگیری معدلت گستر مملکت پرور بوده صابی در کتاب تاجی ذکر کرده که عماد الدوله ابو الحسن بن بویه از اولاد بهرام گور بوده و بوقت ظهور اسلام اعقاب او بهر طرف متفرق گشتند، جمعی بنواحی جیلان افتادند، بویه ماهی گیر از ایشان بود، و عماد الدوله هم در آنجا متولد گشت و چون بعد از سن بلوغ آثار دولت و اقبال و کمال شهامت یوماً فیوماً در احوال خود متزاید میدید، بعزم جهانگیری صوب خراسان روی نهاد، و جمعی بسیار از اعیان و اشراف دیالمه با او متفق گشتند، و با

کوکبه تمام بطرف اصفهان حرکت فرمود. مظفر بن یاقوت با همه شوکت و کثرت استعداد غلبه لشکر از مقاومت عاجز ماند، و طریق فرار جست و عاقبت زبون و اسیر گشت؛ یاقوت پسر مظفر در شیراز متصدی امر حکومت بود، لشگری بسیار جمع کرد و باستقبال عمادالدوله بیرون رفت، و در قصر زر بملازمت و ملاحمت بهم پیوستند. عاقبت یاقوت منهزم و عمادالدوله از عقب او بشیراز آمد، و فارس را مسخر گردانید و از آنجا بخوزستان و دارالملک بغداد رفت، و ملوک و سلاطین آن نواحی را منقاد کرد، و در مدینه السلام بغداد بعد از دعای خلیفه دعای او میگردند، و از بغداد مراجعت کرد، و در خطه شیراز اقامت فرمود؛ مدت شانزده سال فارس و عراق را در تصرف حکومت و حوزه ایالت خود معمور گردانید و در شیراز وفات یافت بشهور سنه ثلث و ثلثین و ثلث مائه.

ذکر رکن الدوله ابوعلی حسن بن بویه

چون عماد الدوله، از اصفهان بشیراز آمد، و در دست سلطنت بنشست، و طریق ایالت و شهر یاری پیش گرفت، بیست و هشت سال مدت دولت او بود سه پسر داشت هر سه مستعد امور سلطنت و جهانداری و مستحق جهانبانی و شهر یاری: عضد الدوله ابوشجاع، و مؤید الدوله بویه، و فخر الدوله علی، همدان و مضافات و متعلقات آنجا بتصرف ایالت فخر الدوله باز گذاشت، و اصفهان و آذربایجان را بمؤید الدوله داد، فارس را بعضد الدوله تسلیم کرد و در سنه ثلث و ستین و ثلث مائه وفات یافت.

ذکر عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو

نور حدیقه سلطنت و جهانبانی و نور حدیقه شهریارى عضدالدوله ابوشجاع فنا خسرو ، بهترین اخلاف نامدار آل بویه بود ، و بعلم و هنروری فرزانه ، بعد از وفات پدر خود رکن الدوله بدست سلطنت بنشست ، و تمهید قواعد دین و دولت از آثار بآس و حسن معدلت او در فارس تیسر پذیرفت ؛ روی باصفهان نهاد فخر الدوله مغلوب گشت و مملکت را بوی گذاشت و بدیلم هزیمت نمود عضدالدوله متوجه جرجان گشت ، و با شمس المعالی قابوس محاربت کرد و کلى آن دیار مستخلص گردانید و با شیراز مراجعت فرمود ؛ و بحقیقت از سلاطین و ملوک نامدار بکمال هنروری ، و آوازه نیکنامی و اشاعت معدلت هیچیک پایه او نداشتند .

مَتَوَجَّهٌ بِالْمَعَالِي فَوْقَ هَامَتِهِ وَفِي الرَّدَى ضَيْغَمٌ فِي صُورَةِ الْقَمَرِ
زمین با پایه قدرش نخواندی خاک را ساکن

جهان با گوشه تاجش نگفتی چرخ را والا
مدت ۳۴ سال در سلطنت و جهانبانی سپری گردانیدی و در
مدینه السلام وفات یافت ، بتاریخ سنه اربع و تسعین و ثلثمائه ، و خاک
مبارکش در کوفه در مشهد امیر المؤمنین علی بن ایطالاب علیه
السلام است .

ذکر عمارات عضدالدوله در شیراز و اکتاف فارس

یکی از آثار معدلت و نشانه مبرات و مکرمت او در فارس ،
بندامیر است ، بر رود کمر ساخته پیش از آن عمارت ، کربال و

نواحی ، صحرای بی آب و بی‌عمارت بود ، **عضدالدوله** همت بر آن گماشت که آن زمین و صحرا معمور گردد ، مهندسان و استادان صنعت حاضر گردانید و خزاین بی‌شمار صرف فرمود تا آب رودخانه از ممر معهود صرف گردانیدند ، و اول بناء شادروانی عظیم بنهادند و از سنک ریزه و چارو معجونی کردند ، و بر سر شادروان از آن معجون‌بندی ساختند چنانچه بر سر آن ده سوار در عرض توانند گذشتن ؛ بعد از عمارت در جمله زمین و صحاری **گُرْبَالُ** بنیاد عمارت کردند .

و از آن جمله یکی دیگر از آثار عضدالدوله در فارس حوضی است که در قلعه استخر بنا کرده ، و آن چنان است که شعبی عظیم بود که ممر سیلاب قلعه بر آن جایگاه بود ، فرمود تاسدی استوار پیش آن شعب بر آوردند ، چهار طرف کوه بود یکطرف دیگر که رهگذر آب بود آنرا منسد گردانید ، و دیواری بر روی آن برکشید و چارو و شیرو روغن و موم ساختند ، و در بوم حوض بکار می‌کردند ، و کرباس و قیر لابرلا و توبرتو بر سر آن میانداختند ، و دیگر بر روی آن چارو بکار می‌کردند ، بسط آن گویند **یک قفیز** است و عشر قفیزی و عمق آن هفده پایه است و میان حوض ۳۳ ستون از سنک و چارو بر کشیده و مجموع آنرا مسقف ساخته ، و آن نیز هم از غرایب عمارات فارس است . و گویند **عضدالدوله** کوهی بر سر دریائی بنهاده ، و دریائی در میان کوهی جمع کرده ، اشارت بنبد امیر است و حوض قلعه استخر .

واز آنجمله دارالشفاء عضدی است : عضدالدوله از غایت غمخواری مسلمانان هم در نفس شیراز دارالشفاء بنیاد نهاد ، و مواضع

ملکی را بدانجا وقف کرد ، و این زمان همچنان معمور است .
واز آن جمله گنبد عضدی است . گنبدی که بیرون دروازه
 اسطخر نزدیک مصلی طول و عرضی تمام دارد ،

تقل است که **عضدالدوله** را دوازده فیل جنگی بود ، بوقت
 جنگ با **قابوس** آن دوازده فیل سبب هزیمت لشکر **قابوس** بودند
 و آنها را عظیم عزیز داشتی ، بعد از آنکه با شیراز مراجعت کرد ،
 آن گنبد برای فیلان بساخت ، و در آنوقت **فیلخانه عضد** نام داشت
واز آنجمله یکی دیگر از آثار **عضدالدوله** **گردقنا خسرو**
 است چون دیالمه در خطه شیراز مقام کردند ، کثرت سپاه و حشم
 مزاحم شیرازیان بود ، **عضدالدوله** بیرون دروازه سلم ، از بهرا حشام
 و لشکریان فرمود تا بنائی چند کردند ، و مجموع لشکر و سپاه و حشر
 او اندر آن شهر با تاجیگاه تقل کردند ، و هر سال مبلغ شانزده
 هزار دینار از تمغاوات و طیارات آنجا بدیوان عضدی میرسید ، و این زمان
 بغیر از رسوم وطللی در آنجا نمانده و گوئی زبان حال **عضدالدوله**
 با شیرازیان لحظه بلحظه این ندا میکند :

ان آثارنا تدل علینا فانظروا بعدنا الی الآثار

آن قصر که با سپهر میزد پهلو ، شاهان جهان بدو نهادندی رو ،
 دیدیم که برکنگره اش فاخته ای میگفت با فسوس که : کو کو کو کو

ذکر سلطنت شرف الدوله در شیراز

چون **عضدالدوله** از دار فنا بخانه بقا رحلت کرد ، **ابوالفوارس**
 خلف نامدار او که در ایام حیات پدر مملکت **سجستان** و **کرمان** را

در تحت فرمان داشت ، چون از واقعه پدر خبر یافت ، بجناح استعجال با طایفه از اعیان مملکت از کرمان روی بشیراز آورد ، و در آنوقت امر خلافت بطائع بالله مشرف بود ، او را شرف الدوله لقب داد ، برادرش صمصام الدوله در بغداد ولیعهد پدر بود ، چند مدت باتفاق متصدی امور سلطنت گشتند ، و برای تنسیق امور فارس باتفاق مراجعت کردند . و شرف الدوله ابوالفوارس در شیراز دارالکتبی معتبر بنا کرد ، وقاضی عبدالله محمد بن احمد بن سلمان که اکنون در شیراز اشتهار بقاضی فزاری دارد بر آن کتب خانه متولی گردانید . گویند که قاضی محمد فزاری هشتاد پاره کتاب تصنیف داشت ، و بعهد خلافت الراضی بالله بن القاهر بالله قاضی دارالخلافه بود عضد الدوله استدعا نمود و او را بشیراز آورد ، از آثار مکرمت او در شیراز یکی مدرسه قاضی فزاری است که امروز از معمورات بقاع و مدارس شیراز است ، بعد از وفات عضد الدوله خائف نامدار او شرف الدوله او را عظیم و مکرم داشتی و بر سر آن کتب خانه او را متولی گردانید ، و بآن واسطه طلبه و مستعدان در رفاهیت بودند ، و از بهر صوفیان و مضافان شیخ ابی عبدالله محمد بن حنیف الشیرازی بیرون دروازه خانقاهی بساخت ؛ مدت پادشاهی شرف الدوله شش ماه بیش طول نکشید ، تاریخ وفات شرف الدوله سنه اربع عشر و اربعمائه ، مکان وفات او شهر شیراز .

ذکر صمصام الدوله باکالنجار المرزبان بن عضد الدوله

چون شرف الدوله ابوالفوارس بجوار رحمت حق پیوست اعیان شیراز و اشراف دیالمه با صمصام الدوله بیعت کردند و متفق

گشتند؛ و او پادشاهی صاحب رای کامل نفس بود، و در امور شهریاری و شیوه سلطنت و جهانداریه ید بیضا مینمود.

که بزم بخشنده بودی چو ابر که رزم درنده همچون هژبر
سرا پای مردی و مردانگی دلیری و رادی و فرزاندگی
نقل است که در اول عهد سلطنت او **ابونصر** وزیر بواسطه
خلافی که در خاطر داشت **قنلمش** شیراز آورد، و در نواحی فارس
بقدم آن لشکر خرابی چند بظهور پیوست، **صمصام الدوله** لشگری
آراسته ترتیب فرمود و او را از مملکت فارس براند و در آن وقت
ابو غانم عمید الدوله با جمعی از اعیان بطرف شیراز منحدر گشتند
و بقلعه فارس تحصن نمودند، و در نواحی شهر خرابی میکردند،
و عماراتی چند که عضد الدوله در سوق الامیر و کرد فنا خسرو
کرده بود خراب گردانیدند، و چوبها و آهنها بقلعه کشیدند، **باکالنجار**
عظیم مخوف گشت و حکم فرمود تا سوری استوار پیرامن شهر شیراز
در کشیدند؛ و در آن عهد شیراز راسور نبود، **باکالنجار** بنیاد عمارت
سور در شیراز کرد، و بعد از انقضاء دولت دیالمه سلاطین سلغور بعهده
خود تجدیدی فرمودند، و بعد از آن روی بخرابی نهاد تا بحدی
که در اکثر مواضع بغیر از خاک آثاری نبود؛ **ملک اعظم**
سعید شرف الدین محمود شاه طاب ثراه سوری معتبر پیرامن
شهر کشید و از آثار مساعی حمیده او در شیراز یکی آن است.

جَزَاءُ اللَّهِ فِي ذَلِكَ أَفْضَلُ الْجَزَاءِ

ذکر خروج اسماعیلیان و ظهور شبانکاره

در آخر عهد **باکالنجار** چون سلطان مسعود بن سلطان محمود باصفهان

در دست سلطنت بنشت ، جوقی از نژاد منوچهر سبط افریدون در فارس مقام داشتند ، و در عهد اسلام چون اعراب غلبه کردند و بر فارس مسلط گشتند اسماعیلیان روی بهزیمت نهادند و از هر گوشه بدر رفتند ، جمعی از ایشان در اصفهان مقام نمودند و بیراهی میکردند ، سلطان مسعود حکم فرمود تاش فراش اسماعیلیان را از نواحی اصفهان براند ، با کالنجار نیز از شیراز لشگری از دنباله او بفرستاد و بجمع آن طایفه روی آوردند ، اسماعیلیان بگریختند و بطرف شبانکاره سر بر کردند و در دارابجرد مقام گرفتند ؛ با کالنجار از مقاومت با ایشان عاجز ماند و کوره داراگرد بایشان باز گذاشت و در آن عهد شبانکاره از فارس مفروز افتاد ؛ با کالنجار باین سبب از مرتبه خود تنزل نمود ، و ابو نصر بن عضد الدوله بر او خروج کرد و او نیز هزیمت گرفت و در قریه دومان از قراء اسفل شیراز بقتل آمد مدت سلطنت با کالنجار در خطه فارس چهار سال و شش ماه بود .

ذکر سلطنت بهاء الدوله خسرو فیروز بن عضد الدوله

در خطه فارس

بعد از واقعه با کالنجار خسرو فیروز با آنکه در دورقادر بالله اورا قائم مقام خود کرده بود ، و امارت و ایالت بغداد بجانب او مخصوص گشته ، چون از قتل با کالنجار وقوف یافت ، عزیمت طرف فارس حزم کرد ، قادر بالله اورا قوام الدوله لقب فرمود ، لشگری آراسته ترتیب کرد ، بشیراز آمد . مدت سلطنت او بیست و چهار سال بود و سه ماه ؛ در آرجان بجوار حق پیوست .

ذکر سلطنت سلطان الدوله فنا خسرو بن بهاء الدوله

چون مدت سلطنت خسرو فیروزبن عضد الدوله سپری گشت سلطان الدوله فنا خسرو ابو شجاع که خلف نامدار او بود ولیعهد پدر گشت . و مدت پادشاهی و زمان جهاننداری او با چهارده سال تمام نکشید . برادر او قوام الدوله شیرزادبن بهاء الدوله معروف بابو القوارس بالشکری عظیم باو خروج کرد ، و ملاحمت و محاربت میان ایشان قائم گشت ، آخر الامر خسرو فیروز ظفر یافت و دشمن را محذول و مقهور گردانید ، و در شهور سنه اثنی عشر و اربعمائه وفات یافت .

ذکر سلطنت عز الملوك مرزبان بن سلطان الدوله
چون سلطان الدوله از دار فنا رحلت کرد ، عماد الدوله المرزبان در دست سلطنت قائم مقام پدر گشت و میان او و میان عم جلال الدوله فیروز خسرو منازعت افتاد ، عز الملوك مدتی بردست سلطنت بازماند .

ذکر سلطنت ابو منصور فولادستون
بعد از آنکه عز الملوك وفات یافت اعیان و اشراف مملکت بدو فوج گشتند ، چندی طرف جلال الدوله فیروز خسرو را داشتند و بعضی طرف اولاد عز الملوك ؛ آخر الامر بسلطنت ابو منصور فولاد متفق گشتند ، و مملکت بر او قرار گرفت . لشگریکه از قانون اخلاص و هوا خواهی منحرف بودند ، جمله بدان درگاه روی آوردند . مدت هفت سال پادشاهی کرد ، و صاحب عادل ابو منصور بهرام وزیر که دستور مملکت بود او را بتهمت خلافی منسوب گردانید ، و در خاطر گرفت ، او را در بند کرد ، و بعد از مدتی حکم قتل فرمود .

ذکر خروج فضلوپه شبانکاره
فضلوپه شبانکاره بالشگری آراسته متوجه شیراز گشتند . و

بر ابو منصور فولادستون غوغا کردند ، و او را دستگیر کردند ، در قلعهٔ محبوس گردانیدند ، و هم در آنجا وفات یافت ؛ و وقوع این واقعه و خروج فضلویه در سنه ثمان و اربعین و اربعمائه بود ؛ و در آن تاریخ فضلویه چون خروج کرد ؛ تمامت مملکت فارس را فرو گرفت و مسخر گردانید ، ملک عمادالدوله قَاوُرْد از عراق بعزم استخلاص فارس توجه نمود ، فضلویه چون از حرکت قاررد و قوف یافت ، طریق فرار پیش گرفت ، و التجا بسطان اب ارسلان کرد ، و فارس را از او بضمان بستند ، و عاقبت با او نیز عاصی گشت ؛ نظام الملك بعزم گرفتن او بفارس آمد ، فضلویه بقلعهٔ استخر تحصن نمود ، نظام - الملك او را بحصار کرد و هم آنجا بقتل آمد .

فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ وَ نِعْمَةٌ كَثَرَتْ فَضُولُ الْبَغِيِّ مِنْ فَضْلُونِ
 پس از آن دولت دیالمه منقضی گشت ، و سلطنت از آل بویه بر افتاد . الملك ابو علی بن کیخسرو بن عزالموک بن سلطان الدوله از نسل سلاطین دیالمه مانده بود و بعاملی ولایت نَوَبَجَانِ خوشنود گشت و بتاریخ سنه سبع و ثمانین و اربعمائه وفات یافت .

طبقهٔ دوم

در ذکر سلطنت آل سلجوق و شرح عماراتی چند که در ایام دولت و عهد سلطنت ایشان اتفاق افتاده در خطهٔ شیراز و اطراف فارس

ذکر سلطان اب ارسلان بن محمد بن جفری بیك بن میکائیل بدانکه آل سلجوق بسیار خیر بوده اند ، و سلجوق را چهار پسر بود : اسرافیل و میکائیل و موسی و یونس . در آنزمان که

سلطان محمود با ایلک خان صلح کرد اسرافیل پیش سلطان رفت ، او را بگرفت و محبوس داشت ، بگریخت و او را بحیلت باز گرفتند و بقتل آوردند .

در رمضان سنه احدی و ثلثین و اربعمائه سلجوقیان در سرخس بر مسعود پسر سلطان محمود ظفر یافتند و او را بهزیمت کردند و خراسان در حوزة تصرف خود گرفتند . سلطان الب ارسلان که مسمی بود بجعفر ییک پسر بزرگترین میکائیل بود . سرخس و بلخ و مرو تا در غزنین را در حکم ایالت خود قراری بدید فرمود ؛ بالتماس فضلویه در تاریخ ثمان و خمسین و اربعمائه ، عنان عزیمت بصوب فارس معطوف گردانید ، مدت دوازده سال در دست سلطنت و حکومت جهانداری کرد ، عاقبت بسته دام اجل گشت .

ذکر سلطنت سلطان ملکشاه بن الب ارسلان

بعد از الب ارسلان با ملکشاه پسر او بیعت کردند ، و مملکت بر او مسلم و مقرر گشت ، و در شهور سنه سبع و سبعین و اربعمائه شبانکاره او را در حدود فارس بقتل آوردند ؛ و بعضی گویند سنجر بن ملکشاه بود که بدست شبانکاره بقتل آمد .

ذکر کیفیت خروج شبانکاره

بدانکه در قدیم الایام شبانکاره را وجودی نبود ، چون فضلویه قوت گرفت ، شوکتی در ایشان بازدید آمد اسمعیلیان هم از شبانکاره بودند ، و در آن عهد دو برادر بودند : محمد بن یحیی جد حسویه و نمرود بن یحیی جد ابراهیم بن مماتی و محمد بن یحیی چندان شوکت یافت که دعوی سلطنت کرد ، و هر روز دوبار نوبت بر در

خانه او میزدند ، و آن سلطنت در خاندان او با بزمان **حسویه** بازماند
اتابك **جلال الدین جاولی** آنرا برداشت . یکی دیگر از شبانکاره
باسانید قبیله فضلویه ، و زعیم ایشان پدر فضلویه ، نام او **علی بن**
ابی الحسن ، دیگر **ابو سعید** از کزوبیان بودند ، و پدر او **محمد**
بن ممانی از جمله مهربان فضلویه بوده ؛ **عمیدالدوله** چون بفارس
آمد ، او را زعیم خود گردانید ؛ چون روزگاری برآمد مستولی گشت
و **نوبنجان** و **کازرون** و **شاپور** جمله در حوزه حکم خود آورد ،
و خرابی بسیار میکرد ، تا بزمان سلطنت **جاولی** شرّ و ظلم اتباع او
از مملکت منقطع گردانید .

ذکر انشاء دولت سلجوق که در مملکت فارس چندی باستبداد
و چندی از طرف سلجوقیان شروع کردند
بدانکه مدت هشتاد و پنجسال از آخر دولت دیالمه تا ظهور
رایت **سلفریان** ، مملکت در قبضه ملوک و سلاطین سلجوقی بوده ، و
در این مدت هفت تن از نیابت ایشان حاکم بوده اند ؛
اول فضلویه که از جهت **البارسلان** در فارس حکومت کرد ،
و ذکر او از پیش استقصاء رفت .

ذکر رکن الدین **خمار تکین**
دویم از آن هفت تن که ذکر رفت ، رکن الدین **خمار تکین**
بود ، از انشاء دولت سلجوقی سلطان **محمد بن ملکشاه بن البارسلان** ،
او را بشیراز فرستاد ، و بواسطه ضعف رأی و قصور تدبیری که داشت
امور مملکت تنسیق نمیتوانست داد ، و اعمال فارس باینواسطه استقامت
نمی یافت ، **سیراف** که بقدم شهری معمور بود ، وجه خاص آل بویه

از آنجا مرتب میکردند ، بواسطه ملوک قیس که جزائر بدست فرو گرفتند و آنرا خراب گردانیدند **خمار تکین** دو نوبت لشکری تمام ترتیب کرد و بر **سیراف** کشید ، و از تلافی آن عاجز ماند : هر نوبتی بتحفه چند محقری از مال خشنودی گشت و باز میگردد .

ذکر اتابک جلال الدین جاولی

سقاویه سیم از آن هفت **جاولی** بود ، مردی مبارز کاردان برای رزین و حسن تدبیر از اقربان برسر آمده و بشیراز آمد ، و با تفاق **خمار تکین** با **شبانکاره** محاربت کردند ، و بقمع ظلمه روی آورد ، و متمردان را از نواحی فارس برانداخت ، و سر فتنه **شبانکاره**؛ **حسویه** بود دائماً در **دارا جرد** فساد میکردی او را از آن مملکت باز داشت و **ابوسعید** **شبانکاره** دست تعدی در نواحی **کازرون** و **نوبنجان** دراز کرده بود ، و **بحکم الظلمه یدع الدیار بلاقع** آن اطراف جمله خراب کرده ، و رعایا متفرق ، و شهر **بشاپور** را بنوعی ساخته بودند که در آن دیار دیار باز نگذاشتند ، و اصقاع و اطراف آن دیار بکلی مستأصل گشته ، انتقام ایام عنان حشمت قهر آثار **اتابک جلال الدین جاولی** را برسر ایشان کشیده ، **ابوسعید** شقی را بدوزخ فرستاد ، و از نو اساس معدنات و داد در میان خلق بنیاد نهاد ؛ و همچنین شهر **فسا** که از آثار **بهمن بن دارادر** فارس مانده بود ، از **ظلمه شبانکاره** چنان مستأصل گشته که دد و دام در آنجا مقام کرده بودند آنرا معمور و مأهول گردانید و رعایا و احشام متبده جمله را جمع گردانید و با هم آورد ؛ و **گبران** و **ایرا هستان** و حصارات آنجا که در عهد **عضدالدوله** معتبر و معمور بود و ده هزار مرد از ایشان در خدمت درگاه بودندی ، بعد از

عضدالدوله عاصی گشتند ، و دست غارت و تعدی بر خلق دراز کردند
بعهد **جاولی** جمله سر در ربقه خضوع نهادند و آن دیار و اقطار جمله
باصلاح آمد ، و بحسن تدبیر و کمال کفایت ، مجموع آن حصار ها
مسخر گردانید .

نقل است و در تواریخ مسطور ، که در فارس قدیماً هفتاد و سه
قلعه بود که ملوک فرس و سلاطین بهر مصالح شهریاری معمور و معتبر
میداشتند ، بعد از زمان **عضد** مایه افساد متمردان و سبب فتنه انگیزی
ظلمه گشته بود ، اتابک **جاولی** بنیک خواهی مسلمانان جمله قلاع و
حصنها را خراب کرد و از مرد بینداخت .

ذکر **عمار** اتیکه **جلال الدین** در عهد حکومت خود ساخته
از آثار معدلت و نشان های احسان و مکرمت او در فارس یکی
بند قصار است بر **گربال** زیرین ، و بندیکه در قدیم بناحیت را مجرد
بوده بروزگار خراب گشته و راجرد بآن واسطه از عمارات باز افتاد
و آنرا با حال صلاح آورد ، و راجرد را مزروع و معمور گردانید
و آن را **راجردستان** نام نهادند .

در ذکر **اتابک قراچه** و شرح مدرسه که در شیراز بنا کرد
بعد از انقضاء مدت دولت **جلال الدین جاولی** ، سلطان
معز الدین ابو الحارث **سنجربین ملکشاه** ، مملکت فارس را با **اتابک**
قراچه ارزانی فرمود ، و در حکومت شیراز متمکن گشت ، و طریق
معدلت و رعیت پروری پیش گرفت ، و باشاعت معدلت و افاضت
احسان توجه فرمود ؛ بنوعی که مشام ایام و رخسار روزگار بصیت
مآثر و ذکر مناقب او تا با کنون معطر و موزد است و از جمله آثار

احسان و علوهمت او در شیراز مدرسه قراچه است که در میان شهر شیراز محاذی مدرسه قاضی فزازی ساخته ، و چند قطعه زمین ضیاع و بساطین معمور یدان وقف کرده و بعد از آنکه در فارس بامر جهانبانی و سبیل مملکت رانی تمکن یافت ، در همدان لشگری بر سلطان سنجر بن ملکشاه خروج کرده بود ، بمعاضدت او از خطه شیراز بالشگری گران بسوی همدان نهضت نمود ، و از مقاومت دشمنان عاجز ماند ؛ و هم در آن حرب بقتل آمد .

ذکر حکومت اتابک منکوبرس

چون قراچه در همدان بقتل آمد اتابک منکوبرس عزیمت فارس ساخت ، و باتفاق ابونصر لالا که از ممالک سلطان غیاث الدین ابوشجاع بود ، بشیراز آمد و او در عصر خود ، در کمال شهامت و شجاعت و حسن تدبیر و شیوه معدلت و شهر یاری بینظیر بود .

كَرِيمٌ تَحَلَّى بِالْمَكَارِمِ حَلِيَّةً فَحَلِيَّتُهُ اسْنَى الْمَلَابِسِ وَالْحَلَى

۱۳ سال در خطه شیراز و اصقاع فارس ، در سلطنت و حکومت سبیل معدلت را مسلوك داشت ، و در جوار ام كلثوم مدرسه بنا کرد و گروهی از ائمه دین و فقهاء متشرع را در آن مدرسه مقام داده مؤنت و مایحتاج آن طایفه را تکفل فرمود ؛ ابونصر لالا هم در زمان دولت و حکومت او در شیراز بدر اسطخر مدرسه بنا کرد ، و اکنون بمدرسه لالا مشهور ، و همچنین در راه عراق رباطی ساخته ، و بر باط لالا اشتها یافته ، و آسایشگاه مسلمانان است .

ذکر سلطان ابو الفتح ملکشاه محمود بن سلطان مسعود بن ملکشاه و فرستادن محمد را با اتابک بزابه بحکومت شیراز

بعد از آنکه اتابک منکوبرس وفات یافت ، سلطان ابو الفتح ملکشاه از نژاد سلاطین سلجوق ، برادر خود سلطان محمد رابا اتابک بزابه شوهر زاهده که بانی مدرسه زاهده بود ، بشیراز فرستاد ، و تاج الدین وزیر را مصحوب بزابه گردانید ، مدتی امون سلطنت شیراز از نیابت این دو شاهزاده ، باتابک بزابه مفوض بود ، و او بحسن رای رزین و کمال مکرمت و جهاننداری از شاهان و شهریاران قصب التبق ربوده ، وباشاعت خیرات و مکرمت در اقطار آفاق مشارالیه گشت .

همه رسم و بنیاد نیکو نهاد بیفزود بر عدل واحسان و داد فرومایگان رازدر دور داشت جهان را بانصاف معمور داشت بروایتی پانزده سال و بروایتی هفده سال در شیراز حکومت کرد

ذکر زاهده زن اتابک بزابه و شرح خصوصیات و اشاعت

خیرات و مبرات او

زاهده خاتون زنی صاحب حشمت بود ، و بحسن تیقظ و نجدت و کمال رای و تدبیر از مردان مرد گوی دولت ربوده :

فَلَوْ كَانَ النِّسَاءُ كَمَنْ فَقَدْنَا لَفَضَّلَتِ النِّسَاءُ عَلَي الرِّجَالِ

در شیراز مدرسه عالی بساخت ، که در آن عهد بتکلف تر از آن بقعه و بزرگتر از او در مجموع فارس نشان نمیدادند ، و درگاهی مرتفع پادشاهانه ، و بر درگاه مناره بلند بنا فرمود ، و بر آن موقوفات بسیار تعیین کرد .

تقل است که مدت بیست و یکسال در شیراز از راه حکومت ملک بیندوخت ، و عقار و زمین بسیار با دست آورد ، و حاصل تقود و جواهری که از پدران بتوارث یافته بود ، در وجه تحصیل قری و

مزارع معتبر صرف کرد، بعد از تحصیل و تملک آن، جمله بر آن مدرسه وقف گردانید. و تولیت مدرسه تفویض بعلماء حنفیه فرموده بود؛ بعد از مدتی تولیت را از حنفیه رجوع فرمود، و بشفعویان داد، و امام سعید ناصر الدین سیرافی، که از مشاهیر فضلاء آن عصر بود و امامت و خطابت مسجد عتیق شیراز از قدیم الایام باجداد و پدران او مفوض بود، بر آن مدرسه نصب فرمود؛ و هر روز شصت فقیه را در آن مدرسه راتبه مبادیه معین گشت، بدان واسطه مجموع طلاب و سایر مستعدان از سر رفاهیت بتحصیل علم شرعی مشغول بودند.

ذکر محاربه ملکشاه با سلطان مسعود و بقتل آمدن اتابک بزابه در اصفهان

چون سلطان ملکشاه از طرف عراق بمدینه السلام بغداد نهضت فرمود. اتابک بزابه فرصت را منتهز گشت، و سلطان مسعود و سلطان محمود را تحریض نمود بسلطنت و ایالت عراق، که تختگاه سلاطین سلجوق بود. تاج الدین وزیر که برای رزین و کمال شہامت مملکت آرای بود، در آن اندیشه غیر مستصوب آمد، هر چند معرت و غائله آن قضیه بایشان مینمود، محل قبول و مورد ارتضا نمی یافت؛ بزابه شاهزادگانرا با لشگری عظیم باصفهان آورد، سلطان ملکشاه چون از این قضیه وقوف یافت، از بغداد بطرف اصفهان حرکت فرمود؛ بزابه با لشگری بعزم مقاومت بیرون رفت و در عرصه گاه خود رایات عظمت آیات ملکشاه بحرکت آمد، لشکر بزابه تمام بهزیمت گریختند، و بزابه را دستگیر کردند، و هم در آنجا بقتل آوردند. سلطان مسعود و سلطان محمود هر دو با شیراز مراجعت کردند، و

در شیراز خوف نمودند و هر يك بطرفی بدر رفتند ، و هم در آن تاریخ روزگار کار و بار ایشان بر افتاد .

ذکر محاربت ملکشاه بن سلطان محمود بن محمد بن

ملکشاه بن البارسلان

بعد از آنکه اتابک بزابه بقتل آمد ، ملکشاه که از اکابر سلاطین آل سلجوق بود از اصفهان بشیراز آمد ، و مدت یکسال در خطه شیراز رایات سلطنت بر افراشت ، و در میدان آمال عنان سلطنت گشاده داشت ، و بمطالبات ناموجه ، خلق فارس را در شکنجه بلا و عقوبت کشید .

از رعیت شهی که مایه ربود بن دیوار کند و بام اندود عاقبت از شومی ظلم و بیراهی و تقلب حشم و اعیان ظالم ، خلل در خاندان قدیم باز دید آمد و بدست خود خاندان خود را بر باد داد . پس دولت و سلطنت آل سلجوق بمنتهی رسید .

ذکر عهد وزارت تاج‌الدین وزیر

در آن مدت که سلطان ابو الفتح مسعود برادر خود سلطان محمد را با اتابک بزابه بشیراز می فرستاد ، تاج‌الدین وزیر که یکفایت و حسن تدبیر از صاحب وصایی قصب السبق بوده بود جهة ضبط امور مملکت فارس مصاحب او گردانید ، و حقیقت آنکه در حل و عقد مشکلات قضایاء فارس باقصری الغایة جد و جهد مینمود ، و مدتی وزارت سلطان مسعود بن محمد کرده ، و در آن مدت که اتابک بزابه بقتل آمد ، سلطان ملکشاه بن سلطان محمود بشیراز آمد و در فارس بدست سلطنت تکیه کرد ؛ تاج‌الدین وزیر بعد از هزیمت سلطان

مختفی گشته بود ، سعی نمودند تا او را دستگیر کردند ، سلطان **ملکشاه** خلعت خاص بفرستاد و او را وزیر خاص خود گردانید ، وسایر امور مملکت را بنظر ایالت او منوط فرمود . و از جمله آثار مساعی حمیده او در **شیراز** یکی **مدرسه تاجی** است : مدرسه معتبر ، وقف بسیار در آنجا کرده ؛ و همچنین رباطی که **بتاج الدین** وزیر اشتهار دارد ، و مناره رفیع بر درگاه مدرسه هم از جمله عمارات و بناء خیر اوست و مناره تاجی مشهور و اکنون هنوز معمور و آبادان است .

طَبَقَةُ سَوْم

در ذکر سلطنت و شرح ایالت سلغر در
شهور تسع و ثلثین و خمسمائه

چون مملکت آل **سلجوق** در **فارس** بسر آمد ، و نوبت دولت سلجوقیان با آخر رسید ، آفتاب سلطنت **ملکشاه** تیره شد آل **ارسلان** از اوج کمال بمغرب زوال افول کرد ، امواج ترا که از نواحی **قفجاق** منحدر گشتند . **یعقوب بن ارسلان** باجمعی از لشکریان قصبه **خوزستان** را از بهر اقامت اختیار کرده ، و **امیر مودود** سلغری سر خیل سلغریان بصرای **گندمان** فرود آمد ، و از آنجا تابصره کوه **کیلویه** خیمه اقامت بر افراختند .

ذکر **مودود** سلغری و شرح حکومت او در **شیراز**
امیر مودود سرخیل صحرا نشینان **گندمان** بود ، با **اتابک بزابه** سابقه معرفتی داشت ، **اتابک بزابه** چون **عنان عزیزت** بصوب **اصفهان** معطوف میگردد ، **مودود** را طلب کرد ، و **فارس** را با او سپرده در

شیراز قائم مقام خود گردانید و بعراق رفت ، وهم بر آن موجب که شرح داده شد در حرب سلطان **ملکشاه** بقتل آمد . چون سلطان **ملکشاه** بشیراز آمد ، **مودود** باز **بگنندگان** مراجعت کرد ، بنابراین صورت سلغریان در امر حکومت **فارس** طمع آوردند ، وبعزاز وفات **ملکشاه** و انتضاء دولت سلجوقیان خروج کردند .

ذکر سلطنت **اتابك سنقر بن مودود**

از ابتداء تاریخ سنهٔ **خمسین** و **اربعمائیه** که سلطان **الاب ارسلان** بفارس آمد و ظهور سلطنت آل سلجوق بود تا بتاریخ سنهٔ **ثلاث** و **اربعین** و **خمسائیه** که آل سلغر خروج کردند ، قریب هشتاد سال مملکت فارس در نظر ایالت و تحت سلطنت سلجوقیان بود ، بنابراین آنچه در عهد **دیالمه** امیر **مودود سلغری** بنیابت **اتابك بزابه** متصدی گشت بسلطنت شیراز ، بعزاز وفات **مودود لشگری** گران از هر کران و کنار باهم آورد ، و در تاریخ سنه **ثلاث** و **اربعین** و **خمسائیه** عنان عزیمت بصوب فارس مطلق گردانید ، و بر **ملکشاه** خروج کرد ، **ملکشاه** چون محقق کرد که از مقاومت با آن لشکر عاجز است ، ناکام از سر سلطنت شیراز بر خاست ، و ناچار طریق فرار مسلوک داشت **اتابك مظفر الدین سنقر بن مودود** در دست سلطنت افسر شاهی بر سر نهاد و بتدبیر امور جهانبانی اقبال فرمود ، و طریق معدلت و رعیت پروری آغاز کرد ، و راه و رسم بیداد از جهان بر انداخت . **یعقوب بن ارسلان** از طرف **خوزستان** بمخالفت او متوجه شیراز گشت ، و میان او و میان **اتابك مظفر الدین سنقر** محاربت در پیوست ، عاقبت **یعقوب** منهزم گشت مدت ایام سلطنت **اتابك مظفر الدین سنقر** چهارده سال بود ، و در آن

مدت غیر از طریق معدات و رعیت پروری مسلوک نمیداشت ، و تحری رضای الهی برخیلای سلطنت و پادشاهی تقدیم میفرمود ، و رسوم محدث از جرائد اعمال ولایات حل کرد ، و بدعتهای قدیم از روزنامه های دیوانی بکلی سترد .

آن شاه را هر آنچه ز اقبال دست داد

کس را نداد دست ز شاهان روزگار

واز آثار خیرات او در شیراز ، یکی مدرسه سنقریه است و یکی دیگر سقاییه است که متصل است بمدرسه که ساخته او است ، و این عمارت در مبادی سلطنت کرده بود ، اما مسجد سنقر از امهات مواضع معتبر است و در میان شهر افتاده ، و اکنون در شیراز بوضع آن مسجد و اعتبار آن مسجدی نیست ، و تا غایت مسجدی دیگر مثل آن نساخته اند ، و در تاریخ سنه ثمان و خمسین و خمسمائه وفات یافت و نوبت سلطنت وجهانداری باعقاب نامدار باز گذاشت ، و مرقد مبارکش هم در شیراز در قبله گاه مدرسه سنقریه است ، مشهور و معروف ، مزاری متبرک است ، و خاک او چون تریاک اعظم محرب افتاده ، و از غایت اعظام و احتشام تربت آن شاه نامدار بعد از دو بیست و هفتاد سال خلق شیراز در امور شرعی آنجا سوگو کنند یاد میکنند ، و در اینصورت آن موضع را معتبر دانسته اند .

ذکر سلطنت زنگی بن مودود

در آنمدت که اتابک سنقر در گذشت . اتابک زنگی بن مودود

که برادر زاده اتابک سنقر بود قائم مقام گشت ، و سابق که در بیضا رباطی ساخته بود ، و بر براط سابق اشتهار دارد ، شوهر خواهر اتابک

زننگی بود ، دختر مودود در خانه داشت ، و با اب ارسلان سلغری اتفاق کردند که زننگی را بردارند ، و اب ارسلان در دست سلطنت بنشیند ، اتابک زننگی ازین قضیه واقف گشت ، و باین نهمت ایشان را بر داشت ؛ و بر سر مرقد قطب الاولیاء و المحققین شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن حنیف الشیرازی عمارتی محقر بود ، آنرا از جای برگرفت ، و اصل رباط حنیف بنیاد نهاد ، و چند پاره ده معتبر با چند قطعه زمین بر آنجا وقف کرد ؛ مدت سلطنت او در شیراز چهارده سال بود ، و در شهور سنه احدی و سبعین و خمسمائیه وفات یافت .

ذکر سلطنت اتابک تکله بن زننگی

چون اتابک زننگی از دار فنا رحلت کرد ، جگر گوشه او اتابک تکله بن زننگی وارث تاج و تخت پدر گشت ، و امین الدوله کازرونی وزیری کامل رای بود ، بمنصب وزارت تکله اختصاص یافت ، و در مملکت فارس صاحب حل و عقد گشت ، و قریب مسجد عتیق شیراز مدرسه ساخت و رباطی بنا کرد ، و این زمان بمدرسه امینی اشتها دارد و دور سلطنت اتابک تکله در شیراز بیست و سه سال بود ؛ اتابک مظفر الدین طغرل پسر اتابک سنقر بر او خروج کرد و لشگری گران از عراق بطرف فارس آورد ، و عاقبت در حومه قتال اسپر گشت ، عزالدین سجمره در مدح اتابک تکله قصیده پرداخته ، این دوسه بیت از آنجا است .

مِنَ الْمَلِكِ مَا لَا يَحْوِيهِ اَعَاجِمُهُ

وَ اَيْنَ سَلِيمَانَ النَّبِيِّ وَ خَاتَمَهُ

لِعَمْرِ الْمَعَالِي اِنَّ تَكَلَّةً قَدْ حَوِي

فَاَيْنَ اَنُوشِرَوَانَ مِنْهُ وَ عَدَلَهُ

تَقَرَّدَ بِالْأَفَاقِ تَكَلَّةً شَاهِنًا فَلَا مَنَ يَحَارِبُهُ وَلَا مَنَ يَقَاوِمُهُ
و در سنه احدی و تسعین و خمسمائه وفات یافت .

ذکر سلطنت اتابک مظفر الدین ابو شجاع ، سعد بن زنگی بن
مودود سلغری

بعد از وفات اتابک تکله ، اتابک سعد بن زنگی برادرش
بنوبت سلطنت و شهریاری قائم مقام او گشت ، و الحق پادشاهی کشور
گبر بود و در شجاعت و شهامت نظیر خود نداشت ؛ بعد از آنکه بر
مملکت فارس مستولی گشت ، و امور سلطنت در خطه شیراز در تحت
ضبط و قانون آورد ، خطه کرمان و سیرجان و نواحی را نیز مستخلص
گردانید ، و ملک عماد الدین زیدان برادرزاده خود را بحکومت
آن جایگاه نصب فرمود . چون رایت فتح گستر را بجانب عراق حرکت
داد . اصفهان را نیز مسخر کرد ؛ و بتاریخ سنه اربع عشر و ستمائه
چون رایت دولت سلطان محمد تکش ، که دولت دودمان خوارزمشاهی
در ایام سلطنت او بذروه اعلی رسید ، بطرف عراق حرکت فرمود ،
لشگری با او بود ، اتابک سعد با هزار سوار جرّار بر آن لشگر تاخت ،
لشگر سلطان محمد را شکسته کرده هزیمت انداخت ؛ اما چون طالع
وفا نکرد سمند باد بارش خطا کرد ، اتابک از اسب جدا گشت و او را
دستگیر کردند ، سلطان محمد دریغ داشت که شخصی بدان شجاعت
و فرزاندگی را اسیر قید قهر گرداند ، او را نوازش فرمود ، و خلعت
بخشود ، و دختر اتابک ملک خاتون را نامزد پسر خود سلطان جلال
الدین فرمود ، و رخصت داد که بسر مملکت خود باز رود ، و بقاعده

سلطنت فارس و شیراز بجانب او مخصوص باشد

ذکر محاربت میان اتابک سعد و میان پسر او اتابک ابوبکر بعد از مراجعت او از نزد سلطان محمد نکش ، از این طرف مجموع امرا و اعیان شیراز با اتابک ابوبکر بن سعد بیعت کرده بودند ، و او را در دست سلطنت تمکین داده ؛ چون آوازه توجه و مراجعت اتابک سعد در افتاد ، اتابک ابوبکر با لشگری آراسته بمداغت پدر عنان گشاده داشت ، فی الجمله میان هر دو لشکر جنگ قائم گشت ، اتابک سعد شجاعتی عظیم داشت ، و در آن قضیه حمیت و غیرتی با آن منضم گردانید ، بی هیچ اندیشه بر لشکر اتابک حمله فرمود ، که جمله راه هزیمت پیش گرفتند ، و اتابک ابوبکر را اسیر و دستگیر کرد و او را بقلعه سفید مقید ساخت و در بند انداخت ، و طایفه از اعیان که محرض او بودند ، در اینصورت همه را بتیغ انتقام بر کشید ، قریب بیست و سه سال مملکت فارس و کرمان در حوزه تصرف او باز ماند ، و ایام را در آن مدت بکمال معدلت آراسته میداشت .

ذکر عمارات و آثار خیری که از اتابک سعد بن زنگی

در شیراز و اکناف و نواحی بظهور پیوسته

از آثار و مبرّات و حسنات اتابک سعد بن زنگی در خطه شیراز یکی جامع جدید شیراز است ، که بمسجد نو اشتهار دارد : نه در شیراز که در اکناف فارس و عراق و اغلب اقالیم ، هیچ پادشاهی بزرگتر و با فسحت تر از آن مسجد نساخته ، و گویند که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آله در کوفه مسجدی بنا فرموده است ، احتیاط کرده اند ، مسجد نو بچند قدم از آن

بزرگتر است ؛ و مسجد کوفه مشهور است که در دیار عرب بزرگتر از آن مسجد نساخته اند . یکی دیگر رباط شهرالله که برباط کرک مشهور است ، و چند دیه و چند زمین بر آن وقف کرده ، و سایر آینه و رونده از اصحاب آن دیار و اهل قافله و احشام که در آن جایگاه گذر دارند ، از آن موقوفات با بهره اند ؛ و هنوز در حال عمارت است ، و بقدر صادر و وارد از آن جایگاه هنوز با نصیبند . یکی دیگر سوری که **جلال الدین جاولی** در عهد دیالمه از بهر حصن شیراز کرده بود در عهد **اتابک سعد** روی بخرابی نهاد و هیچ اثر از آن باقی نماند ، اشارت فرمود تا سوری از نو بنیاد نهادند و تمام کردند . و در شهر سه ثلاث و عشرين و ستمائه بجوار حق پیوست ؛ و هم در شیراز برباط آیش مدفون است ، و این رباط از جمله مشهورات بقاع شیراز است .

ذکر وزارت خواجه عمید الدین ابونصر اسعد الفارسی

خواجه عمید الدین فاضل جهان و یگانه زمان بود ، و در فنون علوم تصانیف داشت ، و اشعار و منشئات او چون نسیم جهانگرد ، جمله دیار و اقطار در رسیده ، وزیر خاص **اتابک سعد** بوده ، و امور مملکت کلی و جزئی برای مملکت آرای او مقوض فرموده ؛ در آنوقت که **اتابک سعد** برسات اورا بحضورت سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد ، بخدمت خواجه امام فخر الدین عمر رازی رسید ، و این دو بیت در مدح آنجناب بجواب حل اشکال مسلمان و ابدال انشاء کرد .

عَلِيٍّ مُّاجِدٍ دَرِ الْمَكَارِمِ اَنْسَالِيٍّ

سَلَامَانَ مِّنِّيْ غَدُوَّةً وَ عَشِيَّةً

حَدِيثِ سَلَامَانَ وَ قِصَّةِ اِبْسَالِيٍّ

وَلَمْ اَكْ اَدْرِ قَبْلَ شَوْقِيْ وَ فَضْلِهِ

عماد الدین میراثی در عهد اتابک سعد ، این قطعه بخدمت صاحب عمید الدین ابی نصر فرستاد :

سِدَّةٌ مَوْلَانَا عَلِي رِجَاجٌ	وَذَلِكَ فَخْرٌ لِلْعَبِيدِ وَتَاجٌ
تَحِيرَتْ لِأَادِرِي دَوَاءَ لَعَلَّتِي	وَازَ مِنْ بِي دَاءٍ وَسَاءَ مَزَاجٌ
بِيورِ مَتَاعِي وَهُوَ كَالْتَبْرِ خَالِصٌ	وَلِلْجَهْلِ فِي سَوْقِ الْقَبُولِ رَوَاجٌ

خواجه عمیدالدین در جواب این قطعه نوشته بود .

وَقَدْ يَنْفِقُ الشَّيْئِي الْخَمِيسَ مَهَانَةً	وَيَعْدَمُ لِلشَّيْئِي الْخَطِيرِ رَوَاجٌ
وَلِلْخِرَزَاتِ الرُّذُلِ شَيْئِي مَوَاضِعُ	وَمَوَاضِعُ تَرْمِصِ الْجَوَاهِرِ تَاجٌ

ذکر اتابک مظفر الدین قتلغ خان ابوبکر سعدبن

زنگی بن مودود السلغری

اتابک سعد را چون ایام حیات سپری خواست شد ، و آثار مرگ در خود مشاهده کرد ؛ خلف نامدار او اتابک ابوبکر مدت هفت سال در قلعه محبوس مانده ، بفرستاد تا او را خلاص کردند ، و قائم مقام گردانید . اتابک ابوبکر چراغ دودمان سلغری و واسطه قلاده سلطنت بود ؛ بحکم وراثت و استحقاق علی الاطلاق در خطه فارس مالک تاج و تخت گشت ، و کوکب دولت در عهد او بذروه استعلا پیوست ، و آفتاب اقبال در دور سلطنت او باوج ارتقاء اقتران یافت

فَالِدِينَ مُسْتَبَشِرًا وَالْمَجْدَ مُبْتَهَجًا وَالْعُرْفَ مِنْهُمْ وَالْمَلِكَ مُفْتَخِرًا

در عهد سلطنتش اهالی فارس بهلوی رفاهیت در مهادامن و امان

میسودند ، و در خواب نوشین فراغت میفروندند ، خلی چندق در مملکت فارس بسبب ظلم شبانکاره واضطراب آل سلجوق و قدوم کلجه و سلطان غیاث الدین بظهور پیوسته بود ، در هیچ عهد اصلاح پذیر نبود ، در زمان دولت او متدارك گشت ؛ و اكثر جزائر مثل بحرین و قطیف و قیس بگشود . و داخل مملکت خود گردانید ؛ و در بعضی از بلاد هند بالقاب شریفش خطبه کردند ، وصیت آوازه معدلتش بجمیع اقالیم و اقطار جهان انتشار یافت

ذکر ائمه و افاضل و مشایخ که در عهد دولت اتابک

ابوبکر بخطه شیراز جمع آمده بودند

در عهد دولت اتابک ابوبکر بن سعد ؛ مولانا قاضی القضاة

السعيد جمال الماه والدين المصرى ، قاضی قضاة فارس بود ، و بطریق فضل و دیانت و ورع از زمره علماء و افاضل جهان برسر آمده ، در اثناء خطبه درس یکی از ائمه قصیده املاء کرده بود ، و در آن قصیده بحسن عبارت و کمال براعت اعجاز نموده ، و آن شخص بعد از فراغ این دو بیت املاء کرده بخدمتش فرستاد :

بِضَاعَتِي الْمَرْجَاةُ مَوْلَايَ فَاَقْبَلَنَّ فَاَنْتَ عَزِيْزُ الْمِصْرِ بِلْوَاحِدِ الْعَصْرِ
وَ اَوْفِ لَنَا كَيْلَ الْعِنَايَةِ مُضِيْلًا يَزِدْ لَكَ رَبِّيْ بَسْطَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ

و در تاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمائه بجوار حق پیوست ، و از جمله افاضلی که در اوائل ، عهد اتابک ابوبکر دریافتند خواهی عمیدالدین ابونصر بود و اتابک در عهد سلطنت انتقامی میخواست که از او بخواهد ، بواسطه وزارت اتابک سعد که بوی مخصوص بود

چند روز او را باز داشت ، این رباعی باظهار شفاعت و بضاعت در بدیهه انشاء کرد و بحضرت اتابك فرستاد

ای وارث تاج و مملکت و افسر سعد بخشای خدای را بجان و سر سعد
بر من که چونام خویشتن تاهستم همچون الف ایستاده ام بر سر سعد
او را باپسرش تاج الدین محمد در قلعه اشکنان محبوس کردند .

وَ الطَّيْرُ اجْناسٌ تَطِيرُ وَ اِنَّمَا لِللِّغَاثِیْنَ حِسْنٌ فِی الْاَفْاَسِ

وهم در قلعه قصیده (مَنْ یُبْلِغَنَّ حِمَامَاتِ بَيْطَاحِ) موشح بصنوف بدائع و محلی بانواع روائع انشاد فرمود ، و بوقت انشاد قصیده ادوات تحریر از کاغذ و قلم و ادوات حاضر نبود ، تاج الدین محمد پسرش به تلقف از پدر یاد گرفت . و در شهور سنه اربع و عشرين و ستمائه او را شهید کردند . و این قصیده حبسی بر کمال فضل او گواهی تمام است ؛ و اما خواجه امام الدین جاری المکنی بابی نصر ایام اتابك استاد او بود ، و در علوم شرعی نظیر نداشت ، و در عربیت عظیم ماهر بود . و بغایت معتقد مشایخ و صلحا بودی ، و وظیفه تربیت و تقویت این طایفه و ذکر خیر دریغ نمی داشتی . و در این صورت عظیم مقبول القول بوده ، و بنابر آنچه غالب فن او علوم شرعی بوده در خاطر اتابك ابوبکر نشانده بود که گروهی علماء که بعلوم حکمت و اصول مهارتی دارند ، بخلاف سنت و جماعت درس و دور ایشان می گذرد ، و عوام شیراز را اضلال میکنند ؛ اتابك ابوبکر باخراج ایشان از شیراز حکم فرمود ؛ از آنجمله مولانا صدر الدین اشتهی ، استحضار و استبصار او بکلیات علوم عقلی چون بیاض نهار از اقامت بینت استغنا

داشت ، و در علم الهیات و طبیعیات و هندسه و هیأت وجدلیات و ادبیات سعی فرموده بود ، و این جمله درس گفتمی و امام شهاب الدین توره بشتی و مولانا عزالدین قیسی و جمعی ائمّه دیگر هم بر این مقدمات از شیراز تبعید فرمود ، اما عماد الدین میراثی در عهد دولت او منصب انشاء داشت . مولدش از عراق بود ، چون در خطّه شیراز برسم نیابت اتابک تمکن یافت ، و در منصب انشاء و محرری شروع نمود ، ادرارات و طیارات در نفس شیراز و اعمال شهر وضع کرد ، و بترتیب و تصویب او تمغاها مقرر فرمودند .

ذکر نامه اتابک ابوبکر از قلعه بتاریخ سنه اثنی و عشرين

و ستمائه بخدمت شیخ الشیوخ عزالدین زرکوب علیه

الرحمه نوشته بود و التماس دعائی کرده

تحتیات فراوان از سر اخلاص و اعتقاد ، بجانب شیخ الشیوخ شیراز ، سند العارفین ، قدوة السالکین . اسوة المحققین ، عزالملة والدین ، مودود زرکوب ادام الله برکاته رسانیده میدارد ، و استمداد همت مینماید از دعوات مأثوره دعائی که معتقد اهل الله و ارباب قلوب بوده باشد مصحوب درویشی معتمد بفرستد ، و از خدمت شیخ الشیوخ سند الابدال قدوة الرجال نجیب الدین محمد دام برکاته ، نسخه دعائی طلب کند ، و در این باب توقف جایز ندارد . چه استظهار بهمت و دعاء ایشان است والسلام .

نسخه جوابیکه شیخ نوشته بود و دعائیکه فرستاده

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله مزید استظهاری که

آن شاهزاده آزاده را بدعوات و همت درویشان گوشه نشین است ،

چون ایام دولت همواره در تزیید و ترقی باد؛ برادر عزیز محبوب قلوب الصدیقین شیخ نجیب الدین محمد یزدی که دعا و همت او زمره طالبان را بجای تریاک اکبر است نقل فرمود که : **اوحداالدین کرمانی** گفت که حق تعالی را بخواب دیدم و این دعا را تعلیم من کرد ، دعا میرسد و بدان مواظبت فرماید، و این مقدار حضرتش را کفایت باشد نسخه دعا این است :

اللهم سكن هیهة صدمة قهرمان الجبروت باللطف التام الوارد
من فیضان الملكوت حتی تتشبت باذیال لطفك و نعتصم بك من
انزال قهرک یاذاالقوة الكاملة والقدرة الشاملة ودر شبانه روزی هزار
بار این کلمه بگوید : **یالطیف ادرکنا بلطفك الخفی** که بيشک مقصود
بحصول پیوند انشاءالله تعالی و هذا ضراعة الفقیر الی الله الودود ابو
محمد مودود الشیرازی والسلام

ذکر وزراء نامدار اتابک ابوبکر

هرچند اعیان مملکت و نواب و عمال بارگاه سلطنت او بشمار بودند ، اما اعتماد و استظهار بامیراعظم سعید مقرب الدین ابوالمفاخر مسعود و امیر فخرالدین ابوبکر داشت ؛ و در کلیات و جزئیات امور رجوع برآی ایشان میفرمود ، و امیر مقرب الدین مسعود عظیم معتقد مشایخ و ائمه و صلاحا بود ، و در بازار بزرگ مدرسه عالی بنا کرد . بمدرسه مقرب اشتهار دارد ؛ و محاذی مدرسه رباطی ساخته متصل بمسجد عتیق شیراز ، و در جوار رباط دار الحدیثی و دار الشفائی کرده ، و سقایه ساخته قبلی مسجد جدید ، که بعلو و فسحت آن در شیراز نیست ، و وقف بسیار بر آن وضع و تعیین فرموده ، این زمان

مدرسه وسقايه در حال عمارت است و خلائق جهان از آن خير متمتع و با بهره اند . تاريخ وفات اوسنه خمس وستين و ستمائه است . و امير كبير فخر الدين ابوبكر وزهر مذکور روز گاری بجنوف خيرات آراسته داشت ، و بر در خانه اتابك مسجد جامع ساخته ، و در جوار آن مدرسه رباطی و دار الحدیثی و دار الشفائی پیوسته بیکدیگر بنا کرده و اکنون مسجد جامع هنوز معمور است .

ذکر ائمه و عماراتیکه اتابك ابوبكر در عهد سلطنت خود بناموده از جمله عماراتیکه اتابك ابوبكر در عهد سلطنت خود ساخته دارالشفائی معتبر است اندرون شهر در طرف قبله گاه ، یکی دیگر رباط مظفریست که در بیضا است ؛ یکی دیگر رباط مظفریست در ابرقوه ؛ یکی دیگر رباط عالی است که بر سر راه بندهامیر ساخته ؛ یکی دیگر رباط جابر که بر سر راه سواحل ساخته است ؛ یکی دیگر رباط رزبانست بر سر راه بغداد ؛ یکی دیگر رباط شیخ جمال الدین حسین دزکی در بیضا است ؛ یکی دیگر سقايه اتابك در نفس شیراز قبلی مسجد عتیق ؛ و بر هر یکی از این عمارات بسیاری از املاک وقف کرده ، و مجموع آن موقوفات بدیوان سلغری تعلق میدارد و از دیوان بزرگ مفروز گشته .

ذکر مدت سلطنت اتابك ابوبكر و تاریخ وفات او

اتابك ابوبكر را سی و شش سال تخت شاهنشاهی چون موسم

گل ده روزه مینمود ، بعد حیل و فریب در شست هفتاد افتاد .

انَاخَ الشَّيْبِ ضَيْفَالْمِأْرِدَةِ وَلَكِنْ لَا أَطْبِقُ لَهُ مَرْدًا

رَدَاءٌ لِلرَّدىِ فِيهِ دَلِيلٌ تَردىِ مِنْ بِهِ يَوْمًا تَردىِ

و در جمادی الاولی سنه ثمان و خمسین و ستمائه منشور سلطنتش را بدست قهرطی کردند ، و جام غم انجام او در دور انتقام بی می ، و مرکب حیاتش بتیغ اجل پی ، والله الباقی ولیس کمثله شیئی ، و در رباط ابش پدر مدفون گشت .

ذکر سلطنت سعد بن ابی بکر بن سعد

در مستهل آنسال حضرت هولاکو خان رفته بود بطبزو ، بطریق مراجعت نوبت سکه و خطبه از پدر باو رسید ، و عنقریب او را مرضی روی نمود ، بعد از هژده روز از جام پادشاهی یک جرعه نوش نکرده . ساغر مرک حنظل مذاق از دست ساقی فَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ در کشید : یعنی بعد از وفات ابوبکر بهفده روز وفات یافت . افسوس زعیش تنک و تشویش فراخ آه از عمل دراز و کوتاهی عمر تابوتش را بشیراز نقل کردند ، و بر در دروازه دولت بمدرسه عضدیه مدفون گشت والسلام .

ذکر سلطنت اتابک محمد بن سعد بن اتابک ابی بکر بن

سعد بن زنگی بن مودود

ابن الجوزی و ثعالبی در تاریخ آورده اند که ششم هر دولتی بینصیب میباشد . و از آن ، دولت همچون امیر المؤمنین حسن بن علی علیهما الصلوة والسلام که در مرتبه ششم افتاده بود از دور نبوت ، و همچون محمد امین که بر دور خلافت ششم واقع شد ، و ایشان از حکومت و خلافت بهره مند نبودند ؛ اتابک سعد بن اتابک ابوبکر

در دور سلطنت آل سلغور ششم افتاد ، و از این جهت بی بهره ماند ، و بیش از هفده روز بعد از پدر نزیست ، چون او وفات کرد پسر او اتابک محمد بن سعد قائم مقام گشت ، و مادرش ترکان خاتون خواهر علاء الدوله اتابک یزد بنیابت در مملکت فارس حکومت میکرد و سلطنت میراند ؛ مدت دو سال و هفت ماه نوبت سلطنت اتابک محمد بن سعد بیش نکشید ، و بواسطه سقظه از بام قصر غنچه حیاتش ناشکفته از گلبن ایام فرو ریخت ؛ و ذلك فی شهر سنه احدی وستین و ستمائه شکوه سلطنت و مملکت اگر چه خوش است

چه پنج روز و چه صد سال چون بیاید مرد

ترکان خاتون در مصیبت اتابک محمد گیسوی مشک رنگ همچون

چنک در پای انداخت ، و رباب وار حلیف ناله زار گشت و میگفت

این چه باد است کزو غنچه نشکفته بریخت

وین چه سیل است که بر کند زبن شمشادم

ذکر سلطنت محمد شاه بن اتابک سعد بن زندگی

بعد از واقعه اتابک محمد بن سعد بن اتابک ابی بکر . محمد شاه بن

سلغور شاه برادر زاده اتابک ابوبکر قائم مقام گشت ، و در دست

سلطنت جای گرفت ، و دست احکام بنقض و ابرام بر گشاد ، و ایام

سلطنت را در عیش و عشرت و شادمانی صرف کرد ؛ سلجوقشاه برادرش

در قلعه اصطخر محبوس بود ، از بهر تخلیص شفاعت نامه در قلم آورد

و این رباعی را در آن مندرج گردانید :

درد و غم و بندمن درازی دارد عیش و طرب تو دلنوازی دارد

بر هر دو مکن تکیه که دوران فلک در پرده هزار گونه بازی دارد

وَإِنَّهَا أَعْطَتِكَ الْإِلْيَانَ فَاثْمًا لَغَيْرِكَ مِنْ خِلَانِهَا سَتَلِينَ

مدت پادشاهی او هشت ماه بود، و ترکان خاتون با امراء شول و افواج قراکمه مواضعه کرد، متدرع بلباس حرب بر او خروج کردند، و آنشاه شیردل را دستگیر ساختند؛ و او را مقید بحضرت ایلیخانی فرستادند در عاشر رمضان سنه احدی وستین و ستمانه عنقریب وفات یافت و گویند که او را هلاک کرد.

ذکر سلطنت سلجوقشاه بن سلغر شاه بن سعد بن زنگی و

بیان مقتل او و آمدن التاجو بگرفتن او بشیراز

بعد از آنکه اتابک محمد شاه بن سلغر شاه را مقید بحضرت ایلیخانی فرستادند، سلجوقشاه در قلعه اصطخر محبوس بود، بخلاص او رخصت فرستادند، و بر سریر سلطنت تمکین دادند؛ و بعضی گویند که مادرش از نژاد آل سلجوق بود، در آن زمان که اتابک محمد شاه را اسیر کردند از قلعه بگریخت، و امراء شول بانفاق ترکان خاتون او را بر تخت نشانند. مدت سلطنتش پنجمه بیش نکشید؛ بواسطه تهمتی که بر ترکان خاتون نهادند بآنچه قصد او در خاطر دارد، روزی در میان معاشرت بقتل او حکم فرمود سرش را جدا کردند، و بر طشتی نهادند، و پیش سلجوقشاه آوردند. و همچنین برقع و دفع شحنگان مغول مبادرت نموده؛ آوازه این قصه بحضرت ایلیخان رسید و جمعی از شاهزادگان یزد باستعانت بحضرت رفتند، التاجو با ملوک اطراف بالشگری انبوه که اجزاء کوه از شکوه ایشان در زلازل افتاده بود، بقصد گرفتن سلجوقشاه متوجه گشتند. سلجوقشاه

چون دور دولت را بر مثال پشت لشکر برگشته دید و شب محنت را مانند طلایه نکت معاینه. بناچار طریق فرار اختیار کرد، و بجانب کازرون روی نهاد؛ لشکر از عقب او روان شد، و در کازرون بدم دشمن افتاد. و در پای قلعه سفید بتاریخ سنه اثنین و ستین و ستمائه او را شهید کردند.

ذکر جلوس اتابک ابش بنت سعد

بعد از واقعه اتابک سدجوقشاه از دودمان سلغریان بغیر از ابش بنت سعد و همشیره او سلغم کسی نماند، سکه و خطبه باتفاق امراء شول و ترکان بنام او مقرر شد، و در تخت سلطنت تمکن یافت.

ذکر واقعه سید شرف الدین ابراهیم و تاریخ مقتل او

سید شرف الدین ابراهیم غصنی از اغصان نبوت و دوحه مجد و بزرگی بود، نباهت خاندان معالی آثار او: **قَدْ نَطَقَ بِهِ الْأَفَاقُ وَ حَدَّثَ بِهِ الرِّفَاقُ** یک چندی ارتکاب غارب غربت اختیار کرده، و مدتی در خراسان عشاء اقامت انداخته بود؛ هواء حکومت شیراز محرض او گشت، فوجی از تراکمه. از هر صنف و طایفه با خود جمع کرد، با لشگری آراسته بهزم استخلاص دارالملک شیراز از حدود **شبانکاره** در حرکت، و نیز اعتماد هر چه تمامتر بر علم سیمیا کرده بود، چه در اثناء سیاحت شطری از آن علم تعلم نموده؛ چون آوازه لشکر بشیراز در افتاد. **کلچه** با لشکر مغول بر جناح استعجال استقبال لشکر نموده نزدیک **پل کوار** اتفاق منازل هر دو لشکر افتاد، و لشکر سید هزیمت گرفتند. و سید را با فوجی از اعلام علماء و اعیان بقتل آوردند. و وقعت تلك الواقعة سنه ست و ستین و ستمائه

طبقه چهارم

ذکر امراء مغول و ذکر نزول انکیانو بامارت شیراز در شهورسنه سبع و ستین و ستمائه بحکم اباقاخان ، انکیانو بامارت فارس منصوب گشت ، در آن مدت کلهچه شهنه شیراز بود ، او را بکشت ؛ و مدتی حکومت فارس را تصرف نمود و امراء و وزراء و اعیان فارس علی اختلاف طبقاتهم هر یکی را در پایه خود بداشت ، مدتیهم بدین نوع فارس را در حوزه حمایت خود محمی داشت .

ذکر نزول سوغونجاق بجهت تنسیق امور فارس و شیراز در تاریخ سنه سبعین و ستمائه سوغونجاق نوئین جهت نسق و نظم مملکت فارس بشیراز آمد ؛ و باسقاکی ملک را به محمد بیک و تونیاق و بلغان مقرر فرمود ، و دولتخانه کیش را از تصرف بیگانگان مستصفی گردانید ، و امور ملک و دین نظامی بدید آورد . و مولانا سعید افضل القضاة ناصر الدین عمر بیضاوی را بمنصب قضا تعیین فرمود و دولب دین و دولت بدین مژده چون غنچه متبسم گشت : سوغونجاق بعد از تتمیم امور مملکت مراجعت کرد .

ذکر حکومت ملک شمس الدین محمد که

عوام شیراز او را ملک یهود میگفتند

در شهور سنه ست و سبعین و ستمائه ملک شمس الدین محمد بن مالک ، ترکان همشیره پادشاه خاتون رادر حباله نکاح آورده ، ممالک فارس را باستبداد صاحب مقاطعه گشت ، و روزگاری باستقلال حکومت فارس بجانب او مخصوص بود .

ذکر هجوم لشکر نکوذار بطرف فارس

در شهر سنه سبع و سبعین و ستمائه ، صمیم قلب شتا از طرف کرمان بجناح استعجال قاصدی رسید ، منذر از هجوم لشکر نکوذار که از طرف سیستان بقصد شیراز و اکناف فارس منحدر گشته در و در تاریخ هفدهم رمضان سنه سبع و سبعین و ستمائه بدر دروازه شیراز رسیدند ، بولغان باسقاق حاکم بود ، هزیمت کرد ، و بطرف اصفهان بدر رفت ؛ یاغیان در خطه شیراز تمکن یافتند ؛ و بدین شهر مبارک دستبرد نتوانستند نمود ؛ ناگاه هزیمتی در میان ایشان افتاد و بطرف کازرون بدر رفتند ، تا ولایت فارس را جمله تاراج دادند ، لشکر نکوذار را که رکاب از اخشاب . و لباس از کرباس بود ، خزینه ها و دینه های زر و قره و جامه را خروار خروار قسمت کردند ، و با غنیمت تمام از ممالک فارس مراجعت نمودند .

ذکر آمدن سوغونجاق کرت دوم بشیراز

در شهر سنه ثمان و سبعین و ستمائه . از حکم یرلیغ ابا قحان سوغونجاق جهت تحقیق محاسبات ، نوبتی دیگر بشیراز آمد ، و در آن سال اتفاقاً امساک باران بود ، و خلائق شیراز عظیم مضطرب بودند و بقدم او حق سبحانه تعالی باران بفرستاد ، و خلق بغایت هوا خواه او گشتند ، و او بنیاد معدلتی نهاده بیخ جور و ظلم بکلیه بر کند ؛ و خواجه نظام الدین وزیر را در تاریخ سنه تسع و سبعین و ستمائه در مملکت فارس بوزارت نصب فرمود ؛ و از آثار رای مصیب و ترتیب و تدبیر او مبالغی توفیر در مملکت ظاهر گشت ، جمعی از ولات و حکام فارس بقصد استخراج خواجه نظام الدین وزیر متوجه اردو گشتند

ذکر سید عماد الدین و شمس الدین ملک که برفع و استدراک
خواجه نظام الدین وزیر قائم مقام گشتند و آمدن
امیر طغاجار بشیراز

سید عماد الدین و شمس الدین از بهر تحقیق محاسبات خواجه
نظام الدین وزیر و استدراک او امیر طغاجار را برگرفتند، و بشیراز
آوردند، و نظام الدین وزیر را بمطالبت و مؤاخذت باز داشتند،
طغاجار، قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف را بر مملکت
مستولی گردانید، و شمس الدین یک فصل دیگر حکم کرد، و
باتفاق در امور مملکت شروع نمودند، و بولغان براه باسقاق ملک
همچنان مباشرت مینمودند و السلام.

ذکر مخالفت طاشمنکو و حسام الدین پسر محمد
علی لر باتفاق شیرازیان با بولغان
و اخراج او از شیراز

حسام الدین بن محمد علی لر خاصه اتابکی نایب دیوان اعلی
بود، و طاشمنکو طرفی عظیم با اتابک ابش داشت، بولغان قصد ایشان
در خاطر داشت، و میخواست که دستبرد نماید، ناگه بالشگری تمام
بباز و سلاح بسیار در شهر آمدند، و خانه حسام الدین بن محمد
علی لر را بحصار گرفتند، و بقصد آنکه او را هلاک کنند صباحی
که ترک یکسواره مهر از دروازه افق بیرون خرامید، بولغان با
اتباع از دروازه بیرون رفتند، چون دیدند که بولغان و اتباع وایلچیان
از شهر بیرون رفتند، و در اندرون شهر معاندی نبود، در دروازه
بر بستند، بولغان در آن معرض نتوانست اندیشید غیر آنکه باتفاق
قوام الدین بخاری و خواجه سیف الدین یوسف باردروانه گردیدند

خزینهارا برگرفتند و باجه متعلقان و اتباع که داشت بطرف خراسان روانه شدند .

ذکر تمکن نواب اتابک ابش بنت سعد بحکومت

و سلطنت خطه شیراز

بعد از آنکه بولغان و اتباع باتفاق قوام الدین بخاری و سیف الدین یوسف بواسطه خروج شیرازیان بطریق هزیمت باردورفتند از حضرت اباقاخان حکم بنام اتابک ابش یاوردند ، طاشمنکو با خزاین موفور متوجه بند کیش گشت ، اتابک ابش بجناح همت همای آثار همایون فر را بر بیضه مملکت آباء و اجداد خود بگسترید ، اهالی شیراز بقدم موکب منصور و اهتزاز لواء منشور ، رایت استبشار بر سپهر برین افراشتند ، ومحلات واسواق را بدین معنی آرایش کردند و آذین بستند ، بمبارکی اتابک در کاخ سلطنت کالشمس فی الضحیٰ وَالْبَدْرِ فِي جِنْحِ الدُّجَىٰ نزول فرمود و حکم دیوان بر جلال الدین ارقان بن ملخان بن محمد بن زیدان بن سعد بن زنگی نامزد فرمود ، و بحکم حقوق سابقه و مساعی متناسقه خواجه نظام الدین وزیر را بر وزارت اختصاص داد . و امور مملکت فارس بنظم تدبیر او مسلم گردانید . خواجه نظام الدین وزیر در دها و کفایت و کاردانی نظیر خود نداشت ، و از خالصات املاک اتابکان بَبِضِ اللّٰهِ غَرَّتْهُمْ در خور دیوانی که با افراد و افراز آن حکم یرلیغ رفته بود ، مفروز نهاد . بدان موجب امور مملکت مستقیم بود و رعایا مرفه چال و آسوده

ذکر قضیه سید عماد الدین ابوتراب و ابتداء

حکومت او باستقلال و تاریخ مقتل او

سید عمادالدین ابوتراب بی اجازت عازم اردو گشت و در تضاعیف آن حال مخالفتی میان سلطان احمد و شاهزاده ارغون واقع گشته بود و دست سلطنت بارغون اختصاص یافت ؛ و ظهور این صورت بتاریخ جمادی الاولی سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه بود ، بعد از وفات اباخان بدو سال و شش ماه ، (وفات اباخان سنه تسع و سبعین ستمائه بود ،) سید عماد الدین بحضرت دستبوس ایلخان استسعاد یافت ، شاهزاده ارغون حسن تفرسی عظیم داشت ، شمائل بزرگ زادگی و سیماء سیادت در حسن صورت او مشاهده کرد ، و شہامت و حسن طاعت او در خاطر ایلخان جائی و موقعی بدید گردانید ، از حکم یرلیغ حکومت فارس بر و بحر بی مشارکت بوی تفویض رفت ، و یرلیغ فرمود که اتابک عزم توجه بانظر ف مضمم گرداند ، و منصب استیفاء بمعهودیکه بجناب خواجه سیف الدین یوسف مقرر فرموده بودند بجناب سید عماد الدین هم بر آن قرار مسلم داشت ، خواجه سیف الدین دوسال باینواسطه ملازمت اردو کرده بود ، سید عماد الدین چون بحدود فارس رسید استرفاع محاسبه آغازید ، ابوبکر خواجه را که در شیراز بشحنگی موسوم بود گرفته در دو شاخه کشید ، بیست و دوم رمضان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه نزول فرمود و بزبان حال این بیت می گفت .

از روزگار نیست جز اینم مراد هیچ

یارب تو این مراد بزودی بما رسان

چون ارتفاع دایره افق هلال شوال مانند ابروی ربات حجال
شکل مقوس بنمود ، سید عماد الدین با کوبه عظیم سواره و پیاده

در بازار کلاه دوزان در گذار بود. اتفاقاً اعدادی چند از ممالیک اتابکی بایکدیگر برابر افتاده ، سراج الدین افضلی سر بسراسبش باز ایستاد . و گریبان گرفته از اسبش بزیر انداخت ، جمله چشم و خدم سواره و پیاده هر یکی از گوشه بدر رفتند ؛ یکی از ایشان خنجر بر کشید و سرش را از گوش باز برید ، و تن را در میان بازار بینداخت و ذلك فی الحادی و العشرین من شوال سنه ثلث و ثمانین و ستمائه .

از آن کافتاب سخا بود چرخ ز روی زمین سایه برداشتش جهان را همین یک جوانمرد بود فلک هم حسد برد و نگذاشتش و بعد از واقعه او مدت سه سال امساک باران بود . رعیل جراد که نمودار قهرقهار است بر کشتهها مسلط گشتند ، و اکثر عوام سانه را از اثر واقعه سید عماد الدین دانستند ، و هم در آن مدت بود به تاریخ شعبان سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه شمس الدین صاحب دیوان را شهید کردند .

ذکر هجوم حسام قزوینی بتفحص خون سید عماد الدین

ابوتراب و تاریخ مقتل جلال الدین ارقان

چون خبر مقتل سید عماد الدین را باردو بردند ، حضرت ایلخانی را از این صورت وحشتی رسید ، حسام قزوینی را بالشگری جهه تحقیق این قضیه بشیراز فرستادند . و حکم یرلیغ شد باخراج اتابک و استخراجات متوجهات دیوانی ، اتابک ابش متوجه طرف اردو گشت ، حسام قزوینی ملک جلال الدین کهم از انشاد دولت سلغریان بود ، و تاغایت از جهت اتابک ابش برمنصه سروری و مسند حکومت

تکیه کرده، بعد از چند روزش انتقام او را بدو پاره کردند، مدت حیات **اتابک ابش** بیست و دو سال بود، و در تاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه در جرنداب وفات یافت، و برحمت حق پیوست.

ذکر تاریخ مقتل خواجه نظام الدین وزیر و خواجه سیف الدین یوسف و حکومت شمس الدوله بشیراز
بعد از آنکه **اتابک ابش** بطرف اردو رفت. و **ملك جلال الدین** را بقتل آوردند، مدت سه سال دیگر درمسند حکومت و دست وزارت نوبت دولت بگذرانید، و **خواجه سیف الدین یوسف** بقاعده منصب استیفا را مباشر بود، تا چون نکوهش اصحاب و حکام شیراز در حضرت **ایلخانی** آغازیدند، و ذکر بقایاء متوجهات **ملك فارس** که سبب استبداد این طایفه در **ملك مستخلص** نمیگردد، مقرر فرمودند که **شمس الدوله** در خدمت **جوشی بتدارک** تقصیراتی که رفته بود و تحصیل و استخلاص بقایا و معاتبه اصحاب دیوان بشیراز آید و بعد از الزام جرم بر طرف حکام مملکت چند روز مقید بودند؛ و درشهور سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بار دو آمد، و وفات شهزاده **ارغون فی سادس ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه** در آنجا بود، و ملازمت سده سلطنت مآب **کیخاتو** کرد، و یکسال دیگر بحکم **کیخاتو خان** مباشر حکومت شیراز شد، و دعوی میگرد که قلاده اسلام را متقلد است، شیرازیان او را **ملك جهود** میخواندند. وفات **کیخاتو بن اباقا خان** سنه ثلاث و تسعین و ستمائه بعد از **ارغون** ثلاث سنین.

ذکر حکومت سید قطب الدین انجو درسنه خمس و ثمانین و ستمائه زمان سلطنت شهزاده ارغون

تقطه دایره سیادت ، دوحه شجره نبوت ، سید قطب‌الدین انجو که بشمایل شهزادگی و آزادگی از سایر سادات جهان ممتاز بود و بنظر رأفت ایلخانی اختصاص داشت ، حاکم و صاحب ایالت ممالک فارس شدوی رجوع و مشورت با نواب او هیچ امری کلی و جزئی در فارس متمشی نمی گشت و زمان دولتش تراخی و تمادی پذیرفت .

ذکر حکومت مجدالدین اسعد رومی در شیراز در سنه

ست و ثمانین و ستمائه

مجدالدین رومی جمله الملك شیراز بود و در آن مدت مبرات بسیار ازو در وجود آمد ، و همواره در زمان دولت ایام را در نیکنامی صرف کردی ، و در هنرور و هنر پروری روزگار گذرانیدی ، و همیشه مضمون بیت حکمت آمیز طفرائی :

ذخیره المرء فی ایام دولته ذکر جمیل و احسان یقدمه

بر روی صحیفه دولت طغرا زده بود ؛ از جمله آثار خیرات او در شیراز رباطی است بر در دروازه اصطخر بمجد رومی شهرت دارد ، و چند قطعه زمین بر آنجا وقف کرده و بر گوشه رباط مناره عالی ساخته و در آن چند مدت بیفتاد

یسکی دیگر در محله سراجان مدرسه کرده همچنین ملکی چند بر آنجا وقف کرده ، و در راه اصفهان رباطی ساخته ، و در جنوب شیراز بل فسا گذرگاه خلاق خللی یافته بود معمور گردانید ، و قنطره شهریار را با حال صلاح آورد ، و بر شمال شیراز در قریه دینکان پلی ساخته ، و در راه بیضا هم بر آن نوع پلی بنا کرد و در دارالمک

تبریز گویند که مدرسه ساخته بود هم بمجد رومی اشتهار دارد ؛ و این زمان در جنوب شیراز از طرف بزم دیله بستانی هست که بمجد رومی اشتهار دارد ، و آن نیز هم از آناری است که در اقطار و اصقاع مملکت فارس هنوز از فواضل حسنات آن صاحب خیر باقی است . و در تاریخ سنه ثمان و ثمانین و ستمائه بدست جوشی شهید گشت ، و مدفن او در مجد رومی است که هم بنا خیر او بود .

ذکر حکومت ملک سعید جمال الدین ابراهیم طیبی

و اولاد نامدار او غفر الله لهم و تجاوز عنهم

از ابتدای تاریخ سنه احدی و تسعین و ستمائه تا بشهور سنه خمس و عشرين و سبعمائه مملکت فارس و محروسه شیراز در قبضه ایالت و حکومت ملک سعید شیخ جمال الدین عرب و اولاد او بود ، و در اول عهد سلطنت غازان محمود و ذلك فی سنه اربع و تسعین و ستمائه ، بعد از وفات بایدوبن کیخاق احوال مملکت تبدیل یافت ، و در سنه خمس ، شیخ جمال الدین عرب چون سالی گذشته بود از جلوس او ، مزید استظهاری پذیرفت ، چنانچه مدت سه سال دیگر بعد از وفات سلطان غازان امور مملکت در قبضه تصرف نواب او قرار مستمر ماند ؛ و در سنه اربع و سبعمائه صاحب دیوان ملک شمس الدین محمد بن محمد جوینی رحمه الله او را در حکم و شهریاری مستولی گردانید ، و در ماه ربیع الاول سنه ست و سبعمائه وفات یافت ، و از اولاد نامدار او ملک اعلم شمس الدین محمد و ملک اعدل عز الدین عبدالعزیز قائم مقام گشتند ؛ و بعد از وفات غازان محمود فی شوال

سنه ثلاث و سبعمائه ، ملك عز الدين جلوس الجایتو سلطان محمد مستظهر گشته بود ، مدتی ملازمت سلطنت پناه نموده ، بعد از وفات پدرش شیخ جمال الدین حکومت فارس بکلی باورجوع کردند ، و حکومت و ایالت اولاد شیخ جمال الدین در بر و بحر و سایر اصقاع مملکت فارس استمرار گرفت ، و شمول و شیوع پذیرفت ؛ و هم در آن تاریخ که ابتداء ایالت شیخ جمال الدین بود ، امیر صادق باسحاق گشت ؛ و مدت هفت سال از آن تاریخ در شیراز اقامت ساخت ، و حکومت کرد ؛ و بعد از او امیر اشتو را در عهد سلطان محمد بشیراز فرستادند ، و مدتی در شیراز حکم کرده ؛ ملک عز الدین در اردو وقعی و مرتبتی عظیم داشت و بعزل اشتو سعی نمود ، و اشتو باز گردید ، و ملک مستبد و مستقل گشت . اشتو بخصمی ملک حکم حاصل کرد ، و ناگاهان بیگمان متوجه شیراز شد ، و در تاریخ دهم ماه ذیقعده سنه ثلاث و عشر و سبعمائه ولوله عظیم و آشوبی تمام در شهر افتاد ، و صورت قضیه بظهور پیوسته بود ، توزع اندیشه‌های حکام و صواحب در آن روز آن خلق را عظیم متفرق داشت ، از یکطرف امیر اشتو توقف نکرد و هم در روز از دنباله ملک عز الدین براند ، و علی کل حال بر ملک فرصت نیافت ؛ ملک نوبتی دیگر بعظمت و جلالت هرچه تمامتر باشیراز مراجعت کرد ، و بر قرار بر دست مملکت تکیه زد ؛ و این ماجراجمه در زمان سلطنت ابوسعید بوده . وفات سلطان محمد سنه ست عشر و سبعمائه ابتداء جلوس سلطان ابو سعید بهادرخان و در تاریخ سنه خمس و عشرین و سبعمائه میان ملک عز الدین عبدالعزیز و میان امیر مظفر الدین سلغر شاه محاربتی عظیم افتاد ، و آخر الامر

سلغر شاه طریق فرار اختیار کرد ، و در سنه اربع عشر و سبعمائه در
 آخر ایام سلطنت الجایتو خواجه عز الدین قوهلنی رحمه الله بشیراز
 آمد ، و بجهت اصلاح احوال مملکت و تنفیذ قانون معدلت در شهر بود ،
 و ملک عز الدین بتاریخ آخر ذی قعدة سنه خمس و عشرين و سبعمائه
 در محروسه نیریز بسعایت و مشق خواجه بن جویمان بقتل آمد ، و در
 شهر شیراز بجوار پدرش شیخ جمال الدین ابراهیم در اندرون قبه
 که بر سر او ساخته بودند مدفون گشت . و بعد از آنکه ایام دولت
 اولاد شیخ جمال الدین منقضی گشت ، ملک شمس الدین محمد
 مدتی در اردو سعی نموده و هیچ مفید نیفتاد ، و هم در آنجا وفات
 یافت ؛ و برادران ملک جلال الدین عبدالکریم و ملک قوام الدین
 عبدالله و ملک بدر الدین فضایل و ملک رکن الدین محمود هر یکی
 باستقلال والی و متصرف رکنی از ارکان مملکت بودند ، چه از بر و
 چه از بحر ، تا بطرف معبر و بصره و قیس و هرموز و واسط و دیراب
 و مجموع اصقاع فارس در قبضه ایالت ایشان بود .

تَأَمَّلْ إِلَى مَنْ مَاتَ قَبْلَكَ وَاعْتَبِرْ فَاِنَّ يَبْقَى مَمْلُوكٌ وَلَمْ يَبْقَ مَالِكٌ

طبقه پنجم

در ذکر سلطنت ملک اعظم سعید شرف الدوله و الدین

محمود شاه و تاریخ حکومت اولاد نامدار او

از ابتداء ایام سلطنت سلطان محمد بن ارغون بتاریخ سنه

سبعمائه ثلاث و ملک اعظم سعید شرف الدوله و الدین محمود شاه بن محمد

فضل الله که بفضل او و مؤظیبه بنسب مبارک **عبدالله انصاری** علیه الرحمه اتما داشت، و بکمال اُبهت و معالی همت از ملوک بنی غسان قصب السبق ر بوده، و بشیر دلی و بیویه جهانبانی آل بویه را در خوی خجلت انداخته، در مملکت فارس و حوالی متصرف گشت؛ و دیگران بمراد و رأی او خوض میکردند، و در تاریخ سنه خمس و عشرين و سبعمائه در مجموع فارس باستقلال نافذ الحکم گردید، و بلوکات متحد گشت، **انجو و دله** هر دو یکی شد؛ کار مملکت بر نهج مستقیم قرار گرفت، و دست ظلمه را چه از ترک و چه از تاحیک در دور و نزدیک بالکلیه ازین دیار بر بست، پای سران و سروران از رکضت در میان حکومت فارس بیکبارگی فرو شکست. اولاد نامدار او **ملك اعظم جلال الدين مسعود شاه**، و **ملك اعظم غياث الدولة والدين کيخسرو**، و **امير اعظم شمس الدين** هر یکی در مملکت داری بی نظیر و در سلطنت و جهانداری مملکت گیر بودند. **ملك جلال الدين مسعود شاه** بتاریخ سنه عشرين و سبعمائه در محروسه شیراز باستقلال صاحب فرمان شد و در امور مملکت مستولی، و در تاریخ سنه خمس و ثلثین و سبعمائه **ملك غياث الدين کيخسرو** در قضایاء ملک شروع فرمود، و مدتی امور سلطنت در قبضه ایالت و حکم او بود، بعد از مراجعت امیر **جلال الدين مسعود شاه** نواب نامدار او خواستند که در حل و عقد مملکت شروع نمایند، **ملك غياث الدين کيخسرو** صباح یوم السبت منتصف شعبان سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه بمناقضه **فخر الدين پيرک** را که وزیر خاص امیر **جلال الدين مسعود شاه** بود بقتل آورد، میان برادران محاربت قائم گشت، آخر الامر **غياث الدين کيخسرو**

مقبوض گشت ، و امور ملك برای نواب امیر جلال الدین مسعود شاه استقرار و استمرار یافت . و در تاریخ رجب سنهٔ تسع و ثلثین و سبعمائیه امیر غیاث الدین کیخسرو وفات یافته ، و حکم سلطنت بالکلیه بجانب نواب امیر مسعود شاه مختص گشت . و در سنهٔ ثمان و ثلثین و سبعمائیه بنابر توهمی که در خاطر داشت امیر محمد برادر رادر قلعه اسفید در بند داشت ، بعد از مدتی از قلعه بگریخت ، چون لشکر پیر حسین متوجه شیراز گشت . خود بایشان پیوست ، و باتفاق بتاریخ ثامن و العشرین شوال سنهٔ اربعین و سبعمائیه باعمال شیراز رسیدند ؛ امیر مسعود شاه بالشکری عظیم استقبال فرمود ، و در سروستان هر دو لشکر بمحاربت در افتادند ، لشکر امیر مسعود شاه هزیمت گرفت ، بعد از یک هفته پیر حسین بشهر در آمد ، و مدت بیست و نه روز حکم کرد ، و در تاریخ ثامن و العشرین رمضان سنهٔ اربعین و سبعمائیه امیر محمد را بقتل آورد ، و شیرازیان غلبه کردند ، و بر پیر حسین بدر آمدند ، و دست تاراج بر آوردند ، و لشکر هزیمت گرفت ، و بزبون ماند ؛ پیر حسین با چند سوار معدود از شهر شیراز بدریخت . امیر جلال الدین مسعود شاه بسرمملکت آمد ، دیگر بار پیر حسین لشکری باهم آورد ، و سال دیگر بترتیب و تزینی هر چه تمامتر بشیراز آمد ، امیر مسعود شاه دیگر باره کناره گرفت ، و بطرف لرستان بیرون رفت ، شیرازیان امتناع نمودند ، و چهرهٔ تعصب بر افروختند ، و رایت محاربت بر افراختند ، درهای دروازه بر بستند ، و بطریق جنک روی نهادند . مدت پنجاه روز میان لشکر پیر حسین و شیرازیان محاربات متواتره و متقاتلات متعاقبه واقع گشت که در احوال شیرازیان قطعاً اثر ضعفی

بظهور نپیوست ، و در امور معاندت مصر بودند ؛ بعد از وضوح
فضوح و ظهور مظاهرت از طرفین طریق صلح اختیار افتاد ، و در
روز چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخر بدروازه شیراز نزول فرموده
و نواب نامدار و مولانا اعظم سعید شمس الدین صابن قاضی و صاحب
سعید ظهیر الدین ابراهیم در امور مملکت براه وزارت شروع نموده :

چهارشنبه بیست و ششم ز ماه ربیع
ز هفتصد و چهل و یک بعز و حشمت و ناز

رسید موکب نوئین عصر پیر حسین

باتنقام دیگر باره بر در شیراز

بعد از مدت پنجاه روز ملاحظت بممالحت انجامید .

همه دشوار چرخ آسان شد کار گیتی همه بسامان شد
مدت یکسال و هشت ماه کار سلطنت بر رای نواب او استمرار
پذیرفت ، که همت و نیت ایشان جز در آرایش و نمایش و طرازجامه
علم و عمامه و ساز مثقل و مرکب مجلل مصروف نبود . می پنداشت که
اعتدال بهار آن دولت از صرصر خزان عزل و اقطاع دور است ،
یا صبح آمال را شب هنگام زوال در پیش نیست ، تا آخر ذی حجه
سنه اثنتین و اربعین و سبعمائه خبر رسید که ملک اعظم اشرف در
خطه اصفهان نزول فرمود ، چون آوازه هجوم لشکر ملک اشرف
مسامع لشکر پیر حسین را طنین آگین گردانید گفت :

الطَّلَبُ رَدٌّ ، الطَّرِيقُ سَدٌّ

من رستم کجا کشم اندر طریق دهر خوش باد خواب غفلت افراسیابشان
سواد لشکر شب یلدا نمایش را جز بشعاع کوکب بیضاء ظلمت

زداء من انهزام پذيرد ، و چين و گره اين حادثه جز بجين گشاده
 من گشاده نگرده ، حاصل الامر آنهمه دعويها بباد آمد ، و دراوائل
 محرم سنه ثلاث و اربعين و سبعمائه قدر بيست هزار سوار لشكريه
 چون كوه آتش زبانه پاش جمع كرد ، و در پيش لشكر ملك اشرف
 باز شد ، چون بدو منزلی اصفهان رسيدند ، نواب نامدار و امراء
 تيغ گذار يتوسط پيش آمدند ، شب يكشنبه سلخ ماه صفر سنه ثلاث
 و اربعين و سبعمائه چون طلايه لشكر شام در انهزام رومی روز
 روی آورد ، پير حسين با جميع معاشران بساط نشاط در كشيد ،
 جمعی نزديكان دور انديش و طايفه از اناقان بی عهد و كيش ، بستر
 دلی از بیم جنك شمشير اورا بگذاشتند ، و بطرف اشرف ملك اشرف
 پیوستند . آوازه غدر در میان لشكر پير حسين در افتاد . پير حسين
 مخوف گشت ، و طريق انهزام گرفت . خرده گيري پير طريقت سپهر
 گردون پير حسين چوپان را بغرامت پاي ماچان نكبت باز داشت
 خانه داران زخوف خانه بران خانه خویش مانده با دگران
 مير عاجز چو شیر بی دندان طوق زنجير و ملكت زندان
 هم تهی گشت گنج آگنده هم سلاح و سپر پراگنده

طبقه ششم

ذکر حضرت سلطنت پناه شاه اکاسره جهان پناه اهل ایمان
 جمال الدنيا والدين امير شيخ ابو اسحق بن محمود شاه و قضاياي

چند که در عهد دولت او ظهور یافته

هر چند در ذکر ایام سلطنت آن شاه دین پرور ، و عهد جهانگیری

حضرتش در دو مجلد کتاب تاریخی اتفاق تصنیف افتاده ، و بشرف عرض رسیده ، و از جمله تألیفات این ضعیف عمده التواریخ است که مشحون بذکر سلطنت آن حضرت است ، و امری چند که در ایام دولت او از مقتضیات طالع آنحضرت اتفاق افتاده ؛ اما در این کتاب که بشیراز نامه مسمی گردانیده ام شطری از احوال سلطنت و امور مملکت آن حضرت لازم بود نمودن ، و شرح حالاتی چند که در مبادی احوال آنشاه جهاندار سnoch یافته

ذکر توجه ملك اشرف باتفاق شهنشاہ جهانبان بطرف شیراز بعد از مراجعت پیرحسین ، غرهٔ مالا ربيع الاول سنهٔ ثلاث و اربعین و سبعمائه ، ملك اشرف را شرفات شرف باوج کیوان رسیده ، بمعاضدت استظهار لشکر جرار سلطان دولتیار جمالالدین شیخ ابواسحق خلدالله ملکه ، مرحله بمرحله و منزل بمنزل در تعمو عشرت و ناز بمحروسهٔ شیراز توجه نمود ، غافل از شعبده چرخ لعبت باز ، جمعی از ارکان دولت و وزراء مملکت بطریق الحیل و تضریب ، مزاج ملك اشرف را در معاهدهٔ که با حضرت سلطنت پناه امیر شیخ خلدالله ملکه کرده بود متغیر گردانیدند ، و بر شکستن عهد عزم درست کرد ؛ مرکب غدر را تنگ تنگ در کشید ، یک شب روی عزم بهزم لشکر امیر شیخ آوردند ، و در کسوت غدر بمفاوضه صورت تاراج و غارتی بنیاد کردند ، هم در آن شب طارف و تلید و حواشی و مواشی و آنچه آرایش کوکبهٔ سلطنت بود جمله در معرض تلف آوردند ، و بر درگاه سلطنت پناه جمعی موکلان پیراه معین کردند ، و بعد از چند روز معدود بدر محروسهٔ شیراز رسیدند ،

روز شنبه آخر ربیع الاخر صدای کوس **ملك اشرف** گوش گران کوه را سبک گردانید ، بعظمتی و کوبه هر چه تمامتر بصحرای **جعفر آباد** بیرون دروازه **اصطخر** نزول فرمود ، مجموع صحرا **مصلی** و **جعفر آباد** را سرا سر خیل و حشم گرفت .

ذکر تاراج کردن شیرازیان پرده سماه ملك اشرف را
شب هنگام که اطباب دود اندود شام را باوتاد چرخ ازرق فام

بستند

شبی کانشب سیه تر بود از قار شبی تیره چو روز دوری یار
جهان تاریکتر از روی زنگی چو چشم مور بر عاشق ز تنگی
جمعی شیرازیان پیاده ، چون رندان کار افتاده همچون شفق دامن
بخون آلوده ، وصبح آسایب و آستین پاره کرده ، جان بر کف
و حیات در معرض تلف نهاده ، از پیش قرض کرده و وعده طالان
ملك اشرف داده

بِحَرِّصِ أَحْرَمِ النَّارِ وَقَلْبِ اِقْسَى مِنَ الْحَجْرِ

هر شیرازی بچه یکی تیغ هندی در دست هوا تاراج مغلی برسر ، از
دروازه بیرون تاختند ، مشتی ضعیفان برهنه سینه بطلاق ، با ترکان **قنچاق**
شلتاق بنیاد نهادند ، پیاده چند روستائی ترکان یغمائی را یغما میدادند
گروهی بخمال خزینه سینه را که مورد خزینه جان است هدف **ناوك**
فته ساخته ، برات میکائیل نا یافته باجبرئیل بخصومت در افتادند ،
و همچون ظل طلایه بر دریای موج میکشیدند ، و جمله حملصوت
تیر زحل را دفع میکردند ؛ در یای فته در شیراز باز جرکت درآمد ،
شب چون نامه عاصیان سیاه و چون زلف معشوقان دراز

فَقَصَّارَهُنَّ مَعَ الْهُمُومِ طَوِيلَةً وَطَوَّالَهُنَّ مَعَ السُّرُورِ قِصَارًا

لشکر از راه رسیده نه روی گریز و نه دست آویز ستیز
نا دمیده صباح دولتشان بشبانگه رسید نوبتشان
زود مدت چو نوبت ژاله تنک دولت چو دولت لاله
همچنان با هزار محنت و بیم دهلی میزدند زیر گلیم
جمله بروج سیر یکی کرد و در اذیال و جیوب جنوب و شمال
و کهوف و جبال بر هیئت پروین جمع آمدند ، ملک اشرف شب همه
شب چون شب مار گزیدگان و صبح ماتم رسیدگان خاک آن صحرا بفربال
تضرع میسخت و باین آیت زبان بگشاد . لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

روز دیگر بامداد ملک اشرف بر شرفات قصر نظر کرد ، بیاض
صحراء جعفر آباد را دید چون روی بخت هزیمتیان از سوادسیاه
شهر از سپاه چون لشکر مور بر تختگاه سلیمانی گرد آمده ، ترکان
نیک بتنک آمدند ، رای نواب و وزراء مملکت بر آن قرار گرفت
که جمعی سواران جنگجوی در میدان با شیرازیان بمبارزت در آویزند ،
و گروهی نازنینان از میان بدر گریزند ، دینه و خزینه و مواشی و
مراکب و حواشی از پیش روانه سازند ، و بتدریج رد و حمل می نمایند
تا شب هنگام طریق فرار اختیار کنند .

ذکر هزیمت ملک اشرف از شیراز

شب هنگام که کیخسرو مهر بر شرفات قصر فلک از هیبت آهنگ
لشکر زنک بهزیمت روی بشهرستان غرب نهاد ، سواد لشکر ملک

اشرف در طریق هزیمت ید بیضا نموده ، و بسوداء و بیضاء بطریق
سرعت اسب بر انگیختند .

همه را در بهانه راه گریز تیغها کند گشت و تکها تیز
جمله لشکر زجان خود بستوه همه آواره گشته کوه بکوه
لشکری را ز ترس خنجر تیز تا بجیحون رسید گرد گریز

ذکر نزول امیر جلال الدین مسعود شاه بعد از هزیمت

ملك اشرف از محروسه شیراز

بعد از هزیمت ملك اشرف از بی سری کار مملکت سرسری

گشت ، و از پس فتنه عام جوش دریا با قینه بجوش آمد .

مثل زتند که صد ساله ظلم و جور ملوک

به از دو روزه شر عام و فتنه و غوغاست

شب دیجور محنت باصبح صادق بدمید ، و خزان فتنه رانوبهار

عدل در رسید ، امیر جلال الدین مسعود شاه از طرف لرستان بطالم

مسعود باز بشیراز آمد .

سپاس و شکر خدا را که میر فرخ بخت

خدایو مملکت آرا شه غریب نواز

بسال هفتصد و چل باسه در تجمل و ناز

به تاختگاه سلیمان رسید دیگر باز

ذکر قدوم یاغیبستی بشیراز :

در آن تاریخ که امیر جلال الدین مسعود شاه در نواحی لرستان

بنابر مصلحت ملك وقاعده معدلتی که در ضمیر مبارکش بود اقامت

فرموده ، یاغیبستی با لشکری معدود در آن طرف مستشعر بود . چون

کیفیت احوال مملکت فارس معلوم کرد ، و حضرت ملک جلال الدین مسعود شاه طریق موافقت و اتحاد مسلوك افتاد ، چون عزیمت شیراز مصمم فرمود او را مصحوب خود گردانید ، و بوقت نزول صحراء **حضر آباد** و قصریکه هم در آنجا بنا فرموده بود بهر مراکز خیم دولت **یاغیستی** معین گشت ؛ مدتی براین نوع آثار خلوص و مصادقت از ضمیر هر يك بظهور پیوست تا بعد از مدتی بتضریب جمعی مفسدان مزاج **یاغیستی** از حال صداقت متغیر شد ، طغیان نخوت بر مزاج او استیلا یافت ، اندیشه محال و سوداء سلطنت و استقلال در دماغ او بیضه نهاد ، قرض ذمه را دامن برزد و احقار عهد را در خاطر گرفت .

تاریخ قضیه **میر جلال الدین مسعود شاه** و

صورت **غدر یاغیستی** و اعوان **ظلمه** او

روز نوزدهم ماه رمضان سنه ثلاث و اربعین و سبعمائه چاشتگاه سلطانی که جمشید خورشید نورانی تیغ آتشین در دست ، و سپرزین بیش روی ، بر روی جهان و قفار برهان ذوالفقار مینمود ، از گرمابه پدر آمد ، در میان کوکبه عظمت **ملک اعظم سعید جلال الدین مسعود شاه** :

میرفت و هزار گونه باد اندر سر سودای هزار کیقاد اندر سر در میدان آمال فراخ ، جولان کنان از این طرف **یاغیستی** کمین کین گشاده ، باجمعی اعوان کینه اندوز گردن تسلط افراخته ، و چهره غضب بر افروخته ، همینکه مجال فرصت و توان امکان و مکنت یافتند ، بی توانی بر سر **امیر مسعود شاه** تاختند ؛ امیر از سگالیدن و هن و صورت **غدر** بیلمان بود ، از آن مضیق و مهملکه مجال گریز

ندید ، ناچار گردن تسلیم بحکم تقدیر بنهاد ، بنامردی نبردی با او میکردند ، وتیر بیرحمی زخمی براو میزدند ، آخر الامر غره ییضاء او که بیضه غراء صبح سعادت بود بچشمه خضراء تیغ بگذرانیدند . آفتاب نور بخش را کلاه حشمت از فارق دولت در افتاد ، آسمان خون شفق از دیده افق باریدن گرفت ، صبح چون ماتم رسیدگان پیراهن چاک کرد ، نهان داشتگان بر خاک تیره نشستند ، اهل شیراز خاص و عام ناله و شیون در پیوستند ، فریاد و فغان از گوشه نشینان بسقف آسمان رسید

میریکه از لطافت شخص عزیز او گوئی که آفرید خدای از روان پاک ناگاه رفت و از غم او در مصیبتش قومی بجای جامه همه جان کنند چاک

ذکر ابتداء سلطنت و جهانبانی شهنشاہ جهانیان سلطان

کامگار کامران جمال الدولة والدین امیر شیخ

ابو اسحق خلدالله ملکه

در روز نوزدهم رمضان سنه ثلاث واربعین و سبعمائیه که روزگار

کین گذار ، بدستی جراحی کرده و بدستی مرهم نهاده طغراکشان

قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمَلِكِ تُوْتِي الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءٍ وَتَنْزِعِ الْمَلِكِ مِنْ تَشَاءٍ

منشور سلطنت و شهریاری بنام سلطان جهان اسکندر زمان و دارای

دوران وارث ملک سلیمان پناه اهل ایمان ،

شاه دشمن کش گردنکش عالم فرسای

مالك ملك سليمان ملك جم فرمان

جمال الدولة والدین امیر شیخ ابو اسحق خلدالله ملکه و ایام

دولته موشح و موشی گردانیدند ، سایه چتر معدلت گستر را بر جهانیان

بگسترانید ، ذیل دیباچه معدک گسترش فهرست روزنامه کبخسروان جهان گشت ، چهرهٔ حمیت برافروخت ، وگردن شجاعت را برافراخت ، در ساعت تیغ انتقام برکشید ، وروی بردشمن آورد ، تا بهنگام آنکه رخسار آفتاب چون چهرهٔ مصیبت زدگان خیزران رنگ گشت ، هنگامهٔ نبرد گرم بود وکار پیگار وملاحمت برقرار ، از بس خون ذلیران ، عرصهٔ زمین لاله آگین شد ،

زبس خون که گردآمدن در مفاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک روز دیگر هم برآن قرار کوس سنجری بناوختند و رایات سلطنت پناه ابواسحق برافراختند ، هم در اندرون شهر از دو طرف سپاه گرد آمدند ، جمعی از اعیان واهالی شیراز بسبیل موافقت با **یاغیستی** طریق باطل اختیار کردند ، و بدان معنی اصرار نمودند . و فوج اعظم واكثر پیادگان قلب شکن طریق حرب و ملاحمت بقاعدهٔ هر روز در پیوستند ، وجمعی عوام واکابر شهر طرف حق گرفتند ، ودر مقام حقاگذاری (۱) ثبات قدم نمودند ؛ مدت بیست روزم برین نوع در اندرون شهر شیراز هر دو لشکر با یکدیگر بمبارزت و ملاحمت اقدام مینمودند ، فریاد از نهاد خلق برخاسته ، جمهور شیرازیان دست بدعا **لَا تُحْمَلُنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا** بر داشتند . روز دهم شوال طایفه کردان جنگ آزمای ، وجمعی سوار و پیاده از طریق غیر معهود روی آوردند ، و محلت بمحلت در حکم تسخیر میآوردند ، وآن يك نیمهٔ شهر که مخلص و هوا خواه **یاغیستی** بودند جمله مسخروزبون گشتند ، واكثر رنود واوغاد روی بهزیمت نهادند ؛ هم در آنروز

دودمان شرع را چشم زخمی رسید ، مشتی عوام سفلهدست بتاراج بردند
سد سکندر شرع را از تمحلات یاجوج و ماجوج فتنه رخنه پدید آمد ،
یاغیستی طریق فرار اختیار کرد .

ذکر هزیمت یاغیستی

یاغیستی در نواحی پسا لشکری جرار از هر کران و کنار با هم
آورد ، و چون رایت سلطنت پناه از راه خرامه توجه نموده بود از
راه کرم بصوب سروستان روی نهاد ، بعزم آنکه در غیبت حضرت
خلد ملکه بخطه شیراز بالشکری که ترتیب کرده بود منحدر گردد .
و همینکه از تنک سر بر آوردند ، از بس لشکر جمع آمده در آن
صحراء جهان فراخ بر ایشان تنک گشت . موکب عالی شاه اسلام را
دیدند در اطراف واکناف سروستان منتشر گشته ، یاغیستی چون
سواد لشکر بدان عظمت و شوکت دید فساد رای و شر مغبه
حرکت خود معاینه کرد ، توقع مجال محال ، وامکان مراجعت مستحیل
دید ، دل بر چنگک شیر و جنگک شمشیر نهاد ، چون مرغ ناکام خود را
در دام دید ،
بیچاره دلم چو مرغ وحشی همواره ز چرخ دام روزی است

ذکر محاربت حضرت خلدالله ملکه کرت

دوم با یاغیستی در سروستان

چون داس حصار مزرعه امانی ، که عبارت از آن عید فطر بود
بر سبزه زار سپهر پیدا آمد :

قَدَانَقَضَى دَوْلَةَ الصِّيَامِ وَقَدْ بَشَّرَ سَقَمَ الْهَيْلَالِ بِالْعَيْدِ

امیر علی بن الملك الاعظم المرحوم محمود شاه علیهماالرحمة
آن علی شوکت شیردل ، از بند قلعه سفید همچون لعل سرخ روی

و گرانمایه بدرآمده بود، بالشکری آراسته متوجه گشت، ازدو طرف سوار و پیاده چون ستاره در سواد شام و سیاره روز غمام در حرکت آمدند، آسیاب اسباب طعن و ضرب گردان شد، آتش حرب بالا گرفت زبان تیغ از کام نیام بدر افتاد،

یک ره تیر بدشاند بر هم بیک ساعت در افتادند در هم
جهان پنهان شد از گرد سواران هوا تاریک شد از تیر باران

آخر الامر بحکم و ما رمیت اذ رمیت و لیکن الله رمی تیر اندازان
شست تقدیر از جعبه قضا ليقضی الله امرًا کان مفعولاً تیر تغییر را
پرتاب دادند، و نیزه گران چرخ چنبری، از قراب قدرت و نیام
ایام تیغ نکبت بر جان دشمن راست کردند، حقیقت آیه:

النَّيْكَانِيكُم اِنَّ يَمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ اَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِيْنَ

بظهور پیوست و مضمون: و ما جعله الله الا بشرى لكم و لتطمئن
قلوبكم حسب حال حضرت سلطنت پناه گشت، بشارت: فهزموهم
ياذن الله در اقطار و اصقاع جهان انتشار یافت؛ لشکر یاغیستی

روی بهزیمت نهادند، قرعه شکست بر قلب لشکر دشمن افتاد،
هر چه بدست تدبیر بهم نهاده بودند گردان مرد شکر همه را پشت
پای زدند، آن عرصه دولت را نوبتی دیگر باز چیدند

ذکر انتهاز لشکر یاغیستی کرت سیم باتفاق

ملك اشرف و قضیه ابرقوه و شرح تاراج آنجا

چون بمبارکی و طالع سعد حضرت سلطنت پناه شهنشاه اعظم
حال الدنیا والدین امیر شیخ ابو اسحق بن محمود شاه خلدالله

ملکه بعد از انهزام امیر زاده **یاغیستی** بمرکز عزت مخیم حشم باز گردید، خطه فارس بمیامن وصول رایات عظمت شعارش مغبوطروضه ارم آمد، طریق مخالفت و طرز شقاق میان اهل شیراز بکلی مسدود گشت، شاه در دست سلطنت بنشست و دست ظلم و بیداد از مملکت بریست، هم برین نوع چند ماه تمام از روزنامه ایام گذشت؛ از آن طرف چون امیر زاده اعظم **یاغیستی** از شیراز باز گشت، همچون عاشق سودا زده دست در دامن خیال زد. کمند طلب از هر طرف می انداخت و در جمع شمل و شتات لشکر سعی مینمود و فوجی عظیم از اعیان مملکت و طبقه حکومت با او متفق الکلمه گشتند و چون جناب اشرف ملک اشرف از ارفاع انتهاز امیر زاده **یاغیستی** وقوف یافت با او نیز در مراصد عزیمت متفق الرأی گشتند. در اوائل ماه رجب سنه اربع و اربعین و سبعمائه با کوکبه لشکری عظیم عزیمت توجه شیراز مصمم فرمودند، و اتفاق عمر در طرف ابرقوه افتاد. صباح روز پنجشنبه ثالث و العشرین رجب سال مذکور لشکری جان شکر در شکوه چون کوه انبوه پیرامن خطه ابرقوه چون دایره بگرد نقطه مرکز درآمدند، خاک ابرقوه که مرقد طاوس و مهبط انوار ناموس بود، فردوس صفت هرگز ازو دود معصیت بر نیامده بحصار در آوردند؛ گروهی پیشه کاران و محترفه که آئین رزم سازی و طرز نیزه بازی ندیده بودند، نفس خلاف و آئین مبارزت از خنجر گذاران شیراز و نیزه داران اصفهان گرفتند

وَلَيْسَ حَدِيثُ النَّفْسِ غَيْرَ ضَلَالٍ

ندانستند که از درآه عمل درعی نیاید و سرخ بره که شاهینی

کند پرش بخون حلق سرخ گردد وزاغ چون خواهد که زغن شود گردنش بشکند فی الجمله نادانسته بمقاومت با آن لشکر گران برخاستند ، و در سطوح باروها تحصن نمودند ؛ طایفه که نه زره داودی از خود عادی میشناختند و نه سپر مکی از نیزه خطی میدانستند بر سر بارو رو آورده مبارزت آغاز نهادند ،

بلا بر سر خود فرود آورد که با یاد مستان سرود آورد دوسه روز برین نمط بر در شهر ابرقوه خیمه زدند و طناب کشیدند . اهل ابرقوه را از بیم نفس در گلو مانده بخنجر گذاری روی آوردند . ترکان بمغافصه هجوم نمودند ، همچون رجوم شیاطین آتش فتنه در اساطین مملکت ابرقوه انداختند ، ابرقوهیان کار نا افتاده بودند ، سلاح و ساز از دست بینداختند و هریکی در کنجی خزیدند ؛ سواران باندرون شهر در آمدند ، شیر ژبان در میان رمه چگونه کامیاب و خنجیر افکن باشد ، و شاهین گرسنه با کبکان خوشخرام و کبوتران در دام چه تنعم راند ؟

عقاب چون توئی اندر ازای طاقت من

حدیث حملة شیر است و حیلت روباه

ابرقوهیان همچون توسن گسسته رسن ، هر يك را ترکی کمند افکن در پی ، از گوشه بگوشه حیران و سر گشته میدویدند و نداء : **وَ اَوْرَثَكُمْ اَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ اَمْوَالَهُمْ تَطَوُّهَا** در میدادند . بسیاری از مخدرات و اطفال و پیران و گوشه نشینان در آن دستبرد پایمال آن واقعه فظیعه گشتند و ضیم و شریف را در ربقه مذلت یوخذ

بِالنَّوَاصِي وَالْأَقْدَامِ از مساکن مالوفه بدر میکشیدند و آیه لَابِقِي وَلَا تَدْرُ
 در آن دیار و اصفاع فرو میخواندند چون ظلمه در انواع غارات خان
 و مان مسلمانان و افشاء مغانم و غنایم دست گشوده داشتند موج قلزم
 غم باوج رسید ، کشتی جان درویشان بلای بلا فرو رفت ، در آن
 تند باد بیداد نکبء نکبت وزیدن گرفت ، کسی که چاشت نداشت
 بخروار گوهر داشت و آنکه گوهر داشت بخروار شام نداشت جمعی
 چون تذرو رنگین منقار بر مروارید مالیدی . چون خوشه ، دانه نیاز
 در دهان در بدر میگرددند گروهی که همچون یوسف در کنار
 یعقوب مراد تکیه داشتندی در آن واقعه قحط زده و بینوا فریاد
 مَسْنَا وَ اهْلَنَا الضَّرَّ وَ جِنًّا بِيضَاعَةَ مَرْجَاةٍ خوانان روی بشهر نهادند ،
 از آن طرف انتقام ایام در کار بود ، ناگاه مسرعان خبر واقعه شیخ
 حسن بن قیصور تاش که رابطه عقد آن بود بگوش داعیان آن لشکر
 رسانیدند ، لشکری که همچون عقد ثریا بر هم آویخته بودند ، در آن
 ساعت چون بنات النعش در شمل و شتات بمقام تفرقه در افتادند . در حال
 و ساعت احوال مملکت دیگر گون و مزاج آن دیار از حال اعتلال
 باز آمد ، عواصف قهر درخت نهاد ظلمه از بیخ بر کند نداء حَتَّى
 إِذَا قَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَا هُمْ بِعُنْتِهِ فَأَذَّا هُمْ مُبْلِسُونَ بگوش عالمیان
 در دادند ، و مفاوز از غائله لشکر ایمن گشت ، و سرحد ها از
 متسلطان خالی ماند ،

لَا تَظْلِمَنَّ إِذَا مَا كُنْتَ مُقْتَدِرًا فَالظَّالِمَ آخِرُهُ يَأْتِيكَ بِاللِّدَمِ

نَامَتْ عِيونَكَ وَالْمَظْلُومَ مُنْتَصِبٌ يَدْعُو عَلَيْكَ وَعَيْنَ اللَّهِ لَمْ تَمِّمْ

این خاکدان عرضه زوال و تقیر و پذیرای تقیر و تبدیل است ،
سلطنت این جهان چون روشنائی برق بی ثبات و بی دوام است ، همچون
شهد مسموم ذوق او اگر چه کام خوش کند عاقبت بعزل و انقطاعش
مشوش کند

چند از این گونه گونه های غلط فذلک زهر بیشمار این است
غم کاری مخور که بار دل است چون سرانجام کار و بار این است
ای ز جام حیات مست غرور مستی عمر را خماری این است

ذکر طایفه از اعیان و اساطین که در ایام دولت ملک سعید
شرف الدوله والدین امیر محمود شاه هر یک بنوعی متصدی
حکومت شیراز گشتند

در تاریخ سنه اربع عشر و سبعه صاحب عدل خواجه
عزالدین قوه‌دی جهت تسبیق امور سلطنت و تعدیل قانون مملکت
فارس بشیراز آمد ، و در آن مدت حل و عقد ممالک فارس باستقلال
در نظر ایالت نامدار او بود و در تاریخ سنه ملک اعظم
شیخ بهلول از برای ضبط مملکت بشیراز آمد و او مردی بسیار
بزرگ و کار دان بود ، مدتی قلندری کرده و شهر بشهر گشته و بتدریج
تجارب روزگار حاصل کرده بود ، و مدتی که در شیراز تدبیر و ترتیب
مملکت برای او مفوض بود اوضاع پسندیده در شیراز از کمال شهامت
و حسن تدبیر او بظهور پیوست و بر سر روضه شیخ کبیر قطب الاولیاء
و المحققین ابو عبدالله بن الحظیف قبه عالی از خالص مال خود بنا

فرمود و این زمان از آثار مرضیه او در شیراز آن قبه مانده . و در تاریخ سنه تسع عشر و سبعمائه که امور ممالک بکلیه مفوض برای جهان آرای خداوند زاده **گُرد و جین بنت اتابک ابش بنت سعد** بود ، نوئین اعظم **امیر طغای** که همشیر پسر او بود براه باسقاقی و نظم شنات **ملك در سنه عشرين و سبعمائه بشیراز** آمد و از آثار معدلت او چند عمارت پسندیده بظهور پیوست ، از جمله بیرون دروازه **بیضا** بستانی بساخت مقدار سیصد فیمان و این زمان **باغ طفی** اشتهار دارد و بعد از مراجعت باردو وفات یافت و او را نقل کردند در **شیراز** و در مدرسه خداوند زاده **گُرد و جین** مدفون است . بعد از مدتی بتاریخ ... **حاجی طفی** پسر **امیر سستی** در **شیراز** باسقاق بود و باستقلال حکم کرد ، و **سلطان خاتون** خواهر زاده **گُرد و جین** با شوهر **قرامحمد** بتاریخ ... ، متصدی امر حکومت **شیراز** گشتند .

ذکر آمدن مسافر بیک بطرف شیراز و نواحی

مسافر بیک و شاذکلای در سنه خمس و نائین و سبعمائه عهد **سلطان ابو سعید بشیراز** آمده براه حکومت و امور مملکت را در حوزه تصرف خود کشید و در آن وقت متصدی امور مملکت **نواب ملك اعظم سعید امیر غیاث الدین کیخسرو** عایه الرحمه بود و با وجود او **مسافر** را در مملکت داری روتقی بظهور نمی پیوست ، و امور مملکت داری بر **نواب** او استمرار نمی یافت . مدتی در **شیراز** بود ، کار **ملك** و مملکت باو متمشی نمیشد و در تاریخ ربیع الاخر چون خبر وفات **سلطان ابو سعید** در **شیراز**

منتشرگشت وهنی عظیم در امور مسافر **بیک** بظهور پیوست، شیرازیان غلبه کردند، امیر **غیاث الدین کیخسرو** علیه الرحمه چند روز او را باز داشت و آخر الامر بطرف اردو مراجعت کرد و در تاریخ منتصف رجب سنه ست وثلثین و سبعمائه چون ملك اعظم شهید شرف الدین محمود شاه در ایام سلطنت اربه خان شهید گشت، تابوت او را در شهور سنه سبع وثلثین و سبعمائه بشیراز آوردند، جمله اهل شیراز از وضع و شریف و خرد و بزرگ جامه سوگت در پوشیدند و در پیش تابوت باز آمدند. آن روز مصیبتی در شیراز بظهور پیوست که در هیچ عهد کسی نشان نداده بود.

اصل دوم

در ذکر اعظام مشایخ و اعیان شیراز و ائمه و افاضل مشتمل بر شش طبقه .

طبقه اول

در ذکر قطب الاولیاء و المحققین ابو عبد الله بن حنفی و معاصران او و تاریخ وفات ایشان بدانکه جمعی از ائمه سلف تتبع بلیغ نموده اند و اسامی دو بیست شیخ صاحب مکاشفه از شیراز مثل محمد بن خلیل و احمد بن یحیی و ابوالقاسم بن محمد و ابوالعباس شیرازی در طبقات و مشیخه و کتب تواریخ مدون گردانیده اند و اگر تفحص رود در هر قرنی و هر طبقه زیادت از دو بیست نفر ضبط توان آورد ولیکن اگر در شرح هر یکی شمه قلمی گردد مؤدی شود باسهاب و املا

بنابرین بر ذکر بعض از مشایخ شیراز ایجاز و اختصار نموده آمد

تَبَصْرَةً لِمَنْ تَبَصَّرَ وَ تَذَكْرَةً لِمَنْ ارَادَ اَنْ يَتَذَكَّرَ

اَسَامِيَا لَمْ نَزِدْهُ مَعْرِفَةً وَ اِنَّمَا لَذَّةُ ذِكْرِنَا هَا

منهم الشيخ الكبير ابو عبدالله محمد بن حنيف

تاج تارك ارباب تصوف ، سلطان سراپرده تعرف ، نور حديقه

تمكين ، نور حذقه يقين ، مزین بصنوف تفضيل و تشریف ، شيخ كبير

ابو عبدالله حنيف ، سن مبارکش بصد و ده سال رسيد و جمعی گویند

صد و هفده سال بزیست . شيخ ركن الدين كتكی در سيرت مبارکش

ذکر فرمود که یکصد و پنجاه سال در طاعت بگذرانید ، که پنج ساعت

بخلاف رضای حق تعالی بر او نگذشت . اصلش از دیالمه بود اما در

شیراز مولود گشت و در آن جایگاه انتما یافت ، مدتی بتحصيل علوم

و معارف مواظبت نمود و مدتی طریق مسافرت اختیار فرمود ، سه

نوبت حج گزارده و در کرت دوم بصحبت شيخ جنيد رسيد و

حسين منصور را دریافت . در کرت سومين چون ببغداد رسيد

شيخ جنيد وفات کرده بود و ابو محمد رويم قائم مقام گشته ، شيخ

کبير خرقة تصوف از دست او پوشيد و بمبادی حال در شهر بصره

ابوالحسن اسعدی را دریافت و چون مراجعت فرمود روے

بطریق معارف آورد و هيچده پاره کتاب معتبر باندک روز گاری

تصنيف کرد و در آن عهد سلطنت فارس و خطه شیراز به عضد الدوله

اختصاص داشت ، عضد الدوله عظيم معتقد شيخ بودی و اکثر مهمات

اهل استحقاق بدان واسطه بحسن اسعاف و انجاح مقرون آمدی

و در تاریخ ليله الثلاثاء ثالث والعشرين رمضان سنه احدى وسبعين و
ثلثمائه روح مبارکش از قفس قالب نزیل فردوس برین گشت

وَمِنْ كَلِمَاتِهِ : هَذَا التَّصَوُّفُ طَرِيقَةُ اَهْلِ اللّٰهِ اِنْ قَدَرْتَ فِيهِ

عَلَىٰ بَدَلِ الرُّوحِ وَاِلَّا فَلَا تَلْتَفِتْ بِتُرَاهُ الصُّوْفِيَّةَ ،

و من معاصریه ابو محمد جعفر الحذاء

شیر یسه طریقت ، چابک سوار میدان حقیقت . شاهد مصطفی
قبول ، شایسته خلوتخانه وصول ، مبارز میدان معنی . خلوت نشین
سراچه تجلی ، نیر آسمان وفا ابو جعفر محمد حذاء در زمان سلطنت
عماد الدوله عم عضد الدوله بود . از اهل دیالمه است و عظیم معتقد
شیخ بود و در آن زمان بوجود مبارک او افتخاز مینمودی . بتاریخ
سنه احدى واربعین و ثلثمائه بجوار رحمت حق پیوست . شیخ عبدالله
حنیف با او مصادقتی عظیم و مصاحبتی قدیم داشت و اکثر اصحاب
شیخ کبیر بر آنند که شیخ خرقة تصوف از دست او پوشید و در طریق
شجره شیخ کبیر و ترتیب خرقة چنین است او از شیخ جعفر حذاء
و او از شیخ ابو عمرو اصطخری ، و او از شیخ ابوتراب بدخشی
و او از شیخ شعیق بلخی و او از ابراهیم ادهم و او از داود طائی
و او از حیب عجمی و او از موسی یزید داعی و او از او ایس
قرنی و او از حضرت مولی الموالی امیر المؤمنین و امام المتقین
علی بن ابیطالب علیهما السلام و ایشان از حضرت مصطفی صلی اللہ
علیه و آله شیخ بندار بن حسین که از جمله مشاهیر بوده در شأن
جعفر حذاء فرموده مارایت اتم حالا من جعفر عندی انه کان فوق

السَّبَلِي ودر کتاب شواهد منقول است که ابوبکر شبلی علیه الرحمه فرمود

مَا يَحْمِلُنِي إِلَى شِيرَازِ الْأَجْفَرِ الْحَدَّاءِ فَهُوَ أَسْتَاذُ الْأَوْلِيَاءِ

ومن طبقه الاولی من عظماء شیوخ شیراز صاحب التفرید
کاشف اسرار التوحید ، مخزن الاسرار ، مظهر الانوار ،
ابوعبدالله الحسین بن محمد البیطار رحمه الله ،

یگانه روزگار و مقتدای مشایخ کبار بود ، در فنون علوم استحضر داشت
و با وجود آن خمبول و فقرا اختیار فرمود ، مسافرت حجاز و عراق کرده و در
سفر طریق تفرید و وسیل مجاهدت سپرده و با شیخ کبیر قدس سره
صورت موافقت و مراقبتی در غایت داشتی و در اسرار فقر و علوم
تصوف با یکدیگر نفسی میراندند ، قیل کان مجمع الشاهده و
المکاشفات اقبل من الدنيا الى الفقر وقال بعض محققى زهانه فى

شانه : کان الحسین بن محمد البیطار صاحب المنبر و المحراب

والتوکل والیقین. نقل است که هر کس شش نوبت قبر او را زیارت
کند ، سه نوبت در هر شب متوالی بر سر قبر او حاضر گردد و در سه
سه شب دیگر بیابی زیارت کند هر مرادیکه در خاطرش باشد مهیا
گردد و بتجربت افتاده ؛ و در شهر سنه احدی وستین و نلشمانه وفات
یافته و بمزار مشهور در محلت مقاریضی مدفون است . قبر مبارکش
امروز مقبل لب طالب جهان است. خادم مزار او شیخ سالک ابوسعید
بن صالح معروف به بیطار از کازرون بوده . بدراو را شاه فیروز
کازرونی میگفتند ؛ در کازرون شیخ حسین را بخواب دید او را

دعوت فرمود از پدر اجازت کرد و بشیراز آمد و طریق سلوک و خدمت بنیاد نهاد و باتمام رسانید و مدّة العمر در آن حضرت بسر برد و بتاریخ سنه سبع و سبعین و ستمائه وفات یافت و مرقد مبارکش در بقعه بیطار در پائین شیخ حسین است و امروز از جمله مشاهیر مشایخ شمران یکی اوست ،

و منهم شیخ الزاهد العارف المتقن حسین بن محمد بن احمد المعروف ببازیار

سالکی مرتاض و صاحب قدم بود و در فقر و تجرید مقامی مکین داشت : در اوائل مسافرت بسیار کرده و زیارت مکه معظمه مکرر دریافته ، خرقة تصوف از حضرت شیخ کبیر پوشیده و سالها در خدمت و صحبت او رسوخ قدم نموده . شیخ ابو شجاع در مشیخه ذکر کرده که شیخ مرشد ابو اسحق ابراهیم بن شهریار خرقة تصوف از او داشت ، و در کازرون بسن هفت سالگی شهریار پدر او او را بخدمت شیخ حسین آورد . چون سیمای ترقی در جبین او تفرس فرمود هم جلیس خودش کرد و با خودش بشیراز آورد . و بعضی در نقل چنین آورده اند که هنوز شیخ کبیر در حیات بود و شیخ مرشد را بحضرت برد و بصحبت مبارک شیخ مشرف گردانید . تاریخ وفاتش سنه احدی و تسعین و ثلثمائه بوده و در آستانه رباط شیخ کبیر مدفون گشت و مزار او از جمله مشهورات است و اکنون بقه برسر قبر او برآورده اند

قَالَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنِيفٍ عَلَيْهِ الرَّحْمَةُ : تصوف

الْحُسَيْنِ فِي مَسْحَانِهِ

و منهم الشيخ الكبير العالم المسند السالك المتقن الفضل بن
محمد يعرف بابي احمد كبير

شيخ انجمن توقير ، شيخ ابو محمد كبير ، صاحب و معاصر
شيخ ابى عبد الله حفيظ بوده و در مراسم خدمت و سبيل خادمي
خانقاه شيخ ثبوت قدم نموده و در تاريخ سنه سبع و سبعين و
ثلثمائه و فات يافت . قَالَ الشَّيْخُ عَلِيُّ الدَّيْلَمِيُّ صَاحِبُ الْمَشِيخَةِ رَأَيْتُ اَبَا
اَحْمَدَ عَلَيْهِ جِبَّةٌ صُوفٍ غَلِيظًا بِلَا سِرَاوِيلٍ خَمْسِينَ سَنَةً شِتَاءً وَ
صَيْفًا فِي الْبَرْدِ وَالْحَرِّ بِنَجَاهِ سَالِ زَمِسْتَانِ وَ تَابِسْتَانِ بِي سِرَاوِيلِ يَكُ
جِبَّةَ صُوفٍ مَرَقَعٍ بِسَرِّ بَرْدٍ ، كَمَا فِي رِوَايَاتِ جَامِعِهِ نَبُوشِيدِ
مَرَقَدِ مِيَارَكُشِ فِي جَوَارِ شَيْخِ كَبِيرِ بِسِ پَشْتِ اَوْ فِي اَنْدَرُونِ قَبْرِ
اَسْتِ . اَزْ اَنْ دُو قَبْرِ كَمَا مُتَّصِلُ بِقَبْرِ مَنْكُوحَةَ شَيْخِ اَسْتِ قَدْسِ سَرِّهِ
اَوَّلِينَ قَبْرِ اَوْسْتِ

و منهم الشيخ الزاهد الناسك الخادم السالك الحسن بن
علي المعروف بابي احمد صغير

از جمله خادمان صاحب قدم بود ، شب همه شب عبادت بسر
بردی و روز همه روز خدمت شيخ کردی . قَالَ خَدَمْتُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ
خَمْسًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً مَا مَعْنَا فِي الْبَيْتِ ثَلَاثٌ . ثَقُلَ اَسْتِ اَزْ اَبِي
اَحْمَدِ صَغِيرِ كَمَا يَكُ رَوْزِ اَزْ حَضْرَتِ شَيْخِ كَبِيرِ سَوْالِ كَرْدَنْدِ كَمَا
دَرُوشِي صَابِرِ كَمَا سَهْ شَبَانَه رَوْزِ بِجُوعِ وَ گَرَسَنَدِگِي بِسَرِّ بَرْدِ رَوْزِ
چهارم بقدر سد جوع بظلمت حضرت شيخ در شان او چه میفرماید

شیخ فرمود: **وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا مُكَدِّ شَحَاذٍ** ، فرمود آن نه درویش بود بلکه گدائی بی انصاف بود . مدت هفتاد سال در فقر و خدمت بسر برد و بتاریخ سنهٔ اربع و ثمانین و ثلثمائه وفات یافت و هم درجوار شیخ کبیر در پس پشت امیر احمد مدفون گشت و قبر مبارکش متصل بقبر او و هر دو قبر با قبر منکوحهٔ شیخ متصل است .

و منهم الشيخ العارف المحقق شيخ الشيوخ ابوالحسن سألة بن احمد بیضاوی

بشیخ الشیوخ اشتهار یافته ، فقیری سالک صاحب خیر بوده ، چهار نوبت سفر حجاز در یافته و مدتی در طرف هندوستان اقامت و بعد از مراجعت سبیل فقر و طریق تصوف اختیار کرده و در آخر حال شیخ کبیر قدس سره اوایل احوال او بوده . **قَالَ : رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي الْمَنَامِ فَقَبَلَ صَدْرِي وَانَارِي مِنْ خَلْفِي كَمَا أَرَى مِنْ أَمَامِي** ، یکشب بخواب دید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سینهٔ او را بوسیدی و از آنمدت دیدهٔ دلش چنان روشن گشت که در عالم ظاهر غایب و حاضر بر وی یکسان نمودی و جمله را بچشم سر میدیدی . تاریخ وفاتش در رمضان سنهٔ خمس عشر و اربعمائه بوده و در بیضا مدفون است در پشتهٔ زمینی که بتل بیضا معروف است و در آن عهد نوبت سلطنت در فارس بخسرو فیروز بن عضد الدوله بتفویض قادر بالله خلیفه منتهی گشته بود ، پیوسته متردد بخدمتش بودی و بهمت او مستظهر

و منهم الشيخ الزاهد المتورع صاحب الالهامات جامع الفضل
والتقوى ابو عبد الرحمن عبدالله بن جعفر الارزكاني

که در قدیم بفضل و کمال و علم نظیر نداشت ، و بزهد و تقوی در عهد خود یگانه بود ، اصل مبارکش از طرف خراسان بوده و بازرگان که در قدیم محلی بود انتشار و اشتها یافته و در شهر سنه اربعین و ثلثمائه بشیراز آمد و اقامت فرمود و آخر عهد در حومه شیراز مسکن ساخت بیرون دوازه شهر شیخ کبیر قدس سره مدتی تردد بخدمتش فرمود و هر روز از محلت درب حقیف متوجه میگشت ، و در علوم حدیث سبقی میخواند و از جمله استادان و شیوخ شیخ کبیریکی خدمتش بوده هم در شیراز در مقام مألوف وفات یافت و این زمان هم در آن جایگاه مدفون است و مزار مبارکش بازرگان مشهور گشته و اکنون از جمله قری الاعلی از رکان دهی معمور و مشهور است .

و منهم الشيخ الامام الاجل الزاهد اسوة الابدال ابو عبدالله

محمد بن عبد الرحمن المقاریضی

علمی وافر و فضلی زاهر و اعتقادی راسخ داشت و در طریق ورع و کمال دین پروری از اقران و اکفای قصب السبق ربود و از زمان مستهل صبی و طفولیت تا پیام کمال حال و اوان رجولیت بنظر تربیت و صحبت شیخ کبیر قدس سره پرورش یافته بود و در مسجد باهلین که مسکن مألوف او بود پیوسته وعظ فرمودی و خلق را بزهد و طاعت ترغیب و تخریض نمودی و مدتی در علم حدیث نبوی و ضبط شوارد اخبار مصطفوی بر طرز مشایخ سلف

مجهود بتقدیم رسانید و در آن عهد خاص در این فن مشارالیه و معتقد فیه طلاب گشته بود و بتاریخ سنه احدی عشر و اربعمائه بجوار حق پیوسته و هم در فضای آن مسجد مدفون است و تا غایت اتفاق بنای عمارتی در آن مسجد نیفتاده ، و آن مسجد بر کنار مقبره باهلیمان واقع است بر رهگذر درب کازرون و این ضعیف از پدر بزرگوار خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب **طَابَ ثَرَاهُ** استماع نمودم که از شیخ شیوخ قدوة العارفين نجیب - الملة و الدین علی بن بزغش علیه الرحمه که مقتدای ارباب سلوک بود روایت فرموده که در شان مزار مقدس شیخ ابی عبداللہ مقاریضی می گفت که قبر او در قضای حوائج خلق بمرتبه تریاک اکبر است بهر حاجت که متوجه گردند مقصود را در حال مترصد یابد بودن پدرم فرمود که بکرات در اینصورت امتحان کردم و به تجربه افتاد و آن معنی که اشاره بدان فرموده بود از روح مبارک او معاینه یافتم و عنقریب مقصود حاصل آمد ؛ **وَلَيْسَ ذَلِكَ مِنْ اَهْلِ اللّٰهِ بِمُسْتَكْرٍ** و دو فرزند نامدار از محمد بن عبد الرحمن باز ماند اول **ابو سعید عبد السلام** ، صحبت شیخ کبیر را در یافته قائم مقام پدر گشت . در علم و فضل یگانه وقت بود و در سنه اربع و عشرين و اربعمائه وفات یافت ، دوم **ابو الفتح بن محمد بن عبد الرحمن** ققیهی متدین بود و در علوم احادیث استحضاری نیک داشت و در فن اسرار تصوف و نکات میکشفه نظیر خود نداشت ، صحبت شیخ هرشد در یافته ، و مدتی با او مجاورت داشت .

و منهم الشيخ الامام العالم الارشد صاحب الحالات
الغريبه و المكاشفات العجيبه ابو عبد الله محمد بن
عبد الله بن عبيد الله المعروف بابا كويه

در فنون علوم متبحر بود و بکمالات فضلی متحلی ، باستجماع
خصال حمیده متخصص ، در ربیعان شباب و عنفوان عمر در شهر
بصره بخدمت ابی الحسن اشعری رسیده و در مجالس او بمشافهه
بحث کرده و موقع ارتضا و تحسین یافته . شیخ ابو سعید بن ابی -
الخیبر در نیشابور بصحبت او رسیده و ابو العباس نهاوندی را که
از خلفاء شیخ کبیر بوده در نهاوند دریافته و میان ایشان مناقشه
ها رفته در نکته های تصوف و طرز معارف . آخر الامر بوفور
فضل و کمال حال او اعتراف فرموده اند و بعضی بر آند که از
معاصران شیخ کبیر بوده و در مبادی حال صحبت او دریافته بعد
از آن طریق مسافرت اختیار کرده و چون مراجعت فرمود در
کوهی که صبوی شیراز افتاده اقامت کرد و هم آنجا وفات یافت و
مدفن او اکنون در شیراز مزاری معتبر است ، و بیابا کوهی مشهور
است . وفات ابو سعید بن ابی الخیر جمادی الاولی سنه اربعین
و اربعمائه بوده و وفات شیخ ابو عبد الله محمد باکویه سنه اثنتین و
و اربعین او ثلاث و اربعین و اربعمائه بوده .

و منهم الشيخ الامام الفاضل الزاهد کاشف الحقایق
منبع الدقایق ابو ذرعه عبد الوهاب بن محمد
بن ایوب الأردیلی

ظاهر و باطن را بعلم و عمل آراسته ، در زمان شیخ کبیر
قدس سزه بشیراز آمد و صحبت مبارک شیخ را دریافت و در جمع

شیراز وعظ فرمودی و مقبول القول بوده و عوام و خواص جمله معتقد او گشتند ، چنانکه کرامات ظاهر از او میدیدند و بدان متیقن بودند و هم در شیراز بتاریخ سنه خمس عشر و اربعمائه وفات یافت ، در سرگورستان باغ نو در بقعه که به ابی ذرعه اشتهار دارد مدفون است .

و منهم الشيخ الزاهد الورع ذوالواردات العجیبه

احمد بن حسین انساج

طریق تصوف و طرز زهد و کوشه نشینی جامه بود بر قدر او دوخته و شمعی در گلشن عبادتش بر افروخته ، همواره در معرض تعرض نفحات قدس فارغ البال و متمکن الحال بودی و درین چهار دیوار ارکانی و شش جهات استخوانی جز بنفحات واردات ربانی اعتماد نکردی و درین خرابه دنیا مدت العمر تکیه گاهی نساخت . شیخ کبیر ابو عبدالله بن الحفیف قدس سره در مبادی حال متردد خدمتش بودی و همواره از انقاس قدسی آثارش استمداد نمودی و بتاریخ سنه اربعین و ثلثمائه بجوار حق پیوسته و درجوار مشهدام کثوم مزار مبارکش مشهور و معروف است .

و منهم الشيخ الامام ابو شجاع الحسین بن منصور

در بدایت احوال از قابله اقبال و دایه افضال شیر توقیر مزیده و در مهد عهد برضاع جذبات قدسی پروریده ، در مضمار طریقت مرکب اجتهاد دوانیده و از اقران و اکفای گوی سبق ربوده ، از جمله معاصران و مصاحبان شیخ ابی عبد الله بن حفیف بوده و بتاریخ سنه احدی و خمسین و ثلثمائه وفات یافته ، در سر

مقبره حنیف در مزاری معروف بمزار شیخ منصور بن ابی علی
که حلیف و رفیق او بوده مدفون است .

و منهم الشیخ الامام المحقق العارف منصور بن

ابی علی علیه الرحمة

علی وار دنیای دنی راه طلاق بر گوشه چادر بسته بود
و صدیق صفت **اِدَّ خَرْتُ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ** سرمایه روزگار ساخته ،
همواره در دل عزیز اهل الله و سلاک عصر جاگیر آمده و در
دیده خدا بین اهل طریقت در آمده . ابو عبد الله بن حنیف
و نظراء او در آن عهد با او انسی عظیم داشتند و بتاریخ سنه
اربع و خمسین و ثلثمائه وفات یافت و در مزار مذکور مدفون است و
قبر او بقبر ابی شجاع متصل است .

طبقة دوم

در ذکر شیخ ابی اسحق ابراهیم بن شهریار و طایفه از
ائمه و مشایخ که معاصر او بودند

الشیخ المحقق والامام المدقق العارف المعروف الفاضل العطوف
الوائق بالوصول الناطق بالاصول المكرم الکریم ابواسحق

ابراهیم بن شهریار الکاظمی

سرباز سراندازان طریقت و سردار انجمن حقیقت، ابراهیم

غار، موسی طور انوار، ابواسحق بن شهریار

سقى مقابر قد ضمه تربته بواکر المزن رویها وایاه

وَدَامَ مَشَوَاهُ بِالرَّيْحَانِ مَكْتَفَاً مَكْحُولَةً بِلِقَاءِ اللَّهِ عَيْنَاهُ

مولد مبارکش از نُورِ دَکَا زَرُون ، پدرش شهریار در بدو حال مسلمان شد و مادرش بانویه نام داشت و دولت اسلام در یافته بود ، محبوب همه ملتی و مقبول همه فرقتی، چون ابراهیم بود در میان همه اولیاء ، برکات اقدام مبارکش باطراف و اصقاع جهان رسیده ، مشایخ عراق و حجاز و کرمان را دریافته ، شصت و چهار خاتقاه را اساس فرموده و هریکی را سفره مرتب داشته و بر سر آن شخصی گماشته بودی که بمصالح آن بقعه قیام نمودی و آن خواتق را جمله مرتب و معمور میداشتی ، بیست و چهار هزار شخص از گبر و یهود بدست او مسلمان گشتند ، همواره در جهان باطوایف گبران و لشکر کفار مبارزت میفرمود ازین معنی اورا شیخ غازی میخواندند . سن مبارکش بهفتاد و سه سال رسید و اکثر مشاهیر و فضلاء آن عصر بوجود مبارکش مفتخر بودند و بجناب مقدسش مباحثات مینمودند. و شیخ ابو سعید بن ابی الخیر با او معاصر بود و میان ایشان مکاتبات رفته . و در آن عصر سلطنت و ایالت مملکت فارس بعد از واقعه با کالتجار و انقضاء مملکت خسرو فیروز بن عضد الدوله بخلف نامدار او سلطان الدوله فنا خسرو بن خسرو فیروز قرار گرفته بود و تاریخ وفاتش ذی قعدة سنه ست و عشرین و اربعمائه و مزار مبارکش چون قبله اهل اقبال مقبل لب طلب جهانیان افتاده و همچون کعبه معظمه در عجم مطاف اسلامیان آمده .

و من جمله الشیوخ الذین ادرکوا صحبة الشیخ الامام الحبر الهمام

منبع الفضائل کاشف الحقایق هادی الطرایق الشیخ ابواسحق ابراهیم بن علی بن یوسف الفیروز آبادی رحمة الله علیه
 فهو الامام الواحد الفرد العلم تاج الفقهاء، وسراج الادباء، واسطه عقد فضل و تقطه پرگار علوم بود؛ طراز آستین تمکین، و درّی برج تقوی، مراسم علوم و معارف و معالم شرعیات نبوی را احیاء فرمود، که جان علماء سلف بدان بنازیده، و شرع مطهر بدو مباهات نموده و هنوز دست از آستین بلوغ بدر نکرده بود که جوامع علوم شرعی و دینی او را حاصل گشته؛ چهل و چهارپاره کتاب تصنیف داشت در فنون علوم و کتاب مذهب فقه چهار مجلد از مصنفات اوست. و در اوائل حال چون عزیمت سفر بغداد جزم فرمود استجازه از حضرت شیخ مرشد ابواسحق کازرونی کرده و التماس همت و دعائی از حضرتش فرموده؛ نقل است که در شان او این دعا فرمود: **اللّٰهُمَّ فَضِّلْهُ فِي الدِّينِ وَ اجْعَلْهُ اِمَامَ الْمُسْلِمِيْنَ** و در بغداد مفتی و مدرس گشت و امور شرعیات آنجا موقوف بر رأی او بود، او را ابو اسحق شیرازی می گفتند و در ایام خلافت المقتدی بامر الله تا با او بیعت نکرد و رخصت نداد امر خلافت بر او استمرار نیافت و در تاریخ سنه تسع و سبعین و اربعمائه و فات یافت و در مدینه السلام بغداد نزدیک امام الحرمین مدفون است بمزار مشهور که قریب درب خلیج است.

و منهم الامام الفاضل التحریر امام المجتهدین ابو طاهر

محمد بن عبد الله بن الحسين الفزاری

قاضی قضاة فارس بود، متکلم در فنون علوم و در مبادی حال

مسافرت حجاز و عراق فرمود و در چهار مذهب فتوی دادی
مدت پنجاه سال در شیراز حکم شرع مصطفوی موافق و مطابق
شریعت بتقدیم میرسانید ؛ وَ نُقِلَ أَنَّهُ مَا قَامَ خَصْمَانِ مِنْ مَجْلِسِهِ
إِلَّا بِالرِّضَا . توفی سنه اثنین و تسعین و اربعمائه .

و منهم الشيخ الامام الموحّد والعالم المتفرد ابو حیان علی بن
محمد التوحیدی البغدادی

امام مجتهد بود جامع علوم و معارف ، و در طرز مکاشفات نظیر
نداشت ، کتاب البصائر فی الذخائر از جمله تصانیف اوست و در
طریق توحید زبانی خاص داشت و پیوسته در بحث و قانون مجادلت
بلغاء عهد و فصحاء زمان را الزام و اسکات فرمودی و در تاریخ سنه
اربع عشر و اربعمائه وفات یافت .

نقل است که شیخ ابو الحسن بن احمد سالبه که شیخ شیوخ

عصر بود ابو حیان را در خواب دید پرسید مَا فَعَلَ اللَّهُ بِكَ ، قَالَ
غَفَرَ اللَّهُ لِي عَلِيٌّ رَغِمَكَ ، روز دیگر باصحاب گفت تا او را بشیران برند
چون محفّه او را بشیراز آوردند بر سر قبر ابو حیان حاضر گشت
و بر او نماز گزارد و اشارت فرمود تا الوحی بساختند و بر سر آن
قبر نوشتند : هَذَا قَبْرُ أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ وَ بَرَسْرَ قَبْرِهِ وَ نَهَادَنْدُ ، شیخ
ابو شجاع المقاریضی در کتاب مشیخه بدین نوع ذکر فرموده اما
این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین ابو الخیر بن
حسن بن مودود المشتهر بزرکوب شنیدم که ابو حیان التوحیدی
البغدادی بر درب حقیف بر مقبره که بر قبلی مزار شیخ کبیر افتاده

مدفون است ، چون تتبع کردم لوحی دیدم بر آن نوشته که هَذَا قَبْرُ
أَبِي حَيَّانِ التَّوْحِيدِيِّ تُوْفِيَ سَنَةَ سِتِينَ وَثَلَاثَمِائَةٍ

و منهم الشيخ العالم المتكلم والامام المتفرد المتبحر

ابومحمد بن الحسين بن علی بن هشام الخبری

عالمی متورع بود و در فنون علوم بسی نظیر و مشارالیه ، چند
پاره کتاب تصنیف کرده و کتاب عیون التفسیر از جمله مصنفات
اوست و منصب و عظمی و تذکیر در جامع شیراز بوی اختصاص داشت
و برادرش شیخ ابوبکر الخبری بعد از او قائم مقام او گشت و پسر او
ابوالقاسم بن ابی محمد بر لشکر اسلام حکم داشت و منصب امارت
جوق غازیان باو اختصاص یافته بود و در تحت ایالت او بودند و
ابوسعید برادرش بعد از او قائم مقام عم و پدر گشت. توفی ابومحمد
الحسن بن الحسین سنة ست و عشرين و اربعمائه و در محلت بال رود
بمزاری که بجزری اشتهار دارد مدفون است .

و منهم الشيخ الامام المفرد المتسك المحدث ابوبکر

احمد بن محمد بن سلمه رحمه الله

شخصی کریم ، سویداء قلب طریقت و سوداء عین حقیقت
بود ، جامه عصمتش گوئی در کار گاه طهارت بافته بودند، نگین
تمکینش نقش ولایت داشت ، شیخ کبیر را در یافته بود و از بدو
حال و عنفوان صبی با شیخ ابی عبدالله مقاریضی طریقه اخوتی و
صحبتی آگنده داشت ، عمرش بصد سال رسید ، هفتاد سال در
رباط مقاریضی اقامت کرد که از طرز معارف و طریق تصوف اصلا

انحراف نمود ، با امام وقت ابو طاهر محمد فرزای که قاضی قضاة آن عهد بود محبتی عظیم حاصل داشت و با وجود فضل و کمال علم و محل اجتهاد و حکومت بخدمتش متردد بودی و استماع کلمات و معارف از وی میفرمودی و بتاریخ سنه سبع و اربعین و اربعمائه وفات یافت و در رباط مقاریضی مدفون گشت .



فصل

در ذکر شیخ ابوالقاسم عبدان و شیخ ابی عبدالله الحریصی
و نظراء ایشان

الشیخ الامام القدوة المحدث سید المتکلمین اسوة المحدثین
ابوالقاسم الحسین بن محمد بن عمر بن عبدان

واسطه عقد فضل و ساقیه دریای طریقت و قطه پرگرفتوت بود؛ مراسم
طریق تصوف را بنوعی احیاء فرمود که سجاده طریقت بدو مباهات نمود،
در جامع شیراز مجلس قرائت و املاء احادیث باو اختصاص گرفت
و احياناً بر سر منبر و عظم فرمودی، مدتی در مبادی حال مجاورت
حرم کعبه فرموده بود، قریب ده سال امامت آنجا کرده و در تاریخ سنه
تسع و ثلثین و اربعمائه وفات یافت. و در آن روز که شیخ ابوالقاسم
وفات کرده بود باکالنجار که از سلاطین دیالمه بود بحسن اعتقاد
و کمال معدلت در آن عهد بر سر آمده بود، فرمود که: ذَهَبَ مِنْ
دَوْلَتِنَا بَرَكَةٌ، سال دیگر باکالنجار وفات یافت.

الشیخ الامام جریدة العلم و بحر المعرفة فارس القرآن

صاحب البرهان ابو عبدالله احمد بن علی المقرئ الحریصی

تا بوده نهال فضل و آزاد مردی گشته، و عقیلی نژاد روح را مدتی
در میدان حقیقت رام ساخته، همواره خاطر تیزپوشش بطبع گوهر
زای مجلس ارباب طریقت را پر گهر کردی، از روایات عالیه او
در احادیث بنوی کران و دامان مستظرفان پر از شکر گشتی، اصلش
از شهر نیشابور بود و شیراز را بمقدم شریف مشرف گردانید و تاهل

ساخت ، روایت احادیث و کتب تصوف از ابی عبدالرحمن السلمی داشت و ابو نصر سرائی امام عهد و یگانه زمان از جمله تلامذه او بود و از حضرت او روایت احادیث میفرمود و در شهورسنه اربع واربعمانه هم در شیراز وفات یافت و در محله دزوق بر براط مشهور بمشهد حریمی مدفون است.

و منهم الشيخ الزاهد العارف بحر المعارف اس الحقایق

ابوبکر هبة الله بن الحسن المعروف بالعلاف

یگانه عهد و مشارالیه زمان بوده ، همچون خرد پیش دان و پیش بین بود ، نظر گاه کمالش چون آینه علم یقین عکس انداز گشته ، گردون پشت دو تا کردی تا آستین و آستانه او را بوسه دادی و دولت دل را باو یکتا داشتی تا مراد از او در کنار نهادی .

رِضَاهُ يَصْرِفُ عَمَّنْ يَسْتَجِيرُ بِهِ صَرَفَ الزَّمَانَ إِذَا مَا نَابَهُ صَرَفًا

و در شهور سنه ثمانین واربعمانه وفات یافته ، قبر مبارکش معروف و مشهور بر درب اصطخر بمزار شیخ حسن کیا اشتها دارد و این زمان از فواضل عارفه عمیمه صاحب اعظم ، دستور اعدل اکرم ، ولی الایادی و النعم ، والی خطه الجود والکرم ، مفیض الخیرات ، مؤسس مبانی المبرات ، مههد قواعد الحسنات ، حاجی قوام الدوله والدین اعز الله انصاره بر سر قبر مبارکش قبه عالی بر آورده اند و طاق و رواقی بر کشیده اند چنانچه امروز مهبط رحال آمال زمره طالبان جهان افتاده و طبقات مشایخ و ائمه و سادات و علما و هنر مندان هر یکی را علی قدر هم و حقهم در آن بقعه مدخلی بدید فرمود و رسمی و جهتی معین کرده و از

جملة آثار آن جناب در شهر شیراز یکی آن عمادت است.

المقدمة الثالثة

في ذكر الشيخ الامام المحقق هادي الطباطبائي

المطابقي ابو شجاع محمد بن سديدان المقاريضي ونظره

الشيخ العالم الكامل الرباني ، بحر المعارف والنعاني ، المحقق المدقق شيخ الشيوخ الزمان ، كهف الاوتاد ، سيد الاولياء ابو شجاع المقاريضي قدس سره ، تاج تبارك ارباب تعرف ، سابقه بحر تصوف ، درج تهوي ، دني بروج معني ، در طرز معارف وشيوة تحقيق نظير خود نداشت ؛ و در فنون علم مستحضر بوده ، از تصانيف او امروز چند باره كتاب معتبر مشهور و متداول است از جمله كتاب شرحه مقاريضي كه موشح و مشحون بذكر افاضل و مشايخ و ائمه است در سه طبقه جمع فرموده و اكنون ترجمان و معرفت قوي است ، بتاريخ سینه تيسم و خصمانه روح مباركش در مكمن عليلن نزول فرمود و در بطنه مقاريضي مدفون است .

و منهم الشيخ المحقق و الميرزا الملقب سراج الدين

محمود قدس سره ابن شيخ الشيوخ خليفة عبد السلام

بن شيخ الشيوخ احمد بن علي قدس سره

مقتدای جهانيان و اسوه عرفا و مشايخ دوران بود ، در كشف حقايق و نكات توحيد رباني شاي و پاي عجب دلشت ، صدر ارباب عرفان شيخ روز جهان قدس سره بلا حود دوام شهرت و كمال حال خرقه ازو داشت ، و رموز توحيد و حقايق تفريد از معارف او استخراج فرموده ، و در عهد ولايت او ايالت و ساطنت شهرت با تائبك سقرا

اختصاص داشت ، و بتاريخ سنه اثني و ستين و خمسمائه بجوار حق
بيوست ، و خلف نامدارش شيخ عالم قطب الدين احمد قائم مقام گشت .

و منهم الشيخ العارف الكامل كهف الاثمه المتورعين

قطب العارفين الكاملين ملاذالاسلام و المسلمين العالم

اللييب و الامام الخطيب اوحد المحدثين ابوالمبارك

عبد العزيز بن محمد بن منصور بن ابراهيم

يگانه عصر و مقتداي جهان بود . قطرات فوائد بحر علوم او در
اصداق سينه طلاب درهاي شب افروز بنهاده ، سحاب فضالش حوصله
طبع سلاك را پر غرر و درساخته ، خطابت و امامت مسجد جامع شيراز
بجانب آن جناب فضل مآب اختصاص داشت ، هر روز در جامع - شيراز
ازائمه و فضلا و اعيان مملكت حاضر ميگشتند ، و احاديث نبوي از
خدمتش استماع ميفرمودند ، و بتاريخ سنه تسع و خمسين و خمسمائه
وفات يافت ، و در در سلم مدفون است ، و در آن عهد اتابك زنكي
بن مودود و برادر زاده او اتابك سنقر پادشاه بود .

و منهم الشيخ الامام العالم ابو شجاع المبارك بن محمد بن

المبارك يعرف بياغ و بستان رحمه الله

از جمله مشاهير فضلاء و ائمه عصر بود و در علوم و حديث و معرفت
اسانيد در عصر خود نظير نداشت ؛ امام شيخ كريم الدين ابى الميمون
رشيد شاشي از جمله تلامذه او بود ، و روايت حديث از حضرت
او ميفرمود و او صحبت شيخ ابى شجاع محمد بن سعدان المقاريضي
رحمه الله يافته بود ، و از خدمت او اجازت حاصل کرده بود ، و بتاريخ
سنه ثمان و ثمانين و خمسمائه وفات يافت .

و منهم القاضي ابو منصور عبدالرحيم بن محمد بن يحيى

القاضی الشرای رحمة الله

در شیراز بفضل و تقوی نظیر خود نداشت ، و در فن علوم سیمای احادیث نبوی تصنیفات معتبر دارد : کتاب تبیین فی علوم الدین که از مصنفات شیخ ابی عبدالله الحریصی است ، روایت از مصنف میفرمود ، نیره قاضی شرای بود ، و حکم قضاء ممالک فارس از پدر وجد بتوارث باو رسیده ، و بشهور سنه سبع و ثلاثین و خمسمائه بجوار حق پیوست ، و در جوار اجداد خود مدفون است .

و منهم الشیخ الامام الزاهد کشف الائمة المتورعین عبدالرحمن

بن محمد سعید الاقلیدی

از جمله زهاد عصر و صاحب مکاشفات زمان بوده و در علوم ظاهر روزگاری سعی فرموده ، همواره عزلت و انزوا اختیار داشت ، و بتاریخ سنه سبع و ستین و خمسمائه وفات یافته ، و بدر سلم احمد بن الحسین هم در اندرون مزار مبارک مدفون است .

و منهم الشیخ الامام ابوطاهر محمد بن ابی نصر الشیرازی

رحمة الله

از جمله مشایخ شیراز بفضل و تقوی بر سر آمده بود و بتاریخ سنه ثلاث و خمسين و خمسمائه وفات یافته و بدر سلم بطرف اعالی قبر شیخ سلم مدفون است .

و منهم الشیخ الامام المفتی شیخ الاسلام قطب الدین

ابو محمد عبدالله بن علی بن الحسین المکی

شیخ شیوخ فارس و مقتدای قوم بود ، و در طرز معارف و طریق

توحید و نکته گراری یاقی عجمی داشت ، در طور حقایق و اثبات
 حقیقات برهانی بکمال حینمونی ، توجه مشایخ و اولیای شیراز و اعیان
 آن محفلت بوجود او مستظلم بودند ، و در میان قوم بشیخ الاسلام
 اشهر داشت ، و در عصر او از مشایخ اطراف سلطان العسکریین
 هندی احمد کبیر قدس سره در معبدیه و شیخ ضیاء الدین ابونجیب
 سهروردی و عبدالقادر جیلوی در بغداد به خدمت او عواضتی داشتند ،
 غایبانه با یکدیگر محبتی مینمودند و در شهر سنه اثنین و ستین
 و خمسمانه بجوار حق بیوسته و مزار مبارکش بکوجه ساخته و در
 در محط کج پزان مشهور است بدرجه شیخ الاسلام

و منهم الشیخان المقدمان قدوة الطالین مرشد المالکین
 حسام الدین محمد بن عبدالله و شهاب الدین روز بهان
 از اولاد نامدار شیخ الاسلام مذکور هر دو بر سر آمده بودند ،
 و بعد از او قائم مقام گشتند ، و هر یک پیشوای جهانی بودند ، و بشهر
 سنه ثمانین و خمسمانه در گذشتند ، در جوار پدر بزرگوار بمزار معروف
 بشیخ الاسلام مدفونند .

الطبقة الرابعة

فی ذکر الشیخ العالم العارف روز بهان بن ابی نصر والذین
 فی عصره

شیخ شیوخ الزمان سید جلساء الرحمن شطاح فارس میدان
 ابو محمد روز بهان بن ابی نصر البقلی قدس سره
 مقتدای ارباب طریقت و پیشوای اصحاب حقیقت بود ، در فنون
 علوم نظیر نداشت و تصانیف او آنچه مشهور و متداول است و
 باصطفا و الخطار معالک اسلام انتشار یافته قریب سی پاره است .

که حد خاطر عرفا و اهل الله آنرا واقع پس باره است . . .
 و عجایب حالات او از آن برتر است که در شرح شطری از آن
 شروع توان نمودن ، و از مشایخ عظام که شرف صحبت مبارک او
 یافته بودند شیخ علی لالا و شیخ بهاءالدین اسعد یزنی و شیخ
 مبارک کمهری و شیخ ابوالقاسم حلوی جمله صحبت مبارک او استسعاد
 یافته بودند ، و اثابك سعد زنگی و اثابك ابوبکر بن سعد که
 در آن عصر سلطنت و ایالت مملکت فارس اختصاص داشتند ،
 بمحاورت و معاصرت آن حضرت مستبشر و مفتخر بودند . سن
 مبارکش بهشتاد و اند سال رسید ، و در شهر سنه ست و ستمائه
 روح مقدسش نزول بفردوس اعلی کرد و خاک پاکش امروزه قبل
 لب زوار جهان ، و قبله گاه عاشقان روی زمین و سلاک زمان است .

و من الشیوخ الذین وسموفی عصره بحلیه الولاية شیخ
 الاسلام السعید عز الدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود المشهور
 بزركوب الشیرازی

جناب قدس انارش مقبل اصحاب حاجات و معول ارباب مهمات
 بود ، غریبان را همچون پدر مهربانی کردی و خستگان را بجای
 دارو و درمان مرهم بودی ، جدار معین الدین محمود که از اشراف
 و اعیان دارالملک اصفهان بود بتاریخ سنه اربع و خمسين و خمسه
 در طریق مسافرتش با حضرت سلطان العارفين سیدی احمد کبیر
 قدس سره اتفاق مصاحبتی افتاد ، مدتی ملازمت آن حضرت کرده
 روی انه قال واللّه کانی ابي من صلب اخي معین الدین

وَلَدًا صَالِحًا يَتَّبِعُ آثِرِي وَيَكُونُ خَلِيفَتِي فِي الْعَجْمِ بَعْدِي يَخْدُمُ الْفُقَرَاءَ
وَيَجْلِسُ مَعَهُمْ وَچون در تاریخ سنه اثنین و ستین و خمسمائه شیخ شیوخ
مذکور مولود گشت، مخایل رشد و آثار نجات در سیماء او مشاهدت
افتاد، اکثر و اغلب اصحاب قلوب فرمودند که خلیفه که سیدی احمد
از غیب نشان باز داده که در عجم مولود خواهد گشت، بیشک
این فرزند مبارک است، و آثار بهروزی بکمال استعداد یوما
فیوما در احوال او ترقی و تضاعف می پذیرفت. بعد از وفات
معین الدین محمود بدراوخواجه ابوالفضل محمد بن معین الدین
بتاریخ سنه سبع و سبعین و خمسمائه او را بشیر از آورد، و عهد سلطنت
اتابک سعد بود، بنا بر آنچه تعلق قرابتی با شیخ روزبهان بن ابی نصر
قدس سرّه داشت، خواست که بآن قرابت قربتی مغوی دیگر
منضم گرداند، لاجرم تنی جسدانی که در اصل بود، خواست که
بملوحت روحانی ملاصق شود، او را برگرفت و حضرت شیخ
برد و تصه معین الدین پدرش و بشارتی که سلطان العارفین
سیدی احمد کبیر فرموده بود عرضه داشت، شیخ قدس سرّه
چون سیمای ولایت در ناصیه او تفرّس فرمود، دست محبت در
حجره دل شیخ رخت یگانگی بنهاد، و در ولایت جان سکه ولایت
بنام او زدن گرفت، و بر فور این دو بیت انشاء فرمود
جانا بر ما خوی نکوت آوردست یا آن کرم فرشته خوت آوردست
نیک آمده که آفرین بر قدمت اینجانه تو آمدی که اوت آوردست
تعویذ محبتش بر بازوی بست، و در پهلوی خودش نشاندمطارات

انوار ملکوتی ؛ و عکس تجلیات لاهوتی از جمال حال و
چهره نورپاش او دمبدم در دیده دل روزبهان عکس انداز میگشت

قَالَ مَرَحَبًا بِكَ وَ بِأَمثَالِكَ

چون تو نمودی جمال عشق بتان شد هوس

رو که از این دلبران کار تو داری و بس

بیا که ما را کاسی دیگرگون دادند ، و اساسی دگرگون
نهادند ، بیا که ما با تو یک پیرهن و یک پوست گشتم فَنَحْنُ رُوحَانِ

حَدَّثَنَا بَدَفًا

در دیده و دل نشستی و جای گرفت و اندوه توام ز فرق تاپای گرفت

فی الجملة صورت محبت او در حجر الاسود سینه منقوش ساخت ،

و سورت عشق او را در پیکر جان مر کوز گردانید . سی

سال مجاور شیخ گشت ، و از جمله کلمات شیخ روزبهان قدس سره

که در حق شیخ فرمود یکی آن است که در وقت مطارحات انوار

قدس ذات لم یزل بمجاهدت زیادت از سیصد بار در جمال چهره

هودود شهود تجلی ذات جل جلاله معاینه یافته ام ، بعد از وفات

شیخ روزبهان نوبت اول چون بعزیمت سفر حجاز توجه فرمود

ازرا بخدمت شیخ الشیوخ اوحد الدین کرمانی و شیخ رکن الدین

سنجانی مراققت و مواخاتی عظیم دست داد . کزت دوم در بغداد

حضرت شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی با کرام شوای او مجهود

مبدول فرمود و بر مضمون حَقُّ الْقَادِمِ انْ یُزَارَ تَجْشَمَ نِمُود ، و بعد از

مراجعت بشیراز ایالت و سلطنت از آل سلغور منتهی باتابک ابویکرین

سعاد گشته بود . بیوسته چنانچه متردد بودی ، و بمعلمت حضرت او
مفتخر ، و در آخر عهد امام حقوق تربیت و انظار عنایت شیخ
روزبهان قدس سره بتازگی با شیخ الاسلام صدر الملة و الدین
روزبهان ثانی علیه الرحمه وصلت فرمود و دختر خود را بوی داد
و هفت فرزند شایسته که همچون هفت سیاره در آسمان ولایت و فلک
بزرگواری تابان بودند در وجود آمدند و بعد از آنکه سن
صد و یکسال رسید ، در شهر سنه ثلاث و ستین و ستمانه وفات
یافت ، و در خانقاه معروف که محط رحال مسافران ، و مستانس
قدیم صوفیان ، و منتهی اقدام صدیقان است مدفون گشت .

و منهم الشیخ امام المذهبین نجم الدین عبدالرحمن بن ابی بکر المعروف

بأین الصالح الیضای

شیخ شیوخ عهد و مفتی زمان بود ، در شریعات و مسائل دینی
بهر دو مذهب استحضار داشت و فتوی دادی ، و در علوم الحدیث
نبوی و ضبط المال و مسایند در آن عهد مشارالیه بوده ، و اغلب و
اکثر ائمه و اطلم شیوخ از اطراف با جازات و اسانید حضرت او
افتخار فرمودندی و استظهار نمودندی ، روایت حدیث از حدیث
بیهودوسی ظنی میفرمود و اکثر الحدیثی که در کتاب اکثر ظنی
ایراد یافته بنفشه اخبار و النقاد از اوست ، و این نیز منجبی است
که بر سزید فضل و کمال مرتبت آن بزرگ دلائل دارد ، و در
شهر سنه ثلاث هجر و ستمانه و ثلاث یافت ، و اولاد نامدارش شیخ
عقاب الدین ابی بکر و سوزن الدین محمد هر یک علامه عالی بودند
شیخ شیوخ اهل الدین ابی بکر قریب ده سال مجاورت کعبه مطهره

فرمود، و بعد از تحصیل علوم و کمالات بشیر از آمد، و در رمضان سنه ثمان و اربعین و ستمانه وفات یافته، در مزاریکه قبلی مسجد عتیق شیراز افتاده در محلت سراجان مدفون است، و اولاد نامدار او امروز بر سر سجاده تقوی خاقانه را بوجود مبارک معبور میدارند، و شیخ موفق الدین محمد برادرش مجاور مسجد عتیق شیراز بودی، و بتاریخ سنه ست و نلثین و ستمانه بجوار حق پیوست و در جوار پدر بزرگوار بدرسلم مدفون است.

و منهم الشیخ الامام العالم صفی الدین عثمان الکرمانی

اورع علما و ائمه عصر بود، کسوت ورع و لباس تقشف بر قامت استقامت او طراز صبغة الله داشت، و دست تصرف غالیه تکلف بردیبا چنچهره وجود نکشیده، در فنون علوم بهره مند بوده، و در علوم احادیث و امالی نظیر نداشت. کتاب گنزخفی که در علم آداب و احوال سیر بنی و صحابه و تابعین مشحون گشته و در این اقطار مشهور و مستداول است از مصنفات اوست، و از غایت اعتقادی که اشراف و ائمه عصر را با جناب تقوی شعار آن حضرت بود، مطالعه و قراءت و استظهاره و استساخ آن مزید رغبت می نمود، و بتاریخ سنه اثنی و نلثین و ستمانه بجوار حق پیوسته و در مصلی شیراز بمزار مشهور مدفون است.

و منهم الشیخ شمس الدین محمد بن صفی علیه الرحمه

خلف صدق شیخ صفی الدین عثمان از کبار ائمه و مشایخ شیراز بوده، اصل مبارکش از کرمان بود، و مولد و محدث شیراز، صاحب حدیث و تفسیر، و در علوم تصوف و نکات توحیدی نظیر، در علم

اسانید و روایات حدیث خصوصیتی داشت ، و در طرز مکاشفه با آن علوم منضم گشته ، چنانکه مشهور است در تفرد احوال آن جناب که هر آنزمان که در اسناد حدیثی از احادیث نبوی شبهتی باز دید میگشت ، روح پاک مصطفوی حال بر او کشف میشد ، اشارت صدق و صحت آن حدیث یا بکذب آن و تدلیس میفرمودی ، و در شهر سنه اثنین و اربعین و ستمانه وفات یافت ، و قبر مبارکش پیش روی پدر بزرگوار او شیخ صفی الدین عثمان است بمصلی در مزار مذکور .

و منهم الشیخ الامام العلامة فریدالدین روز بهان النسوی قدس سره علامه جهان و سرآمد مشایخ و وعاظ زمان بود ، و در فن تصوف و تذکیر و دقائق حدیث و تفسیر نادره دهر و علامه عصر بود ، نفس شریفش نقش تخته عبارت تازی و حجازی گشته ، اسباب طریقت و آداب حقیقت فراهم آورده ، و بساط ترفع از مکمن شعری برتر افکنده ، بمراتب و مراسم علوم شرعی دستگامی حاصل فرموده ، و بوظایف و مراسم و معارف و حقایق قدسی استظهاری آورده ، و منصب و عظمت و تذکیر و افادت و تحقیق در جامع عتیق بجانب رفیم او اختصاص داشت ، و دیگری با او مساهم و مشارک نبود ، و بشهر سنه ثمان عشر و ستمانه وفات یافت و قبر مبارکش در مصلی شیراز قریب حظیره **خواجه شمس الدین صفی** است .

و منهم الشیخ الامام العالم عزالدین محمد بن فریدالدین روزبهان در کمال علم و عمل بی نظیر و فرزانه بود ، و بعد از وفات **خواجه**

فریدالدین ماضی قائم مقام گشت ، و منصب وعظ بجامع عتیق و افادت و تذکیر و تحقیق بعد از پدر تعلق باو گرفت ، مدت یازده سال بعد از پدر بزیست ، و در سنه تسع و عشرين و ستمائه بجوار رحمت حق پیوست ، و در جوار پدر بزرگوار در حظیره که منسوب است بایشان مدفون است .

و منهم الشيخ الامام العابد الناسك المتورع المتقى قطب الدين
مبارك كمهری قدس سره

مشهور آفاق و مشارالیه بکمال احوال و علو مقامات بوده ، و معالی قدر و رفعت درجات آن یگانه از شرح و بسط مستغنی است ، و مشهور است که در مبادی حال در کوه رحمت که قریب بقصبه فاروق است در مقام سکر و تدلّه برو جذبہ چنان رسید که مدتی دهن و از سراسیمه متحیر بازماند ، چنانکه منج در دهان او آشیانه ساخت بعد از چهل سال چون بتسکین و اقامت درجه استقامت یافت ، اورا حواله بقصبه کمهر فرمودند ، بناء خاتقاه مبارک فرمود ، و طریق خدمت اختیار کرد ، و در تاریخ سنه سبع و ستمائه بجوار حق پیوست و در کمهر بخاتقاه مشهور و معروف مدفون است ، و شیخ الشیوخ سراج الدین عمر مبارکی که جداین اخلاف نامدار بوده خادم او بود ، و بعد از وفات شیخ متولی و شیخ خاتقاه گشت ، و در شهر سنه احدی و سبعین و ستمائه بجوار حق پیوست .

و منهم الشيخ الشیوخ مفتی الامه مقتدی الائمه معین الملة و الدین
ابوذر محمد بن جنید بن روزبه الکنکی
مفتی جهان و مجتهد عهد و زمان بوده ، اخلاف نامدار او شیخ

الشیوخ روح الدین عبدالرئیب واسوة الامه شرف الدین عبدالتمهین
در کمال منصب و علو مقام از اکفایه و اقران بر سر آمده بودند ،
و منصب شیخ شیوخ فی فارس در آن عهد بجانب رفیع الشان او اختصاص
داشت ، و قد توفی فی شهور سنه ثلث و خمسين و ستمائه . مرقد مبارکش
در جوار مزار شیخ کبیر بخانقاه مشهور و معروف است .

و منهم الامام العالم الادیب المحدث المفسر سعد الدین محمود
بن محمد بن الحسین یعرف بادیب صالحانی

صالحان محلی از محلات اصفهان است ، از جمله تلامذه ابو موسی مدنی
بوده ، و در فنون علوم تصنیف داشت ، بشیر از آمد و در محلت مدرس
خانه بنا کرد و در شهور سنه اثنی عشر و ستمائه بجوار حق پیوست ؛
اولاد نامدار او الفضل الدین محمد بن محمود و یحیی بن محمود و
عماد الدین حسین بن محمود ؛ اما یحیی از کبار ائمه و مشایخ
عهد بوده ، او را وجد و حالاتی غریب دست داده ، و در شهر شیراز
مقامی رفیع و قبولی عظیم بگرفت ، نزدیک خانه پدر مسجدی بزرگ
بنا فرمود که ای زمان بمسجد یحیی اشتها دارد ، و چنان رفتی
و اشتها بی یافت که محسود ائمه و اعظم شیراز گشت ، و در تاریخ
سنه ثلاث و عشرين و ستمائه وفات یافت ، و در جوار مسجد بمقبره
که پدر و برادرانش مدفونند مدفون است ؛ اکنون او را مضاف مسجد
ساخته اند ، و برادر زاده شیخ یحیی امام علم خواجه سعید الدین
محمود بن عماد الدین حسین بن محمود الصالحانی از جمله اکابر
ائمه زمان بود ، و مقبول خواص و عوام شیراز . بشمار فضل و تقوی
عجاب مبارک آراسته داشته ، مدتی بر رسم خطابت در آن مسجد مواظبت

فرمود ، ائمه و افاضل با اعتقاد و رغبت اتباع و استماع میفرمودند ، و در ربیع الاول سنه سبعمائنه بجوار حق رسیده ، هم بان مزار در جوار جد نامدار خود مدفون است .

ومنهم الامام العالم الارشد ارشد الدین علی بن محمد التیریزی مقتدای ائمه و مشایخ عصر بود ، در فنون علوم سیما حدیث و تفسیر نظیر خود نداشت ، روایت احادیث و مسانید محیی السنه جمله از امام ائمه جهان عماد الدین ابوالمقایل نورالدین الدیلمی علیه الرحمه میفرمود ، و مشاهیر مشایخ و ائمه فارس استفاده از خدمت او کرده اند ، و روایت احادیث از آن حضرت معتبر دانسته و بدان مفتخر بوده اند ، و از تصانیف او آنچه مشهور و معتبر است چند باره کتاب در فنون علم متداول است ، از جمله کتاب مجمع البحرین در حقایق تفسیر بده مجلد ساخته ؛ و منقول است که چهار سال در مناره مسجد عتیق اعتکاف فرمود ، و در زمان اعتکاف کتابهای پرفوائد قمی تصنیف کرد ، و در آن عهد شیخ شیوخ شیراز شیخ روزبهان و قاضی قضاة فارس سراج الدین مکرم فالی مقتدای عرفا و سلاک وقت عزالدین مودود زرکوب و خان او ابوالفضل محمد بن مودود زرکوب که فارس میدان ادبیات بوده ، و مصنف کتب حلیة العارفین فی التوفیق بین العقل والدین است و مقدم و مفتی ملک معین الملک والدین ابوذر جمله از تلامذه حضرت او بودند ، و امام و خطیب مسجد جامع عتیق شیراز بودند نسخه خطب گراء و منشآت فارسی او در اقطاب و اصقاع جهان منتشر گردیده ، بتاریخ یوم الاربعاء ثلث والعشرون

شعبان سنه اربع و ستمائه بجوار رحمت حق پیوست و قبر مبارکش در مصلى شیراز است .

و منهم العالم العلامة عمادالدین ابوظاهر عبدالسلام بن ابی ریح صاحب اسانید و روایات بود ، روز نامه فضل و جریده تصانیف بالقباب مبارک او در اقطار موشح گشته ، و در مدینه السلام بغداد مدتی اقامت فرمود ، و بصحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین عمر سهروردی مشرف گشته ، اسانید و روایات عالیة او در جرائد ائمه فضاء عصر سیمامشایخ و اصحاب حدیث محروسه شیراز مبنی و منبى بر فضل شایع و علم زاخر آن یگانه است .

تَلَا فِي أَيَّامِهِ الْمَجْدُو الْعَلِيَّ وَشَرَفَ مِنْ أَسْمَائِهِ الْكُتُبَ وَالصَّحَفَ

بتاریخ سنه احدی و ستین و ستمائه بجوار رحمت حق پیوسته و قبر مبارکش در در حقیف نزدیک رباط شیخ قدس سره است .

و منهم القاضی جمال الدین ابوبکر بن یوسف بن ابی نعیم المصری قاضی قضاة ممالک فارس بود ، باوجود منصب قضا و کمال فضیلت حلیة ابدال و زوی اولیا داشت ، از تصانیف او که در اقطار اشتهار و انتشار یافته یکی شرح مقامات حریری و یکی شرح مصابیح است ، اتابک ابوبکر عظیم معتقد سیرت حسنه و آداب و اخلاق مرضیه او گشت ، و چون فضائل و کمالات باطریق اخلاق حمیده جمع داشت ، منصب قاضی القضاتی فارس را بر و مسلم فرمودند ، و در مجلس درس و افادت او اکثر ائمه و افاضل عصر حاضر میگشتند ؛ روزی در اثناء خطبه درس یکی از فضلا که بحسن انشاد و انشاء و

حلیه اختراع و ارتجال موسوم بود قصیده مصنوع املاء فرمود. این
دوبیت از آن اتفاق اکتساب افتاد: **وَالْقَلِيلُ يَدُلُّ عَلَى الْكَثِيرِ**

بِضَاعَتِي الْمُرْجَاةَ مَوْلَايَ فَاَقْبَلْنِ **فَإِنَّتَ عَزِيزُ الْمَصْرِبِ لِوَاحِدِ الْعَصْرِ**
وَأَوْفِ تَنَا كَيْلَ الْعِنَايَةِ مُفْضِلًا **يَزِدْكَ رَبِّي بَسْطَةَ الْجَاهِ وَالْقَدْرِ**

بتاریخ سنه ثلاث و خمسين و ستمائه بجوار حق بیوست ، و بمدرسه معتبر
مشهور که در بازار گیوه دوزان میانه شهر شیراز بنا فرموده مدفون
است ، و آن مدرسه بقاضی جمال الدین مصری اشتهار پذیرفته .

و منهم الامام العلامة قاضی القضاة سراج الدین مکرم بن ابی العلال الفالی
قاضی قضاة ممالک فارس و جامع اصول و فروع الهیات و طبیعیات و
جدلیات و ادبیات بوده ، در تحصیل کمال دولت و ترقی بمعارج قصوی
همت ، و تقصی از لوازم سمو رفعت درجه یافت که غبار آثار و اخبار
او در دیده مناقب فضلاء ایلیم ، و چشم جهان بین هنروران جهان ، بمرتبه
انسان العین آمده ، و از جمله اشعار دلقریب او این یک بیت دینم

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَصْلُ زَكِيٍّ وَمَنْصَبٌ **فَنَفْسُ عِصَامٍ شَارَفَتْ لِلْمَنَاصِبِ**
و بشهور سنه احدی و عشرين و ستمائه وفات یافت . قبر مبارکش
در مصلی شیراز است ،

و منهم المولی الامام السعید قاضی القضاة فی عصره مجد الدین

اسمعیل بن مکرم الفالی

جد بزرگوار مولانا اعظم سلطان القضاة و الحکام . افضل خطاری
الدنیا ، جامع الفضل و التقوی ،

عَلِيمٌ بِأَعْقَابِ الْأُمُورِ ۖ وَكَانَ
بِمَخَلَّسَاتِ الظَّنِّ وَالغَيْبِ قَادِرٌ ۖ

مجد الحق والشريف والدين، محیی مآثر سید المرسلین، امی ابراهیم اسمعیل
اعلی الله فی الخاقین شأنه و اعزاز صاره و اعوانه ، علامه جهان و نادره
دوران بود . قضا و حکم شریعت و منصب قاضی القضاتی در ممالک
واصفق و اقطار ابن ديار بجانب مبارك او مخصص آمده ، قریب چهل
سال در سره مملکت سلیمان با استقلال متصدی این منصب شریف گشته :
مَاقَامَ عَن مَجْلِسِهِ خَصْمَانِ الْاِبَالِضَا و این زمان صد و پنجاه سال است

که شریعات و امور دینی و حکومت مملکت فارس بحکم وراثت و
استحقاق علی الاطلاق . تعلق باین خاندان مبارک که بفضل و تقوی
همواره محلی و مزین بوده تعلق گرفته ، و الحمد لله که کوکب
فضل و اقبال ، و ستاره سعادت و افضال ، در عهد مولانا اعظم مذکور
اعلی الله شانہ بذروه اعلاى اعتلا پیوسته ، و آفتاب سروری بمکانت
آن جناب تقوی شعار باوج ارتقا اقتران یافته

فَالِدِينَ مُسْتَبَشِرًا وَ الْمَجْدَ مُبْتَهَجًا ۖ
وَالْمَلِكَ مِنْهُمْ وَالشَّرْحَ مُفْتَحِرًا ۖ

توفی جده المذكور فی تاریخ الرابع والعشرين من رمضان سنة ست
وستین و ستمائة و والده المولى الاعظم السعيد قاضى القضاة الاعدل
الشهيد الصارف عمرة فى انفاذ شريعة سيد المرسلين ركن الملة
والدين يحيى ابو محمد فى الرابع والعشرين من رمضان سنة سبعمائه
و در مصلى شيراز قریب رباطی که بنام مولانا سعید رکن الدین يحيى
مذکور مشهور بوده مدفونند . و اکبر ائمه و فضلا و اعیان شیراز مثل

مظهرالدين رفلائی قریب آن حظیره در جوار مرقدايشان هر يك در حظیره مدفونند ، و على الحقیقه آن قطعه زمین عرضه از بهشت برین است که اجساد چندین علماء اعلام نامدار در آنجا متفتت گشته یا خود آسمانی است که مرقد چندین عالم هر يك ستاره صفت بر آن بسطح عکس انداز آمده :

سقى مقابِر قد ضمه تربتهم
 بواكر المزن يرويهما وياهم
 و دام ذلك بالريحان مكتفا
 مكحوله بقاء الله عينا هم

و منهم الشيخ الامام السعيد الحسين بن محمد بن سليمان

الكوفجالی

از كبار مشايخ و ائمه عصر بوده ، سلاطين عصر و اتابكان عظيم معتقد و معتنى بودند ، اخذ علوم حدیث و مسائل شرعی از شیخ شیوخ ابوالحسن علی بن عبدالله کرده ، و بنا بر مواخاة و محبتی آگنده که باشیخ شیوخ خواجه عزالدین مودود زرکوب قدس سره داشت در تاریخ سنه عشرين و ستمائه بخانقاه مبارك او مدت چهار ماه از ابتدای جمادیه الاخره تا غره شوال ، شیخ شیوخ المحدثین امام ائمه المتورعین کریم الدین ابی المیمون رشید بن محمد الشاشی که در علوم حدیث و علوم اسناد و روایات یگانه جهان بوده ، و روایت کتاب مصابیح و تصانیف امام محی السنه از عمادالدین ابی المقابل مناویر کوه الدیلمی و امام اورع وحید الدهر نورالدین ابی المکارم فضل الله البومانی میفرمودی حاضر میگشت و بقراءت امام مذکور شرطی از کتاب مصابیح را درس میگفتی و اکثر ائمه و مشایخ آن عصر بر سیل تبرک حاضر

میداشتند ، و در حقایق و لطایف علوم بتلفیق و تدقیق نکتها میراندند ، و آنچه از احوال آن یگانه اشتهار یافته از فضل ظاهر و کمال زهدات طایفه از جن باو معاهده داشتند ، و در احضار طوایف پریان و اصحاب غیب قدرتی داشت ، و در آن صورت متبعم و مطاع بوده ، جماعت مصروعان متبوع را از انقباس او بیشک شفا میرسیدی ، و طایفه که از جَنّیان نوع آزاری مییافتند و معاینه افعال جنّیان در ابدان ایشان بظهور می پیوست بهزیمتی و دعائیکه از اسماء عظام یافته بود احضار ایشان فرمودی ، و بآن واسطه خلاص و نجات آن طایفه حاصل آمدی ، و در شهرور سنه اربع و ستین و ستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش در خاقتاهی که بحضرت او منسوب است در محلت بالاکفد افتاده .

و منهم الشیخ السالک المرشد رکن الدین عبدالله بن عثمان القزوی

سالکی صاحب رویت بوده ، بعد از احراز کمالات ، وتلبّس بشعار فضل و تقوی ، بنظرات فیض الهیت ، و جذبات حضرت قدّوسیت محظوظ و مخصوص آمده ، وبالهام و مکاشفات صمدانیت محلی و مزین گشته ، در بیان معارف و طرز حقایق مقامی عالی داشت ، در طریق سلوک و طرز ریاضات تاسی بآثار و احوال شیخ شیوخ مبارک کمهری نموده ، نقل است که ابو عبدالله اسمعیل حاکم خراسانی در زمان سلطنت و مبادی عهد انا بک ابوبکر بشیراز آمد ، مناظری متبرّز بوده ، و با وجود فضل و کمال جاه عظیم معتقد صلحا و گوشه نشینان بودی ، در شهرور سنه عشرین و ستمائه بعد از مراجعت با خراسان ، یکی از سلاطین عصر تفحص احوال محروسه شیراز کرده بود ، فرمود که بیضه شیراز با وجود ایالت انا بک سعد و حصافت عمید و حضور ائمه و

مشایخ نامدار چنان یافتیم که قیام و مدار آن مملکت بدو وجود است ، و آندیار بآن دو وجود محروس و مانوس افتاده : یکی شیخ و مقتدای جهان عزالدین مودود زرکوب و شیخ نادره زمان رکن الدین عبدالله بن عثمان قزوینی که بلیات و طوارق از آن مملکت بهمت و خدمت آن دو بزرگوار مدفوع میگردد ، و بر در دروازه اصطخر بناء خاقاهی فرمود ، و دائماً بخدمت صادر و وارد قیام مینمود ، و در تاریخ سنه ثمان و خمسین و ستمائه وفات یافت ، و بخاقاه مذکور مدفون است .

الطبقة الخامسة

فی ذکر الشیخ المرشد نجیب الملة والدين علی بن بزغش قدس الله
نفسه وطیب رسمه

حاوی علوم تصوف ، و فائز بصوالح اعمال بوده ، و در ورع و سلوک مقدمات متقدمان را در طی انداخته ، سائق سفاین ازلی بمقتضای
وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

از قاطبه : سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَىٰ مَنْشُورِ وَلَايَةِ بَنَامِ أَوْ مَحَلِّيٍّ وَمَزِينِ
فرمود ، هر آینه جذبات سعادت آثار جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تَوَازِي

عَمَلِ التَّقْلِيْنِ بِحَكْمِ اعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ أَوْرَا حَوَالَتِ وَ دَلَالَتِ بَحْضَرْتِ
قطب الاولیاء شهاب الدین عمر سهروردی قدس سرّه فرمود ، بعد از
تصفیه و تجلیه و تزکیه چون حسن ارشاد و کمال استعداد بایکدیگر
انضمام یافت ، سیر او در اطوار و ادوار ، و سفر روح مقدس او در
عالم استقرار ، و مراتب استبداع ، و ظهور او بصورت معانی و حقایق ،

و بروز او بکشف حضرات معشوق و عاشق مشاهده فرمود ، اورا حوالت بشیراز کرد ، و کتاب عوارف المعارف که از منیبات حضرت مبارک اوست ، باجازهٔ درس و افادت آن با خدمتش روانه گردانید و بطریقت تکمیل و ارشاد اورا دلالت نمود ، و رخصت فرمود ؛ بعد از آنکه دارالملک شیراز بوجود مبارک او قبه الاسلام گردید ، زمرهٔ مستر شدین و فوج طالبان را بحسن ارشاد دلالت میفرمود ، و چندین هزار کریم النفس زکی الطبع علی القدر رفیع المحل از دولت او برخاستند ، و هر یک مقتدای قومی و پیشوای شهری گشتند ، و از میان انقباس عالیه او بمراتب سنیه و درجات علیه فائز گشتند ، ولادت مبارکش بتاریخ سنه اربع و تسعین و خمسمائه بود و در شهرور سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافت ، و قبر مبارکش در خاتقاه مشهور معروف قریب محلت باغ قتلغ از محلات شیراز است ، و درین نزدیکی حضرت عظمت پناه مخدومه معظمه بلیقیس عهد و زمان ، نادره دوران ، مؤسسه قواعد المکرمة و الاحسان ملک خاتون ابنة الملك الاعظم شرف الدولة والدين محمود شاه زیدت عصمتها و تقبلت حسناتها بر سر آن قبر قبه عالیه بر آورده ، و بمدرسه مجدده متصل گردانیده ، و عماراتی بسیار در اکناف و ارجاء آنجا بظهور پیوسته ، و ذلك دون مراتب قدره العالی و کمالات فضله المتلالی

و منهم شیخ شیوخ الزمان حجة الله على عباده المؤمنین برهان المحققین
صدر الملة والدين ابو المعالی المظفر بن الشيخ الامام سعد الدين
محمد بن مظفر بن روز بهان يعرف بباغ نو
علامه جهان و مقتدای زمین و زمان بود ، منصب فضل و تقوی او همواره

از تعرض دانات مصون بوده و از غواشی و هویته آیت مقدسه با
صیانت فرموده

لَهُ الْقُدْحُ الْمَعَالِي فِي الْمَعَالِي إِذَا از دَحَمَ الْكِرَامِ عَلَى الْفِدَاحِ

و در فنون علوم تصانیف داشت ، و آثار مساعی و مقامات عالیه او ،
و تبرز آن جناب در صرف فضل و کمالات از آن روشن تر است که
بمزید وضوحی حاجت پذیر گردد .

يَعْنِي الْكَلَامَ وَلَا يَحِيطُ بِوَصْفِهِ إِحْصِي مَا يَفِي بِمَا لَا يَفِيْدُ ؟

چون آنحضرت از راه نسب جد مادری این ضعیف بوده ، باستقصاء
در شرح شطری از معالی مقامات علیّه او شروع نموده ، تا حمل بر
تکلف و تعسف کرده نشود ، تاریخ وفاتش در سنه احدی وثمانین
وستمائه بوده ، و لادتش بتاریخ سنه سبع و عشرين وستمائه ، هفت فرزندشایسته
که همچون هفت کواکب در مدارج زمین هر یک علامه زمانی و مقتدای جهانی
بودند شیخ شیوخ جلال الدین مسعود قطب الاسلام حاجی رکن الدین منصور
شیخ الاسلام ظهیر الدین اسمعیل شیخ شیوخ زین الدین طاهر شیخ
شیوخ زین الدین عمر شیخ شیوخ ضیاء الدین عبدالوهاب شیخ شیوخ
سعد الدین محمد پیش از وفات پدر وفات کرده بود شیخ شیوخ الاسلام
صدر الدین مظفر مذکور در رباطی که پناه او بوده در محلت باغ نو
مدفون است ، و از اولاد نامدار او پنج فرزند در جوار اوست ملک
سعید قطب الدین ملک هر موز بر سر قبر ایشان قبه عالی ساخته ، و
بحقیقت در محروسه شیراز از آن قبه عالی بمنابت کعبه معظمه افتاده
و آن مزار مبارک مزار زمزمه طالبان جهان آمده ، پدر و عم بزرگوار

! و شیخ شیوخ عصر امام ائمه زمان سعد الدین محمد ابی منصور و شمس الملة
والدین عمر ابی المفاخر ابی روز بهان هر دو در فنون علوم بر سر آمده
بودند ، و خاص بطرز احادیث نبوی ، بطریق اسانید عالیه و غرایب امالی
اختصاص داشتند ، چنانچه روایات و اجازت خدمت ایشان اکنون در
میان افاضل و اصحاب حدیث عظیم معتبر است و هما یرویان عن الشیخ
شمس الدین عبدالرحیم السروستانی و عن ابی الفتوح العجلی و
عن تاج الدین ابی سعد محمود بن محمد الکنال الساوی و الشیخ
عبدالوهاب بن سکینه البغدادی و قد توفی احد الاخوان المذکورین
سعد الدین محمد بن المظفر سنه اربع و ثلاثین و ستمائه و اخوه الاخر
الامام محیی الولاية شمس الدین عمر بن المظفر بن روز بهان سنه
اثین و ستین و ستمائه و والد هما الامام محیی الشریعه زین الدین
مظفر بن روز بهان بن طاهر سنه ثلاث و ستمائه و تربت مقدسه ایشان
در مقبره باغ نو بحظیره ایست که محاذی مزار شیخ جعفر حذاء افتاده
و السلام .

الشیخ الامام مظهر الشریعه کشف الامه مقتدی اصحاب الطریقه امام
الدین داود بن الامام السعید عز الدین محمد بن الامام العلامه

فرید الدین روز بهان

مقتدای ائمه عصر و عمدۀ افاضل و اعیان زمان بوده ، مکارم اخلاق
و ملکات مک انارش چون گزاری آراسته ، جهانیان از شمائل الطافش
همواره تبسم می نمودند و کمال الطاف و اعطاف شاملش همچون بحر
محیط ، عالمیان از آن مشرب عذب اغتراف می کردند

وَلَيْسَ اعْتِرَافُ الْجَاهِدِينَ لِفَضْلِهِ لَشَيْءٍ سِوَىٰ اَنْ لَيْسَ يُمْكِنُهُمْ جَعْلُهُ

اتابك ابوبكر از غایت اعتقادیکه بان جناب منیع داشت تفویض امامت
خاصه و احتساب شهر شیراز بخدمتش کرده بود ، و مدتهای مدید
بنفس مبارك خود بدین منصب قیام فرمود ، و بموجبی که معهود اولیاء
نامدار و فضلاء سلف بوده در محروسه شیراز لایزال بامر معروف و
تهی منکر مواظبت نموده ، و در عمارتیکه بتجدید در خاندان قدیم
خود بنا فرموده بود ، بارشاد خلق و نصیحت و اشفاق مسلمانان ، برسم
احتساب همیشه قیام مینمودی ، و در شهور سنه احدی و سبعین و ستمائه
ججوار حق رسید ، و قبر مبارکش در آن خاتقاه مشهور و معروف است
خالف نامدارش شیخ الاسلام افصح المتکلمین فریدالملة والدين عبدالودود
خليفة عهد و قائم مقام آن اسلاف بزرگوار است و اکنون مقتدای
قوم و شیخ الاسلام شیراز است **مع الله المسلمین بطول حیاته**

**الشیخ الامام والخبیر الهمام اسوة المحدثین قدوة المشایخ والافاضل
سراج الدین الحسین بن شیخ الاسلام عزالدین مودود زرکوب
الشیرازی**

از جمله کبار افاضل و ائمه عصر بوده صحبت شیخ الشیوخ شهاب الدین
عمر سهروردی را دریافته ، و شیخ العارفین اوحده الدین کرمانی
را دیده بود و حدیث از قاضی قضات جمال الدین یوسف بن ابی نعیم
مصری میفرمودی و همچنین مصابیح و صحاح جمله از عماد الدین
نابی ربیع استماع کرده بود ، و خرقة تصوف از دست شیخ الشیوخ
معین الدین ابی ذر کنکی پوشیده و بشهور سنه اربع و ستین
وستمائه ججوار حق پیوست ، و در شهر نوبندجان بمزاری معروف
که در سر میدان نوبندجان افتاده مدفون است .

و منهم الامام الولی ائضى القضاة افضل ائمه الطبقات قاضی امام الدين
 ابو القاسم عمر بن قاضی القضاة السعيد فخر الدين ابى عبدالله بن
 محمد بن القاضی صدر الدين ابى الحسن على اليبضاوى

مقتداى ائمه و افضل تصور و علامه زمان بود ، مدتی مدید قاضی القضاة
 فارس بجانب مبارك او اختصاص داشت ، و حکم شرع مطهر كما
 اقربہ الشارح و وصی علیہ بی هیچ شایه وهن و تصور بتقدیم رسانیده
 بعد از تمسک بعروة وثقی تقویم و اعتصام جبل متین درس بفتوی و
 ورع و کمال تدین و خویشداری و تعفف اشتهاى بموقع داشت ،
 و روایات عالیہ او از ابى الفتوح عجلای و ابى الفرج بن علی جوزی
 و ابن سکینه بغدادی و کریم الدین شاشی و موفق الدین کازریانی و
 شهاب الدین عمر سهروردی و نجم الدین ابوالجناب احمد يعرف
 بکبر الخوارزمی حاصل فرموده بود ؛ خرقه تصوف از شیخ حجة الدین
 ابهری ستده ، و بشهور سنه ثلاث و سبعین و ستمائه وفات یافته ، و
 در مدرسه مغربی که بمحلت بازار بزرگ شیراز واقع است مدفونست
 و خلف نامدار او امام ائمه المجتهدین افضل المتأخرین قاضی ناصر الدین
 عبدالله بن عمر که علامه عالم و مقتداى افضل و ائمه بنی آدم و مصنفات
 حضرتش آنچه مشهور و متداول است از کتاب غایة القصوى و تفسیر
 قاضی و شرح مصابیح و منهاج اصول فقه و طوابع و مصباح
 در اصول کلام و نظام التواریخ باقصی بلاد اسلام اشتها یافته ، و
 در تاریخ ثمان و سبعمائه بشهر تبریز وفات یافته ، و در مقبره جرنداب
 مدفون است .

الشيخ الامام المفتي المحدث شمس الدين محمود بن محمد القرويني

استاد قراء عصر و مقتدای اهل حدیث و اصحاب و روایات بوده و
از ائمه و افاضل اطراف اجازات معتبره حاصل کرده ، و بتاريخ سنه
سبعین و ستمائه وفات یافت و در مصلی شیراز مدفون است

الامام الزاهد الشيخ المتورع ذوالمقامات العاليه و الكرامات

المتواليه نجم الدين محمود بن محمد معرف بسردوز

واعظی صاحب رویت و مقبول القول بوده ، و اوقات را باوراد و
طاعات مصروف داشته ، و یکی از معتقدان بجهة او خاتقاهی بزرگ
و معتبر بنا کرد ، و در آنجا یگانه و عظم فرمودی و ارشاد طالبان کردی
بشهور سنه ست و تسعین و ستمائه وفات کرد وهم در آن خانقاه مشهور
مدفون است ، پدر بزرگوار او یگانه عصر الادیب الناسک مقدم الدین
محمد بن محمود المؤدب بتاريخ سنه اربع و خمسين و ستمائه وفات
یافته ، و در جوار فرزند مدفون است و السلام

الشيخ الامام العالم اسوة الافاضل و الائمة المتبرزين ملك المشايخ الواعظين جمال الدين محمد بن الامام المقرئ الامام بالمسجد البغدادي

از کبار ائمه و افاضل عصر بوده و در فنون علوم از احادیث و علم کلام
و عربیه تصانیف معتبر داشت ، توفی سنه اربع و سبعین و ستمائه و در
رباطیکه قریب دروازه کازرون افتاده مدفون است

الامام العلامة افضل المجتهدين شرف الدين بن بهرام زکی

نادره عصر و اعجوبه زمان بود ، و اغلب و اکثر علماء مشاهیر شیراز

از قضاة و ائمه و اکابر آن عصر از مستفیدان و مترددان حضرت او بودند و بوجود او استظهار و اعتضاد داشتند ، بتاریخ سنه سبع و سبعین و ستمائه وفات یافته و قبر مبارکش در مدرسه بنجیر خونی (؟) بصفه جنوب افتاده ، و امام عالم اسوة الافاضل المتورعین اصیل الدین ابو عبد الله جعفر بن امام نصیر الدین محمد معروف بصاحب لوح که از اکابر زمان و مشاهیر فضلاء عصر بود و از جمله تلامذة آن بزرگ ، هم در جوار او بر براط بنجیر ؟ مدفون است

**الشیخ العارف ملک المشایخ الزاهد اسوة الطالبین معین المسافرین
جمال الدین حسین بن محمد یعرف بسرده**

از جمله کبار مشایخ زمان بوده ، و بعد از کشف و حال و وصول مقامات عالیه و درجات سینه خدمت فقرا و قاطبه صادر و وارد اختیار فرمود و در محلت در حقیف خاقتاهی عالی بنا کرد ، و مدة العمر در خدمت صلحا و خدمت فقراء بسر برده ، و در تاریخ سنه ثمان و اربعین و ستمائه وفات یافت و بخانقاه مشهور معروف بزایه سرده مدفون است خلف نامدار او شیخ شیوخ العارفین خادم الفقراء و کهف المساکین عزیز الملوک و السلاطین شیخ شمس الدین محمد سرده بعد از او مدتی قائم مقام پدر گشت ، و بطریق خدمتی پسندیده قیام نمود و بتاریخ سنه احدی عشر و سبعمائه وفات یافته و بجوار پدر بزرگوار مدفون است ،

**العالم العامل و الامام الكامل المتکلم المتطبب صاحب الاخلاق
الحمیده و العقیده السلیمه کمال الدین ابو الخیر بن مصلح المتطبب
حکیمی متأله و طبیبی متدین بود ، که در عصر خود نظیر نداشت و**

علوم شرعی و دینی استحضار کرده ، و اعتقادی عظیم در باره مشایخ عصر داشتی ، و از انقاس ایشان استمداد مینمودی شیخ الحکما و صفوة الافاضل المتورعین زین الحکماء المتألهین شیخ زین الدین علی خلف نامدار شیخ الاسلام قطب الطریقه عز الدین مودود زرکوب الشیرازی باستجازه پدر بزرگوار ملازمت خدمت او کرد ، و کلیات و بعضی از کامل الصناعة در خدمتش بخواند و بتاریخ سنه تسع و خمسین و ستمانه وفات یافته و در بقعه باهلیه مدفون است

الشیخ الامام العارف صاحب الاوقات جامع الکمالات نجیب الدین
محمد بن علی الشیرازی

از جمله عرفای زمان و اصحاب حالات عهد بوده ، صاحب کشف و الهام و مقبول خواص و عوام ، انتساب و اتماء او بشیخ الاسلام عز الدین یزدی بوده ، و در سنه تسع و خمسین و ستمانه وفات یافته ، بر باطیکه شیخ الاسلام عز الدین مودود زرکوب بجهة اصحاب خلوات و سلاک زمان بمصلی شیراز بنا فرموده بود مدفون است ، و استماع دارم از جمعی صلحاء که زیارت او در دفع تب سه روز عظیم مجرب و مفید است ، شیخ الشیوخ فقیه حسین سلمان در مشیخه که تصنیف فرموده ذکر مزایای او بشرح نموده و العهده علیه

فصل

در ذکر مشایخ کازرون و دیگر ولایات شیراز

الشیخ الامام العارف سیدالعرفا والمشایخ السالکین کهف الاولیاء
المحققین اصیل الدین عبدالله بلیانی

بلیان قریه از قراء کازرون است شاهد مشاهد غیب ، و حامی حومه کرامت و والی ولایات ولایت بوده خورشید اسا و صبح سیمادر مکاشفه حضرت صمدیت و تجلیات الوهیت استغراق یافته ، و نهال محبتش از سر چشمه عنایت ازلی سیراب گشته ، گل و صلس بهبوب نسایم جذبات قدسیه در گلزار اسرار شکفته ، در اظهار کرامات و کشف مغیبات ملهم بودی ، و خاطر خطیرش چون صفحه لوح محفوظ سرا سر نقوش غیب عکس دادی ، و هر معنی که بظهور و حصول آن اشارت فرمودی البته از آن متخلف نگشتی چنانچه عرفاء عصر زبان حق گوئی اورا ترجمان لوح محفوظ گفتندی ؛ سن مبارکش بهفتاد سال رسیده در شهور سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه جوار حق پیوست ، و در خاتمه معروف در بلیان مدفون است پدر بزرگوارش برهان الذاکرین عضدالواصلین خواجه امام الدین مسعود بن الشیخ الامام فجم الدین محمد بن علی بن احمد بن الشیخ علی الدقاق النسائی از اسباط شیخ العارفین علی دقاق بوده و در علوم توحید و کمال تفرید از اکفاء و اقران بر سر آمده و در فارس بشهامت رای و معالی قدر و فضیلت ذات متفرد گشت ، و بعد از نود سال که در طریق

تحقیق بکنندرانید بشهور سنه خمس و خمسين و ستمائه وفات یافته. و شیخ خرقة و پیر تربیت او مقتدی الطوائف جامع الطوائف اسوة السالکین اصیل الدین محمد الشیرازی از کبار مشایخ زمان رکن الدین ابی الفنایم سنجاسی بوی رسیده ، و او از شیخ قطب الدین از خلفاء شیخ شیوخ ابی نجیب سهروردی بوده ، و خرقة ابی نجیب بروایتی از طرف شیخ ابوالعباس نهاوندی بشیخ و مقتدای جهان ابی عبدالله حنیف میرسد و بروایتی از احمد غزالی بشیخ جنید می پیوندد .

قل است که شیخ اصیل الدین محمد شیرازی از معاصران شیخ شیوخ روز بهان قدس سره بوده ، و همواره با آن حضرت طریق انکار می ورزیدی ؛ بجهة آنکه جمعی جوانان صاحب جمال لایزال در صحبت شیخ متردد بودند و بدان واسطه مجال طعن یافته بود اتفاقاً روزی بمیان مجلسی افتاده ، و شیفته جوانی نوخاسته گشت چنانچه زمام اختیارش از دست برفت ، مدتی سردر ربه افتیاد و مطاوتت آن جوان کشید و تسلیم او شد و خدمت آن پسر چنان اختیار کرد روزی بحکم ابتلا ظرف خمر بردست او داد و بحمل آن او را تحکیم و تکلیف نمود شیخ شیوخ روز بهان با او برابر باز آمد فرمود که شیخ این بار بکش تا بعد از این انکار درویشان نکنی ، شیخ اصیل الدین ظرف خمر بینداخت و در قدم شیخ افتاد و معلوم کرد که آن صورت از حضرت عزت امتحانی بود و ترك کرد ، و در تاریخ سنه ثمان عشر و ستمائه وفات یافت در بلیان بخانقاهی معروف مشهور بخانقاه شیخ اصیل الدین شیرازی مدفون است

الشیخ الامام العالم زین الدین علی بن مسعود بن نجم الدین محمد

از جمله افاضل ائمه و کبار مشایخ عصر بوده ، پدر شیخ شیوخ الافاق
مقتدای مشایخ الامام امین الدین در فنون علوم سعی میفرموده ،
کتاب مصابیح و کتب احادیث در خدمت قاضی القضاة السعید مجد الدین
رکن الاسلام اسماعیل بن بنکروز خوانده ، و تحصیل علوم در خدمت
امام عالم مجد الدین فرغانی و شمس الدین ابی سعید محمود بن یعقوب
القزوینی کرده و در شهور سنه ثلاث و تسعین و ستمائه و فات
یافت ، و در کازرون بخاقاه خلف نامدار او شیخ الاسلام امین
الدین مدفون است در جوار قبر شیخ زاهد ابوبکر همدانی .

الشیخ الامام العالم ابو القاسم عبدالرحیم بن محمد السروستانی
از جمله افاضل و مشایخ عهد بود ، پیوسته با فادت درس علوم مواظب
و مشتغل بودی ، اتابک ابوبکر عظیم معتقد خدمتش بودی . و هر وقت
که اتابک بخدمتش رفتی او را وجد و حالی روی نمودی که اصلا
التفات باو نمیکرد ، و در تاریخ سنه عشرين و ستمائه و فات یافت
و در مقبره سلم حظیره شیخ شیوخ حسن گرد و مدفون است .

الشیخ الزاهد عقیف الدین محمد بن قطب الزمان عبدالرحمن
مقتدای زمان متحلی بحلیه اشفاق و احسان بوده ، و مقامات عالیه
و کرامات متلایه آن حضرت در اقطار و اصقاع مزید اشتهاری
گرفته که در شرح و بسط آن حاجت بتکلف تقریر و بیان نیست
و بشهور سنه ست و سبعین و ستمائه بجوار حق پیوسته و در قصبه
فاروق بخاقاهی که بناء اتابک ابوبکر سعد بوده و اکنون موسوم
و منسوب بحضرت اوست مدفون است ، و بعد از او برادر زاده او امام
زاهد شیخ شیوخ تاج الدین اسماعیل بن محمود بن عبدالرحمن

قائم مقام گشته ، و در شهور سنه ثمان و تسعين و ستمائه وفات یافته ، و بعد از او خلف نامدار او شيخ شيوخ ملك الافضل عز الدين عبدالرحمن الملقب به نمره قائم مقام پدر گشت ، و بتاريخ سنه ثمان و عشرين و سبعمائه بجوار حق بيوست ، و در خاتاه مذکور بجوار پدر وعم مدفون است

طبقه ششم

در ذکر طایفه از اعیان ائمه و اکابر شیوخ نامدار که از اعداد مشایخ شیراز بوده اند و این ضعیف بصحبت مبارک ایشان مشرف گشته و حق استادی برین ضعیف ثابت فرموده اند و منهم شیخی و خالی و من افتخر به فی جمیع احوالی

شيخ شيوخ الاسلامه تدای ائمة الانام عضد الطالبین كهف الواصلین
مرشد السالکین افتخار زوار بیت الله الحرام و السائرین حاجی رکن
الدین منصور المظفر بن روزبهان بن ظاهر نور الله تربته
فهرست شمائل و فضائل عالمیان ، و دیباچه مناقب و مآثر جهانیان
بوده . قریب هفتاد سال بارشاد و نصیحت خلق مواظبت نمود ، که
در طرز مناصحت آنچه وظیفه حق گوئی و بلاغ باشد اهمال نفرمود
شمه از فضیلت خاندان مبارک و قدمت دودمان شریف او در طبقه
پنجم ذکر کرده آمد ، و این ضعیف صحیح بخاری بقراءت شیخ
شیوخ المتورعین فخر الملة و الدین ادم الله انقاسه القدسیه از خدمتش
استماع کرده ، و کتاب مصابیح در نزد او خوانده و اجزات عالیه

از او حاصل کرده و استظهار دینی و دنیاوی بدانست . و در تاریخ
سنه ثلث و ثلثین و سبعمائه وفات یافت ، و در قبه که مرقد پدر
بزرگوار اوست مدفون است .

و منهم الشيخ الامام العالم المرشد ملك المشايخ والافضل المتورعين
ظهیر الملة و الدين عبدالرحمن بن على بن بزغش عليه الرحمة
از كبار مشايخ و ائمه عصر بوده نباهت ذكر و وجاهت قدر او از
آن روشن تر است که بمزید وضوحی حاجت افتد . و آثار مساعی
و مقامات جموده او در صرف احوال و صرف اقوال از آن زیاده
تر است که به بیان اقناعی مجزا و مجزی گردد . و این ضعیف بعضی
از کتاب عوارف در تاریخ سنه اربع عشر و سبعمائه در حضرتش
خوانده ، و بخط مبارک او اجازت حاصل کرده ، و در تاریخ سنه
اربع و عشرين و سبعمائه وفات یافت و در جوار پدر نامدار مدفون
است .

و منهم الشيخ العالم كهف الائمة المحدثين ركن الملة والدين
يونس بن صدر الامام العالم السعيد شمس الملة والدين محمد صفی
بزرگوار دین و زبده اهل یقین و مقتدای ائمه حدیث و تفسیر بوده
و در فن حدیث و علوم اسناد و روایات از اکفاء و اقران بر سر
آمده این ضعیف کتاب کنز الخفی از مصنفات جد بزرگوارش
صفی الدین عثمان کرمانی در خدمتش خواندم و کتاب مصابیح من
اوله الی اخره بعضی بسماع و بعضی بقراءت پیش خدمتش بحث
کرده ام ، و در تاریخ سنه عشرين و سبعمائه بجوار حق پیوست :
و منهم الامام العالم الربانی نور الدین محمد بن الحاج الخراسانی

اورع ائمه عصر و ازهد علماء ایام بود ، و از قبه صباح تار کبه
رواح بدرس و فتوی و صلاح و تقوی مشغول بودی ، و در اصول
شرعیات و فقه دین استحضاری تمام داشت این ضعیف کتاب حاوی
بتاریخ سنه عشرين و سبعمائه در خدمتش خوانده و مدتها استفادت
از آن جناب تقوی شعار نموده ام و در تاریخ سنه اثنی و اربعین و
سبعمائه وفات یافت ، و در طرفی از مسجد صاحب زاهد فخرالدین
فخراور مدفون است .

ومنهم المولى الامام العلامة المجتهد قدوة اعظم المجتهدين قطب
الدین ابوسعید محمد السیرافی

امام ائمه جهان و افضل علماء و فضلاء عصر بوده ، در فنون علوم
و تقوی متبحر و در صنوف درس و فتوی متبرز. تصانیف او از تفسیر
و توضیح کشاف و شرح لباب نحو و شرح قصیده عمید و غیرها
در اکناف و اقطار جهان انتشار یافته . این ضعیف از اول کتاب
توضیح کشاف تا بعشر و یسئلونک عن المحیض استماع از آن
حضرت کرده ام ، و کتاب مفتاح العلوم فی المعانی و الیان
بتمام در حضرتش خوانده ام ، و بشهور سنه احدی و عشرين و سبعمائه
جوار حق پیوست ، و بدر بزرگوارش امام ائمه الدنیا صاحب الحکم
و الفتیا صفی الدین ابو الخیر سهعود بن سهعود بن ابی الفتح السیرافی که
او را در هر باب حاصل سیاق بر اطلاق معین بوده ، و جمال فضل
و آداب او بگلگونگی تقوی و تدین و زین ، بیرون از منصب درس
و اجتهاد مدتی از طرف اتابک سعد کوچک وزارت مملکت فارس
بوی مخصوص آمده و کتاب تقبیح کشاف بچهار مجلد از مصنفات

اوست . و در تاریخ منتصف رجب سنه ثمان و سبعین و ستمائه وفات یافته و بمصلی شیراز در جوار حضرت مولانا اعظم اقصی القضاة السعید رکن الملة والدين یحیی مدفون است .

و منهم الامام ناصر الاسلام مههد قواعد الاحکام استاذ الائمة

ناصح الامه تاج الملة والدين ابراهيم الزنجانی قدس سره

امامی متورع و فقیهی متدین بود ، مؤلفات مولانا اعظم سعید قاضی ناصرالدين عبدالله بن عمران علیه الرحمه از کتاب غایت وطوالع و منهاج و مصباح هر یکی را شرحی مفید و معتبر نوشته و خود باوجود فضل و منصب تدریس و فتوی اعتقادی عظیم بطرف ملجاء و گوشه نشینان داشتی ، و خرقة طریقت از دست شیخ شیوخ حسن بلغاری پوشیده بود و این ضعیف کتاب منهاج وطوالع هر دو کتاب را از اول تا آخر در حضرتش خوانده ام . و بشهورسنه اثنی و عشرين و سبعمائیه عزیمت سفر دریا حزم فرمود ، و در شهر دلی با دلی پر حسرت وفات یافت ، پدر بزرگوارش افضل الائمة المتورعین شرف الملة والدين ابراهيم بدر دروازه نو بمزار شیخ سوسی مدفون است :

و منهم الشيخ الامام صاحب الكشف و الالهام ملك الطريقة عمدة هداة الطرقات قدوة مشايخ الطبقات سرالله في الارضين امين الملة و الدين محمد بن علی بن مسعود سند المجتهدين محیی مائرسید المرسلین

شیخ شیوخ جهان و مقتدای اهل زمین و زمان بوده ، طبقات ارباب

طلبات و طوایف سلاک و اهل جذبات را در این عصر ملاذ و ملجاء
 بغیر آن جناب نمیدانستند ، و بحسن ارشاد ، و کمال ارقاد او مزید
 استظهار و اعتضادی تمام داشتند ، مقدمات متقدمان جهانیان در طی
 لسان انداخته ، هم در طهارت ذات و کمال ولایت و علو درجات
 زبده اقران آمده ، و هم در غزارت فضل و لطافت طبع و رجاحت
 خلق انگشت نمای جهان بوده و هم آوازه کمالت ذات و صبت
 حسن ارشاد و بزرگواری او جهانگیر گشته ، درویشان و اصحاب
 و مریدان او تا حدود چین و اصقاع مشرق و طرف دریا تا بسقسین
و بلغار بحرمت وجود مبارک او معزز و مکرم اند ، و هر یک پیشوا
 و مقتدای جهانی گردیده اند ، خرقه طریقت از دست عم بزرگوار
اوحد الدین عبدالله بلیانی قدس سره پوشیده و در طریق مسافرت
 حجاز جمعی از اهل الله وائمه را دریافته و باخلاق و آداب اینطایفه
 تأسی فرموده و این ضعیف بکرات و مرات که بشرف صحبت مبارکش
 استسعاد نموده ام ، بکلمات و انقاس روح پرورش استفاده کرده ام ،
 و بسبیل استطراف مسموعات و لطایف کلمات و فوائد از لطائف
 تفسیر و احادیث بنوی و اثار مشایخ و اشعارد در کتابی جمع کرده ام ،
 و قدوة افعال و اقوال خود ساخته ام و در تاریخ غره رمضان
 سنه سبع عشر و سبعمائه در **کازرون** تلقین ذکر از آن حضرت
 ستده ام ، و بدان معنی مستظهر و مفتخرم ، وفاتش بتاریخ سنه خمس
 و اربعین و سبعمائه بوده و در **کازرون** در خانقاهی که موسوم بآن
 حضرت است قبر مبارکش اکنون مقبل لب طلب سالکان و صدیقان
 روی زمین است ،

خاتمه کتاب

بدو فصل ایراد کرده آمد :

فصل اول

در ذکر طبقات سادات عظام ، و طایفه اهل بیت نبوت و دودمان عصمت و طهارت ، که بمرقد مبارک و مقدم متبرک ایشان ، زمین شیراز مطیب و مشرف است .

فصل دوم

در ذکر طبقات مشایخ و مشاهیر ائمه و اعیانی که اسامی ایشان در افواه عوام شیراز بموجبی که از سلف بخلف رسیده ؛ و القاب و کنیت و اصل و انساب ایشان از هیچ مشیخه و هیچ نقل معتد علیه معلوم نگشته است ، هم بدان موجب که اشتهار پذیرفته ایراد کرده می شود .

فصل اول

در ذکر ائمه عظام و سایر سادات و اعیانیکه اعتزاء و انتساب ایشان بدودمان نبوت و خاندان طهارت بوده :

منهم الامام بن الامام والمزن بن الغمام والسیف بن الصمصام
والشبل بن الضرغام کشاف الضراء والباساء الامام احمد بن موسی
شرفات شرف ، زار مقدس ، و معالی رتبت تربت معطر امام زاده معصوم

كَالْشَّمْسِ الشَّارِقَةِ بَيْنَ الْكَوَاكِبِ وَالنَّجُومِ بِمَشْهُورٍ وَمَكْتُومٍ أَزَّانَ بِرْتَرَا سْتِ
که بر زبان قلم سر زده تحریر رود .

قِيلَ لِي لِمَ تَرَكْتَ مَدْحَ بِنِ مَوْسَى وَ الْخِصَالَ الَّتِي تَجَمَّعْنَ فِيهِ

قُلْتُ لَا أَهْتَدِي بِمَدْحِ إِمَامٍ كَانَ جَبْرِيْلُ خَادِمًا لِأَبِيهِ

وَ قَدَّرَ سَخَّ اللهُ مَرْقَدَهُ الْمُبَارَكَ الْمُتَبَرِّكَ لِنَوَاصِي الْمُلُوكِ وَمَقَامًا لِلْقَسَمِ

عِنْدَ الْخِصْمِصِيَّاتِ وَ دَفَعَ السُّلُوكِ وَ كُلُّ مَرِيضٍ أَثَرَ عَلَيْهِ فَقَدِ انْتَعَشَ

وَ كُلُّ مَخْلُصٍ زَارَهُ فَبِحِدَايَةِ النُّصْرَةِ انْتَعَشَ حَتَّى قِيلَ إِذَا قَبِرَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بِنِ

مَوْسَى تَرِيْقَ لِمَنْ لَدَغْتَهُ الْبِاسَاءُ بِدَرِ نَامِدَارِشِ إِمَامِ مَعْصُومِ مَوْسَى

الكاظم بن الامام جعفر الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام علي

زين العابدين و طهر الطاهرين بن امير المؤمنين حسين بن الجسيم

الغالب علي بن ابي طالب صلوات الله و سلامه عليه در شهر سنه

ثلاث وثمانين و مائه در مدينة السلام بغداد وفات کرد ، قبر مبارکش هم در آنجاست

در زمان خلافت هرون الرشيد بوده . و از كتب ائمه بدين موجب

منقول آمده كه هفده پسر و نوزده دختر داشت . اسامی پسران نامدارش

علي بن موسى ، حمزة بن موسى ، ابراهيم بن موسى ، عباس بن موسى ،

اسماعيل بن موسى ، قاسم بن موسى ، جعفر بن موسى ، هرون بن

موسى ، احمد بن موسى ، محمد بن موسى ، حسين بن موسى ،

عبدالله بن موسى ، عبيدالله بن موسى ، اسحق بن موسى ،

زیدالنارین موسی ، فضل بن موسی ، سلیمان بن موسی . از این ائمه مذکور سه برادر در شهر شیرازند و تربت مطهره ایشان درین زمین مشهور و مین و اثار ولایت و کرامات در مزارات ایشان بظهور پیوسته و بتواتر انجامیده .

اما امامزاده معصوم احمد بن موسی علیه السلام در میان شهر قریب مسجدنوافتاده امیر مقرب الدین سعید بن بدر که از خاصگان و مقربان اتابک سعد بن ابی بکر سعد بوده عمارتسی در خاطر داشت ، و در آنجا یگانه قبری یافته اند مکشوف گشته ، شخص مبارک همچنان در حال اعتدال تغیر و تبدل در او تاثیر نا کرده ، خاتمی که در انگشت مبارکش بود احتیاط فرموده اند منقش بود بنام احمد بن موسی : ائمه و افاضل و عقلاء و اعیان شیراز جمع گشته و تحقیق کرده ، صورت در حضرت اتابک معروض داشتند اتابک ابوبکر شهیدی بر آنجا ساخته ، و عمارتی فرموده ، و بمرور زمان اشتها یافته و خلق شیراز بعد از آنکه بکرات و مرات در حالت فروماندگی و حیرت التجاپدان جناب کرده اند ، و استمداد نموده اند و مقاصد و مطالب ایشان محصل آمد و بدین منوال مشهد مبارک اشتها یافته ، تا در اینوقت که بتاریخ سنه اربع و اربعین و سبعمائه حضرت علیه بلیس عهد و زمان ناشر المعدله والاحسان مؤسسه مبانی الخیرات ممهد قواعد الحسنات از فواضل تصدقات مقبوله بر سرروضه مقدسه او قبه عالی بر آورده ، که در رفعت با چرخ چنبری برابری میکند ، و چه جای آنست که اگر باقمه عرش و سطح کرسی همسری کند روا باشد ، و مدرسه رفیع بآن ملاصق کرده ، و جماعتی از صاحبان

و عباد و متصوفه و گروهی از ائمه و علماء عظام هر یکی علی قدر حالهم و مراتبهم در آن بقعه شریفه مقرر فرموده ، و اکنون در مجموع مواضع و مشاهد بدین رونق مزاری معتبر و معمور کسی نشان نداده ، امیدوارم که اثر قبول خیر بموقع ایام دولت فرزند نامدار اوشه‌ن‌شاه اسلام ، فرمان فرمان هفت اقلیم ، اسکندر ثانی ، بانی مبانی جهان‌بانی ظل الله علی الاطلاق جمال الدنیا و الدین شیخ ابواسحق خلدالله ملکه برسد انشاءالله وحده العزیز .

و دو برادر بزرگوار او یکی امامزاده بحق محمد بن موسی رضوان الله علیه برابری مزار بزرگوار او قریب بازار بزرگ مدفون است ، و یکی دیگر امامزاده معصوم الحسین بن موسی ، علیه الصلوة والسلام ، در محلت باغ قتلغ از محلات شیراز افتاده و بگنبد باغ اشتهار یافته چه در اوائل که شخص مبارکش ظاهر گشت ، در ایام سلطنت اتابک بوده و بر سر قبر او گنبدی ساخته بودند ، و بمرور ایام از حال خود بگردانیدند اما اسم گنبد بر آنجا بر قرار باقی است ؟

و منهم المخدرة المعصومة الطاهرة المطهرة المحترمة المعظمة
ام کلثوم بنت اسحق بن زید بن امیر المؤمنین حسن بن امیر المؤمنین

علی بن ایطال علیه السلام

پدر نامدار او را اسحق میگفتند ، و از مشاهیر ائمه و سادات حسنی بوده ، و در زمان تعدی ظلمه اخر عهد مروانیان بشیراز آمد چه در آن زمان اکثر و اغلب اسباط و اولاد و احفاد معصوم از دیار مألوف خود بجلاء وطن اختیار داشتند ، از بیم قتل و نهب و حرق و صلب و انواع بیداد که بر خاندان عصمت و دودمان طهارت میرفت

در جمیع اصقاع و اطراف هر يك نوعی متفرق گشتند ، ام كلثوم
 علی نفسها المظهرة و روحها المقدس سلام الله باین زمین افتاد
 و در آن عهد سلطنت شیراز بایات عمادالدوله تعلق گرفته بود و از
 مشاهیر مشایخ فارس شیخ احمد بن الحسین بتقدم تمکن یافته، چون
 از مقدم مبارك او وقوف یافت بزمید استبشار و استظهار نمود و بمراسم
 احترام حقوق خدمتگاری خاندان بتقدیم میرساند ، گویند که ظلمه
 در جمیع اقطار استیلا داشتند و حضرت آن مخدمه موصومه دره وضعی
 در گوشه های شیراز قریب دحلات باغ نزدیک خانه احمد بن الحسین
 چند روزی مخفی گشت . جوقی ظلمه و قوف یافتند تفحص طلب
 کردند ، او را بدیدند در گوشه خزیده آن موضع را با زین راست
 گردانیدند . و این زمان هم در آن زمین مبارك مدفون است

ومنهم الامام بن الامام الطود بن الشبر و البحر بن الصبر و البدن
 و الاثر علی بن حمزة بن الامام موسی الكاظم بن الامام جعفر
 الصادق بن الامام محمد الباقر بن الامام

زین العابدین علی بن امیر المؤمنین الحسین بن

امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم

سَقَاهُمْ مِنَ التَّنِيمِ كَأَسَارِيهِ وَ لَقَاهُمْ عَزَّابِدَارِ أَمَانِ

وَ آتَاهُمْ رَوْحاً وَ رِيحاً وَ بِهِجَةً عَلَى الرَّوْضَةِ الْخَضْرَاءِ بَيْنَ جَنَانِ

برادر پدر او علی بن موسی الرضی علیه السلام را در بغداد سنه ستین
 و مائین زهر دادند رنجور گشت و عزیمت ولایت خراسان فرمود و در
 مشهد طوس هم بر آن تاریخ بجوار حق پیوست ، علی بن حمزه

نو خاسته بود مامون نسبت باو غدیری در خاطر داشت ، از بغداد بگریخت و پیاده بشیراز آمد ، در عهد سلطنت مامون بود ، حکم مامون متعاقب بایذاء و افناء امام زاده میرسید ، جمعی از ملاعین ظلمه بر سر او تاختند و او را شهید کردند ، قبر مبارکش بیرون دروازه اصطخر بمشهدی که به علی حمزه اشتهار دارد واقع گشته

ومنهم العبد المطواع والمنعام المطاع ابو الحسن زید اسود بن ابی اسمعیل ابراهیم بن ابی عبدالله محمد بن القاسم الرسی بن ابی ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن المثنی بن امیر المؤمنین الحسن بن امیر المؤمنین علی بن ایطاب علیه الصلوة

از خاندان نبوت و دودمان طهارت و عصمت غصنی بود برومند ، از کبار ائمه و سادات جهان بر سر آمده ، بعهد ایالت و سلطنت عضدالدوله خوابی دیده بود ، و اتفاقاً مقدم شریف او با آنچه او را نموده بودند موافق آمد ، از سر اعتقاد با آن حضرت محبت نمود ، و دختر خود را بزنی باو داد ، اول فرزند یکه از ایشان مولود گشت ابو عبدالله الحسین بن زید اسود و بعد از کمال بلوغ و حصول رشد و ظهور نجابت ایالت و حکومت شرعیات و مناصب دینی علی الاطلاق بجانب رفیع او مخصص ، در زمان وفات وصیت فرمود که او را در آستانه مشهد علی بن حمزه دفن کنند ، و بعد از وفات هم در آن موضع مدفون گشت و دختر عضدالدوله که حلیله او بود پهلوی قبر مبارک او را دفن کردند ، و این زمان هر دو قبر بر در مشهد مقدس علی بن حمزه افتاده چنانچه قدم زایران اول بقبر ایشان هر دو میرسد و آنگاه باندرون مشهد میروند

ومنهم نقيب النقباء في عصره ابوالمعالی جعفر بن الحسين بن

محمد بن زید بن حسین بن زید اسود

از اسباط زید اسود بکمال ورع و تقوی و علو قدر و سمو منقبت بر سر آمده بود ، و هم اندرون مشهد کریم علی بن حمزه قبله گاه قبر مبارک او مدفون است .

ومنهم المرتضى الامام السعيد قاضی القضاة الولی قاضی

شرف الدین محمد بن عزالدین اسحق بن المعالی

چراغ دوده اهل بیت رسالت ، و واسطه قلاده نبوت و رسالت بود پنجاه سال در شهر شیراز صدائق شریعت را با ارقام اقلام فتوی آرای موشح و مرشح ساخته ، نیره نقيب النقباء ابی المعالی جعفر بن الحسين بود و پدر نامدارش عزالدین اسحق نقيب با مرتضی سعید مجد الدین اسمعیل که از اجداد کرام قاضی قضاة مرحوم سید قطب الدین محمد بود و قاضی شهاب الدین سه برادر بودند ، احکام شرعیات و قضا و نقابت و احتساب در آن عهد تعلق بآن خاندان مبارک گرفته ، و ائمه مشایخ و اعیان آن عصر مثل شیخ شیوخ روزبهان و امام مرشد الدین علی نیریزی و شیخ المشایخ نجم الدین عبدالرحمن بیضاوی و سید الطبقات الصوفیه . خواجه عزالدین مودود زرکوب جمله بخدمت متردد و معتقد و مستظهر بودند ، و بشهور سنه احدى و اربعین و ستمائه وفات یافت و بمدرسه درسراجان مدفون است

السید الشریف النقیب الحسیب نظام الدین احمد العلوی

مآثر و مفاخر حضرتش زیادت تر از آنست که در صدر بابی یاد بیاجه کتابی شرح توان داد ، و بشهور سنه ثلثین و خمسمائه وفات یافت ،

و در بازار گیوه دوزان به حیات پیراسته بمدرسه شریفی مدفون است

و منهم الشریف المنکام الحدیث حیدر المنور الهاشمی

از جمله سادات و ائمه زمان بفضل و تقوی و درس و فتوی مشهور و معروف بود ، و در عصر اتابک سعد بن زنگی اشتهازی عظیم یافت چنانچه مشارالیه گشت و بشهور سنهٔ عشر و ستمائه وفات یافته و بمدرسه منکو بر در جوار مزار ام کلثوم مدفون است

و منهم ابوالنساب بن اسحق الشامی

از سادات شام بود و در اوائل عهد سلطنت عضدالدوله بشیر از آمد و شعراتی چند از فرق مبارک حضرت رسول صلوات الله علیه از اجداد خود بتوارث یافته ، و با خود داشت ، و هنگام وفات وصیت نمود تا آن شعرات در چشم او نهند و با او دفن کنند ، و آن مویها با او در خاک نهادند ، و این زمان قبر مبارک او بدرسلم بموی رسول اشتهاز دارد

و منهم السید العالم التقی المتورع الحدیث المتورد فی الحق والدین

علی بن عربشاه بن امیرانبه

در علوم شرعیات و فنون ادبیات بی نظیر بوده ، و با وجود کمال فضل در شیوهٔ تقریر و بیان توحید دستی عظیم داشت ، و مجلس حکم و تضامندی برای او قائم بود ، و در آخر عهد عزلت و انقطاع اختیار فرمود و بتاریخ سنهٔ خمس عشر و ستمائه وفات یافت و بدرسلم مدفون است ، شجره طهارت آثار و اصل قویم او بدو ضمن انفصال یافته ؛ از یکطرف هر تاضی سعید عزالدین اسحق بن الامام ضیاء

الدین علی بن عربشاه که از جمله فضلاء عصر بعلم و تقوی بر سر آمده و در محلت دشتک مدفون ، و از طرف دیگر مرتضی سعید مغفور بهاء الدین حیدر بن عربشاه بن علی بن عربشاه که بکمال زیادت علم و علو مرتبت و سمو منقبت از امثال و اقران قصب السبق بوده بود ، تاج تارك علما و سادات زمان که امروز مقتدای ائمه و وعاظ مملکت ،

السید العالم الزاهد الورع قدوة الافاضل عصمة العباد اصیل الدین
عبدالله بن سعد العلوی

یگانه عهد و مشارالیه زمان بود صاحب تقشف و ورع در احکام شریعت نبوی باقصی الغایه و اوقات شریف را باحیاء مراسم سنت مصطفوی صرف فرمودی

لَيْسَ عَلَى اللَّهِ بِمُسْتَكْرٍ
أَنْ يَجْمَعَ الْعَالَمَ فِي وَاحِدٍ

بتاریخ سنه خمس و ثمانین و ستمائه وفات یافته ، قبر مبارکش در مزار مشهور و معروف بمحلت سراجان افتاده همچون تریاک دوی دلهای غمناک است

ومنهم الصارف عمره فی انواع القربات المرتضی الولی نقیب

النقباء تاج الدین جعفر بن ابراهیم الحسینی

نقیب النقباء بوده ، سن مبارکش بهشتاد و نه سال رسیده که بغیر از تقفد و طریق مردم داری و مراقبت گوشه نشینان اختیار نفرمود ، و با وجود کمال منصب و علو مراتب عظیم بتفقد صلحا و گوشه نشینان بودی ، و خاص تعلق ارادتی با حضرت شیخ شیوخ الاسلام **خواجه** عزالدین مودود زرکوب داشتی ، و خرقة طریقت از دست مبارک او

یوشیده بود ، و بدان افتخار فرمودی ، و بتاریخ سنه ثلاث و سبعه
وفات یافت و در طرفی از دار السیادت شیراز که ملاصق مدونه
مرقضى اعظم سعید سید مجدالدین ابوعلی است مدفون است و
مرقد مبارکش مزارى مجرب است.



فصل دوم

از خاتمه کتاب در ذکر اسامی مشایخ چند که در شیراز مشهور و معروف اند و آن مزارات در زبان عوام اعتبار و اشتهاری گرفته هر چند اسامی این جماعت معلوم و مثبت در کتبی یا شیخه نیست بدان موجب که تا غایت باستفاضه مذکور گشته و در حیرت تحریر در آورده میشود .

منهجه الشیخ زندان بن عثمان

مزاری بزرگوار است، و بر حاجت که توجیه بان حضرت نمایند مقاصد بحصول پیوسته ، و ائمه آن مزار مبارک را در استمداد همت معتبر دانسته اند، و اکثر طوایف گویند که از نسل عثمان میباشد، و آن مزار بزرگوار در درجات دشک واقع است، در زمان فخر آل سامان فخر الدین عبدالرحیم بر سر مرقد مبارک او قبه رفیع و بقعه ملاحظه مزار کرده تقبل الله عنه حسنا

و منهجه الشیخ محمد بن الهیثم

قدوة مشایخ متقدم بوده و مزار او بمحلات پالانگران دشک بهامدار رسول مشهور است ، و این ضریف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین حمزه زرکوب قدس سره شنیدم که روایت فرمود از جد بزرگوار خود خواجه زالدین زرکوب قدس سره که بتاریخ سنه ثلاث و اربعین و ستمائه فرموده بود که اولیاء و ابدال در شیراز از روضه شیخ محمد بن الهیثم غایب گردیدند باید که در آن مزار مبارک بادیه قدم نهند که مقام ارباب حضور است

و منهم مندرین قیس

آن مزار مبارک در مقبرهٔ باغ نو افتاده محاذی رباط ابو ذرعه اردبیلی و زیارت حضرتش عظیم منجیح و مفید است اما حقیقت او معلوم نشده

و منهم الشیخ ابراهیم

مزار مبارک او در کوه شیراز افتاده و از قدماء افاضل و مشایخ بوده بر صندوق او دیدم نوشته بود ، بتاریخ سنهٔ احدی و ثلثمائه والله اعلم بحقایق الامور

و منهم الشیخ دولت

مزاری مشهور و معروف است در لوحی ک، بر سر مزار است برین نوع نوشته که از اولاد ابراهیم بن مالک اشتر بوده و حقیقت این معلوم نگشت

و منهم الشیخ عروه

مزاری است و آن محلات را بحضرت شیخ انتشار است بسیاری گویند که از صحابه بوده و بعضی گویند که از تابعین است و حقیقت این خبر مسطور ندیدم

معاذین جبل

از جملهٔ مزار مشهور است و اکثر عوام بدین معنی قائل اند که جبل از کبار صحابه بوده و در دیار شام مدفون است از جمله مشایخ بوده و نام او موافق افتاده و اینصورت محقق است

مندرن عبدالله مندر

اغلب بر آند که از اولاد مندر قیس بوده و او را شاه مندر گویند و حقیقت احوال مبارک او باین ضعیف نرسیده اما مزاری جلیس و

موضعی انیس است و بر سر محلت شیراز افتاده و ذکر ائمه مشایخ
باین مقدار مختصر کرده آمد و الله اعلم بحقایق الامور و صلی الله علی
سیدنا محمد و اله الطیبین الطاهرین اجمعین بر حمتک یا ارحم
الراحمین والسلام

آقای شعاع الملك یگانه ادیب فاضل که نسخه اصل شیراز نامه متعلق
بایشان است. و شمه از شرح حال آن بزرگوار در سابق گفته آمد
در خاتمه این کتاب چند سطر شعری ایراد فرموده اند که حاکی
از تاریخ سال طبع این کتاب (یعنی سال ۱۳۵۰ هجری قمری) خواهد
بود و ما عیناً اشعار معزی الیه را نقل میکنیم

بهمن کریمی

به به شد ای کریمی شیراز نامه مطبوع
اغلاط کاتبان را کردند ازو چو مرفوع
تا بو که کم نشاند مجرم بجای محرم
ای کاش دست کتاب گشتی زخامه مقطوع
دی از غلط نویسان تاریخ بود و مخفی
این نامه که امروز مصقول گشت و مصنوع
وقتی بمجمع من بودند اهل دانش
این نامه اندر آن جمع تصحیح شد از مجموع
لیکن چو روز اول مقرون نشد بصحت
چون از خلاع فاخر یدباره بود مخلوع
از خامه کریمی پوشید جامه نو
شد نامه سعادت بانام او چو مرجوع
هر هفت کرده گفتمی آمد مه دو هفته
گاهی ز نثر مصنوع وقتی بنظم مرصوع

ینبوع دانش آمدتالیف بن ابی الخیر

ای تشنه فضائل سیراب شوز ینبوع

از این نسیب وتشیب موضوع کارخیراست

برگشتم از حواشی داخل شدم بموضوع

تاریخ سال طبعش اول شعاع کفتا :

«به به شدای کریمی شیراز نامه مطبوع»

شیراز یکشنبه ۲۴ ذیحجه ۱۳۵۰ هجری قمری

شعاع الملک



فهرست اماکن

استخر ۱۵ ار ۱۶ ار ۱۷ ار ۲۰ ار ۲۱ ار ۳۳ ار ۳۹ ار ۴۴ ار ۴۷ ار ۷۲ ار ۸۱ ار ۱۰۳ ار
الله اکبر ۵

اصفهان ۱۵ ار ۲۴ ار ۲۹ ار ۳۱ ار ۳۲ ار ۳۶ ار ۳۷ ار ۴۶ ار ۴۷ ار ۴۸ ار ۵۲ ار ۶۶ ار ۷۲ ار
۷۸ ار ۷۹ ار ۸۹ ار ۱۱۷ ار ۱۲۴ ار

ابرقو ۱۵ ار ۶۰ ار ۸۸ ار ۸۹ ار ۹۰

ارجان ۱۵ ار ۱۶ ار ۲۰ ار ۳۷

آب شیرین ۲۰

آذر بایجان ۳۱

ازرکان ۱۰۱

بغداد ۳ ار ۴ ار ۷ ار ۲۳ ار ۳۱ ار ۳۵ ار ۳۷ ار ۴۶ ار ۶۰ ار ۹۵ ار ۱۰۷ ار ۱۱۶ ار ۱۱۹

۱۲۶ ار ۱۴۵ ار ۱۵۳ ار

بصره ۱۶ ار ۷۵ ار ۹۵

بازار امیر ۲۵

بند امیر ۳۲ ار ۳۳ ار ۶۰

باغ ۴۰

بشاور ۴۲

بقعه بیطار ۹۸

باغ طغی ۹۳

بیضا ۵۰ ار ۶۰ ار ۱۰۰

بند حصار ۴۳

بحرین ۵۶

برم دیله ۷۳

بازار گیوه دوزان ۱۲۷ ار ۱۵۵

بازار بزرك ۱۳۶ ار ۱۵۱

باغ قتلغ ۱۵۱

باغ نو ۱۰۴ ار ۱۳۴ ار ۱۵۹

بقعه باهلیه ۱۳۹

بلیان ۱۴۰ ار ۱۴۱

بلغار ۱۴۷

بابا کوهی ۱۰۳

بقعه بوذرعه ۱۰۴

تبریز ۷۳ و ۷۵ و ۱۳۶	تنبور ۲۰
پیروزآباد ۱۸	تنک دنبه ۱۸
پسا ۸۷	پل گوار ۶۴
جور ۱۸	جهرم ۱۸
چرنداب ۷۱ و ۱۳۶	چره ۱۶ و ۱۹
چیلان ۳۰	جعفرآباد ۸۱ و ۸۲ و ۸۴
جامع عتیق ۱۲۲ و ۱۲۳	جرجان ۳۲
حاریه ۷	چین ۲۷
	حجاز ۹۷ و ۱۰۰ و ۱۰۶ و ۱۰۸ و ۱۱۹
	خراسان ۲ و ۳ و ۴ و ۶ و ۷ و ۱۰ و ۱۰۱ و ۱۳۰
خطا ۲۳	خرامه ۸۷
خشت ۱۹	خوزستان ۱۵ و ۳۱ و ۴۸ و ۴۹
دزکلاب ۲۰	خسویه ۱۸
	دیرآب ۲۰ و ۷۵
	داراجرد ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۳۷ و ۴۲
داراگرد ۳۷	دشت بارین ۱۹
دروازه استخر ۳۴ و ۱۳۱	دومان ۳۰ و ۳۷
داراکان ۱۸	دروازه سلم ۲۸ و ۳۴
دیلم ۳۲	درازه ۱۸
دروازه دولت ۶۱	دنیکان ۷۲
دوسلم ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۵۵	دشتک ۱۵۸
دلی ۱۴۶	دروازه کازرون ۱۳۷

درب استخر ۱۱۲	دروازه نو ۱۴۶
درب کازرون ۱۰۲	درب خلیج ۱۰۷
رباط لالا ۴۴	دروازه بیضا ۹۳
رباط سابق ۵۰	رباط حقیف ۵۱
رباط ابوذرعه ۱۵۹	رامجرد ۴۳
رباط شیخ ۱۲۶	رباط مقاریضی ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳
رباط حریمی ۱۱۲	رباط بنجینز ۱۳۸
رباط آباش ۶۱، ۵۴	رباط شیخ کبیر ۹۸
رباط مظفری ۶۰	رباط کرک ۵۴
رباط جابر ۶۰	رباط عالی ۶۰
رباط شیخ جمال الدین ۶۰	رباط رزبان ۶۰
زاویه سرده ۱۳۸	زیدان ۲۰
سیرجان ۵۲، ۱۵	سقسین ۱۴۷
سیستان ۶۶	سروستان ۸۷، ۷۷
سوق الامیر ۳۶	سیراف ۴۲، ۴۱
سجستان ۳۴	سرخس ۴۰
سهاره ۱۹	سمرقند ۲۲
	سندران ۱۷
شیراز ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۶، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۷، ۴، ۳	
۴۴، ۴۳، ۴۱، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۶	
۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵	
۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۱	

۷۷۸۷۷۸۰۸۱۸۲۸۳۸۴۸۵۸۶۸۷۸۹۹۰۹۱۹۲۹۳۹۴۹۵
۹۸۰۱۰۰۳۱۰۴۱۰۸۱۱۱۱۲۱۳۱۴۱۵۱۱۶
۱۱۸۱۹۲۲۲۴۲۵۲۶۲۷۲۸۳۰۳۲۳۳
۳۵۳۶۳۷۳۹۴۰۴۳۴۶۴۸۴۰۵۱۵۲
۵۳۵۴۵۷۵۸۵۹۶۰

شاپور ۴۱

شام ۲۳

صالحان ۱۲۴

صحرای گندمان ۴۸

طنزبو ۶۱

عراق ۱۵۳۱۳۹۳۴۳۶۴۹۵۱۵۲۵۳۵۷۹۷۰۶۰۸
عمان ۲۵۱۵

غزنین ۴۰

فارس ۲۷۲۶۲۵۲۴۲۰۱۹۱۸۱۷۱۶۱۵۱۴۱۳
۲۹۳۰۳۱۳۲۳۳۳۵۳۶۳۷۳۹۴۰۴۱۴۲۴۳۴۴۴۵
۴۷۴۸۴۹۵۱۵۲۵۳۵۵۵۶۶۲۶۵۶۶۶۹۷۱۷۲۷۳
۷۴۷۵۷۸۷۹۸۰۹۱۰۰۱۰۶۱۰۷۱۱۵۱۲۳۱۲۴۱۲۵
۲۶۲۷۲۸۲۹۳۰۳۶۴۰۴۲۴۵۱۵۲

فرامنز ۲۰

فسا ۱۸۴۲۷۲

قلعه شکسته استخر ۱۷

فاروق ۲۳۱۴۲

قلعه تبر ۱۸

قلعه شکسته ۱۷

قلعه سفید ۱۹۵۳۶۴۷۷۸۷

قادیسیه ۲۷

قلعه قهندز ۲۶۲۷

قصر زر ۳۱

قهندز ۲۸

قلعه اشکنان ۵۷

قفچاق ۴۸۸۱

قلعه استخر ۶۳ و ۶۲	قطیف ۵۶
قیس ۷۵ و ۵۶	کعبه ۳ و ۰۶ و ۱۱۱ و ۱۲۰
کازرون ۱۶ و ۱۹ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۶ و ۶۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۷ و ۴۸	کزدفنا خسرو ۲۵ و ۳۴ و ۳۶
کرمان ۵ و ۲۵ و ۳۴ و ۳۵ و ۵۲ و ۵۳ و ۶۶ و ۱۰۶ و ۱۲۱	کمارج ۱۹
کویه ۳۲ و ۳۳	کربال ۳۲ و ۳۳ و ۴۳
کیش ۶۵	گندمان ۴۹
گمهر ۱۲۳	لورستان ۷۷ و ۸۳
محلہ بالا کفت ۱۳۰	
مسجد عتیق ۲۵ و ۴۶ و ۵۱ و ۵۹ و ۶۰ و ۱۲۱ و ۱۲۵	
محلہ درسام ۱۲۴	مسجد یحیی ۱۲۴
مصالی ۶ و ۲۲ و ۳۴ و ۸۱ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۳۷ و ۱۳۹	
۱۴۶	
محلہ بال رود ۱۰۹	مدرسه قاضی جمال الدین ۱۲۷
محلہ دزک ۱۱۲	محلہ باغ قتلغ ۱۳۲
مدرسه بنجیز ۱۳۸	محلہ در حقیف ۱۳۸
مدرسه مغربی ۱۳۶	مشهد ام کثوم ۱۰۴
مکه ۹۸	مسجد باهلیمان ۱۰۱
مدرسه قاضی فزاری ۳۵ و ۴۴	مزار سوسی ۱۴۶
مقبره سلم ۱۴۲	مرو ۴۰
مسجد نو ۵۳ و ۱۵۰	مسجد کوفه ۵۴

مدرسه مقرب ۵۹	مدرسه عضدیه ۶۱
مسجد جامع ۶۰	مدرسه لالا ۴۴
مدرسه قراج، ۴۴	مجله رومی ۷۲
مجله سراجان ۱۵۶ر۱۲۱ر۷۲	
مدرسه زاهده ۴۵	مدرسه تاجی ۳۸
مدرسه سنقریه ۵۰	مشهد علی بن حمزه ۱۵۳ر۱۵۴
مجله دشتک ۱۵۸ر۱۵۶	مجله باغ ۱۵۲
مشهد طوس ۱۵۲	مدرسه درسراجان ۱۵۴
مدرسه شریفی ۱۵۵	مدرسه منکو ۱۵۵
مزارام کثوم ۱۵۵	مجله پالانگران ۱۵۸
محول ۷	
مهیروان ۲۰	مصر ۲۳ر۱۰
مسجد سلیمان ۲۶	مشکانات ۱۸
مجد رومی ۷۳	معبر ۷۵
مدرسه کردوچین ۹۳	مسجد جامع ۱۱۴
مجله مقاریضی ۹۷	مجله باغ نو ۱۳۳
مسجد فخرآور ۱۴۵	نورد ۱۰۶ر۱۹
نهاوند ۱۰۳ر۲۷	نیشابور ۱۱۱ر۱۵۳
نوبندجان ۱۳۵ر۱۹	نوبنجان ۱۶ر۳۹ر۴۱ر۴۲
واسط ۷۵	هندوستان ۱۰۰
همدان ۴۴ر۳۱ر۷	هند ۵۶
هرمز ۷۵	یزد ۶۳ر۶۲

فہرست اسماء الرجال

- ابى منصور ۱۳۴ر۱۱۴
ابى الفتوح ۱۳۶ر۱۳۴
- ابى سعد ۱۳۴
احمد ۱۱۴ر۱۱۳ر۱۱۱ر۱۰۹ر۱۰۸ر۱۰۴ر۱۰۰ر۹۹ر۹۸ر۹۴ر۹۳ر۹۰
- ۱۵۰ر۱۴۹ر۱۴۸ر۱۴۱ر۱۴۰ر۱۳۶ر۱۱۸ر۱۱۶ر۱۱۵
ابو غانم ۳۶ر۲۸
ابو منصور ۳۹ر۳۸ر۲۶
- انوشیروان ۵۱ر۲۵ر۲۰
اتابك جلال الدين جاولى ۴۲ر۱۹ر۱۸ر۱۲
- ابوسعيد ۱۴۵ر۱۴۲ر۱۰۶ر۱۰۹ر۱۰۳ر۱۰۲ر۹۷ر۹۳ر۷۴ر۴۲ر۴۱ر۱۹
امير محمد ۷۷
المقتدر بالله ۲۵
- ابراهيم ۱۵۳ر۱۴۹ر۱۴۶ر۱۱۴ر۱۰۷ر۱۰۵ر۹۸ر۹۶ر۷۸ر۴۶ر۴۰
۱۵۶ر۱۵۹
- اتابك قراچه ۴۳
اتابك آبخ ۹۳ر۷۱ر۷۰ر۶۸ر۶۷ر۶۴ر۱۳
- امير شيعه ابواسحق ۱۳
ابى عبدالله حفيظ ۱۰۲ر۱۳
ابى اسحق ۱۰۵ر۸۶ر۱۳
- اسحق ۱۵۵ر۱۵۴ر۱۵۱ر۱۴۹ر۱۰۷ر۹۸
اسماعيل ۱۵۴ر۱۵۳ر۱۴۹ر۱۴۲ر۱۳۳ر۱۳۰ر۱۲۸ر۱۲۷
ابوذرعہ ۱۵۹ر۱۲۳ر۱۰۳
- اتابك سعد ۱۵۵ر۱۴۵ر۱۵۰ر۱۳۰ر۱۱۸ر۵۵ر۵۴ر۵۳

- ام كلثوم ۴۴ر۵۱ر۵۲ر۵۵
الهيثم ۱۵۸
- ابو نصر لالا ۳۶ر۳۷ر۴۴ر۵۷ر۱۲ر۱۵ر۱۱۶ر۱۱۸
ابو الفتح ملكشاه ۴۴ر۴۵ر۴۷ر۱۰۲
ابو عبدالله ۹۴ر۹۵ر۹۷ر۹۸ر۱۰۱ر۱۰۳ر۱۰۴ر۱۰۵ر۱۰۹ر۱۱۱
۱۳۰ر۱۳۶ر۱۳۸ر۱۴۱ر۱۵۱ر۱۵۲
ابو الخير ۰۳ر۰۶ر۰۸ر۱۰۸ر۱۲۸ر۱۴۵
الجاتو ۷۴ر۷۵
امير صادق ۷۴
- امير اشتو ۷۴
ارشد الدين ۱۲۵
- ابو الفضل ۱۲۵
ابو طاهر ۰۷ر۱۰ر۱۱ر۱۵ر۱۲۶
ابى ربيع ۲۶ر۱۳۵
- ابو بكر ۰۳ر۰۵ر۰۶ر۰۷ر۰۸ر۰۹ر۱۰ر۱۱ر۱۲ر۱۳ر۱۴ر۱۵ر۱۶ر۱۷
۱۱۷ر۱۱۹ر۱۲۰ر۱۲۶ر۱۳۰ر۱۳۵ر۱۴۲ر۱۵۰
- ابى نعيم ۱۲۶ر۱۳۵
امير طغاي ۹۳
- ابو محمد ۹۵ر۱۰۹ر۱۱۵ر۱۲۸
ابو الحسن ۹۵ر۱۰۳ر۱۰۸ر۱۲۹ر۱۳۶ر۱۵۳
- ابو موسى ۱۶ر۲۰ر۲۴
ابا قحان ۶۵ر۶۶ر۶۸ر۶۹ر۷۱
- ارغون ۶۸ر۶۹ر۷۱ر۷۵
ارديشير بابك ۱۶ر۱۹
- ابوشجاع ۰۴ر۰۵ر۰۸ر۱۱۳ر۱۱۴
انكيانو ۶۵
ابو العباس ۲ر۹۴ر۱۰۳

اربه خان ٩٤

ايوب ١٠٣

ابوالقاسم ٩٤ر١٠٩ر١١٧ر١١١ر١٣٦ر١٤٢

ابوعمر و ٩٦ر استخري ٩٦

ابوتراب ٩٦ اويس ٩٦

امير على ٨٧ ابوالفوارس ٣٤ر٣٥ر٣٨

الراضى بالله ٣٥ القاير بالله ٣٥

افريدون ٣٧

الب السلان ٣٩ر٤٠ر٤١ر٤٧ر٤٩ر٥١

اسرافيل ٣٩ر٤٠ ايلك خان ٤٠

ابن الجوزى ٦١ افضل الدين ١٢٤

ابى الميمون ١١٤ر١٢٩ ابى المقابل ١٢٩

ابوالفرج ١٣٤

اصيل الدين ٤٠ر٤١ر٤٦ر٥٦

ابى نجيب ١١٦ر١٤١ امير مودود ٤٨ر٤٩

اوحد الدين ٥٩ر١١٩ر١٣٥ر١٤٧

ابوالمبارك ١١٤ اتابك سنقر ١٣ر١١٤

امين الدوله ٥١ ابى عبدالرحمن ١١٢

ارسلان ٤٨ المقتدى بامر الله ١٠٧

ابوحيان ١٠٨ امين الدين ١٤٢

اسكندر ١٥١ ابى ذر ١٣٥

بزابه ٣٦ر٤٤ر٥٤ر٤٧ر٤٨ر٤٩

باکالنجار ۱۱۱۱۰۶۳۷۳۶۳۵۲۶۱۷

بویه ۳۰ بهمن ۴۲

بایدو ۷۳ بانویه ۱۰۶

بولغان ۶۸۶۶۷۶۶۶۵ بزغش ۱۴۴۱۳۱۱۰۲

بلخان ۶۵ بهرام ۱۳۷

بدرالدین ۷۵ بندار ۹۶

بهاءالدوله ۳۷ بهاءالدین ۱۵۱

باقر ۱۵۲

تاجالدین ۱۵۶۱۴۲۱۳۴۵۷۴۸۴۷۴۵۳۶

تاش ۳۷۲۸ تونیاق ۶۵

ترکان خاتون ۶۳۶۲ تکه ۵۲

تعالبی ۶۱ پرویز ۲۷۲۶

پیرحسین ۸۰۷۹۷۸۷۷ پهلوی ۱۴

جعفر ۱۵۶۱۵۳۱۴۹۳۸۱۰۴۱۰۱۰۹۷۹۶۴۰

جاولی ۴۳

جمالالدین ۱۳۸۱۳۷۱۳۵۱۲۶۷۵۷۴۷۳۶۰

جلالالدین ۱۳۳۵۴۷۰۸۳۷۶۷۵۷۱۶۸۵۲۴۱۶

جنید ۱۲۳ جوشی ۷۶۷۱

جمشید ۱۷۴ جلالالدوله ۳۸

جفری یک ۳۹ حجاج بن یوسف ۲۹

حسین ۱۳۴۱۲۹۱۱۵۱۱۱۰۹۰۷۰۴۹۸۹۷۹۶۹۵

۱۵۱۵۴۱۵۲۴۹۳۸۱۳۹۱۳۵

حمزه ۱۰۲	۴۹	۱۰۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۸	ار	حسويه	۴۰	۴۱	۴۲
حيدر	۱۵۵	۱۵۶					حاجي طغاي	۹۳		
حسام الدين	۶۷	۷۰	۱۱۶							
حسن	۱۱	۱۱	۶۱	۶۹	۸۰	۱۰۸	۱۱۲	۱۲	۴۲	۱۵۳
حبيب	۹۶						حاجي قوام الدوله	۱۱۲		
حكيم بن عاص	۱۶						حاتم	۱۰	۱۱	
خاقاني	۲۴						خاقان	۲۷		
خمارتکين	۴۲						خواجه نظام الدين	۶۶	۶۷	
خسرو فيروز	۳۸	۱۰۰	۱۰۶				خاتون	۶۵		
خليل	۹۴						خواجه جويان	۷۵		
داود	۹۶	۱۳۴					داراب	۱۷	۱۸	
دنبه	۱۷						ذوالقرنين	۱۹		
روزبهان	۱۶	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۳۲	۳۴	۴۱	۴۳	۱۵۴
راضي	۳۰						رکن اندوله	۳۰	۳۱	۳۲
رکن الدين	۷۵	۹۵	۱۱۹	۱۲۸	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۳	۱۴۱	۱۴۳	
روح الدين	۱۲۴						رشيد	۱۱۴	۱۲۹	
رکن الاسلام	۱۴۲						زيد	۱۵۱	۱۵۳	۱۵۴
زنگی	۵۰	۵۲	۵۵	۶۱	۶۲	۶۳	۶۸	۷۰	۱۵۵	
زيدان	۶۸	۱۵۸					زاهده خاتون	۴۵		
زين الدين	۳۳	۱۴۱					زين العابدین	۱۴		
زکريا	۱۴						سعیدالدين	۳۶	۳۲	۳۳
سلطان مسعود	۳۶	۴۴					سعدوقاص	۲۷		

- سکینه ۱۳۶ر۱۳۴
سراج‌الدین ۷۰ر۱۱۳ر۱۲۳ر۱۲۵ر۱۲۷ر۱۳۵
سید شرف‌الدین ۶۴
سلطان محمد ۷۴
سعید‌الدین ۱۲۴
سعد ۵۵ر۵۶ر۶۱ر۶۸ر۶۳ر۹۳ر۶۲ر۱۱۷ر۱۱۹ر۱۲۰
سوغو نجاق ۱۳ر۶۵ر۶۶
سیف‌الدین ۶۷ر۶۸ر۶۹ر۷۱
سالته بن احمد ۱۰۰
سفر شاه ۳۶ر۴۸ر۵۲ر۵۵ر۶۲ر۶۳ر۷۵
سلطان الدوله ۳۷ر۳۸ر۳۹ر۱۰۶
سلطان محمود ۳۶ر۴۰
سلیمان ۴ر۱۷ر۲۰ر۲۹ر۱۵۰
سلجوق ۳۹ر۶۲ر۶۳
شمس‌الدین ۶۷ر۷۰ر۷۳ر۷۵ر۷۶ر۷۸ر۲۱ر۲۲ر۳۴ر۱۳۷
۱۴۲ر۱۳۸
شیخ جعفر ۱۳۴
شیرویه ۲۶
شیخ ابوشجاع ۳ر۹۸
شرف‌الدین ۲۴ر۱۳۷ر۱۵۴
شهاب‌الدین ۵۸ر۱۰۲ر۱۰۸ر۱۱۶ر۱۱۹ر۱۲۰ر۲۶ر۳۱ر۱۳۵
۱۵۸ر۱۵۴
شیخ دولت ۱۵۹
شیخ عروه ۱۵۹

	شاه منذر ١٥٩
	شيخ ابواسحق ٧٩ر٨٥ر٨٨ر١٥١
شيخ حسن ٩١ر١١٢	شيخ جنيد ٩٥ر١٤١
شبل ٩٧	شيخ بهلول ٩٢
شهر يار ٩٨ر١٠٥ر١٠٦	شاه فيروز ٩٧
	شيخ كبير ١٠٠ر١٠١ر١٠٢ر١٠٣ر١٠٨ر١٠٩ر١٢٤
شيخ غازي ١٠٦	شهر ك ١٦
شيخ منصور ١٠٥	شمس الدوله ٧١
شبانكاره ١٨	شاه بهمن ١٨
شفيق ٩٦	شيخ مرشد ١٠٢
شرف الدوله ٣٤ر٣٥	شيخ علي ٩٩ر١١٧
شيخ ابي عبدالله ٣٥	شمس المال ٣٢
شيخ سلم ١١٥	شيخ ابو العباس ١٤١
شيخ موسى ١٤٦	شيخ احمد ١١٥
شاه پرويز ١٤٦	شهر بانو ١٢
شيخ مبارك ١١٧	شيخ بهاء الدين ١١٧
صفي الدين ٢١ر٢٢ر٢٣ر٢٤ر٢٥ر٢٦ر٢٧ر٢٨ر٢٩ر٣٠	صافي ٣٠
صدر الدين ٥٧ر٣٣ر١٣٦	صفي ٢١ر١٢٢
ضياء الدين ١١٦ر١٣٣	صمصام الدوله ٣٥ر٣٦
طائم بالله ٣٥	ظاهر ٣٣ر١٣٤
طاشمئكو ٦٧ر٦٨	ظهورث ١٩
عبد الملك ٢٤ر٢٥	ظهير الدين ٧٨ر١٣٣

عمر وليث ٢٩ر٢٤

عمر بن عبدالعزيز ٢٩ر٢٤

عضد الدوله ١٦ر٢٢ر٢٥ر٢٧ر٢٨ر٣١ر٣٢ر٣٣ر٣٤ر٣٥ر٣٨ر٤٣

٩٥ر٩٦ر١٠٠ر١٠٦ر١٥٣ر١٥٥

عثمان ١٦ر٢٧ر٢١ر٢٢ر٣٠ر٣١ر٤٤ر١٥٨

عماد الدوله ٢٧ر٢٨ر٣٠ر٣١ر٣٨ر٣٩ر٩٦ر١٥٢

عميد الدوله ٢٧ر٤١ر٥٤

عمر ١٦ر١١ر٢٣ر٢٦ر٣١ر٣٣ر٣٤ر٣٥ر٣٦

عبدالرحيم ١٤ر٣٤ر٤٢ر١٥٨

عبدالوهاب ٣ر١٠ر٣٣ر١٣٤

عزالدين ٥٨ر٧٣ر٧٤ر٧٥ر٩٢ر١١٧ر٢٢ر٢٩ر٣١ر٣٤ر٣٥

٣٩ر٤٣ر١٥٠ر١٥١ر١٥٤ر١٥٦ر١٥٥ر١٥٨

عبدالله ٦ر٣٥ر٧٥ر٧٦ر٩٢ر٩٦ر٩٧ر١٠١ر١٠٣ر١٠٧ر١٠٩ر١١٦ر١١٦

٢٩ر٣٠ر٣١ر٣٦ر٤٠ر٤٦ر٤٧ر٤٩ر٥٦ر١٥٩

علي ٣ر٤ر٣٢ر٤١ر٤٢ر٤٦ر٤٩ر١٠٢ر١٠٧ر١٠٨ر١٠٩ر١١١ر١٢٥

٣١ر٣٩ر٣٩ر٤٠ر٤١ر٤٤ر٤٤ر٤٦ر٤٩ر٥١ر٥٢ر٥٣

٥٤ر١٥٥ر١٥٦

عبدالسلام ١٣ر١٢٦

عرب شاهه ٥٦ر١٥٧

عماد الدين ٢ر٥٥ر٥٨ر٦٨ر٦٩ر٧٠ر٧٤ر١٢٥ر١٢٩ر١٣٥

عبدالرقيب ٢٤ر١

عبدالمهيمن ١ر١٠ر١٠٢ر١١٥ر١٢٢ر١٤٢ر١٤٣ر١٤٤ر١٥٤

عزالماوك ٣٨ر٣٩

عبدالكريم ٧٥

عبدالعزيز ١١٤

عميد الدين ٥٥ر٥٦

عبدالقادر ۱۶	علاءالدوله ۶۲
عبدالودوده ۱۳	عباس ۱۴۹
عبدان ۱۱۱	عمید ۱۳۰
غیاث الدین ۳۱۳ر۴۴ر۵۶ر۷۶ر۷۷ر۹۳ر۹۴	عیسی ۱۰
فضل الله ۸ر۹ر۱۱ر۱۲ر۱۳ر۱۴ر۱۵ر۱۶ر۱۷ر۱۸ر۱۹ر۲۰ر۲۱ر۲۲ر۲۳ر۲۴ر۲۵ر۲۶ر۲۷ر۲۸ر۲۹ر۳۰ر۳۱ر۳۲	غازان ۷۳
۱۰۸ر۱۰۹ر۱۱۰ر۱۱۱ر۱۱۲ر۱۱۳ر۱۱۴ر۱۱۵ر۱۱۶ر۱۱۷ر۱۱۸ر۱۱۹ر۱۲۰ر۱۲۱ر۱۲۲ر۱۲۳ر۱۲۴ر۱۲۵ر۱۲۶ر۱۲۷ر۱۲۸ر۱۲۹ر۱۳۰	فخرالدین
۱۳۴ر۱۳۵ر۱۳۶ر۱۳۷ر۱۳۸ر۱۳۹ر۱۴۰ر۱۴۱ر۱۴۲ر۱۴۳ر۱۴۴ر۱۴۵ر۱۴۶ر۱۴۷ر۱۴۸ر۱۴۹ر۱۵۰	فریدالدین
	فضلویه ۱۸ر۲۶ر۳۸ر۳۹ر۴۰ر۴۱
فخرالدوله ۳۱ر۳۲	فناخسرو ۳۲ر۱۰۶
قتلمش ۱۷ر۳۶	فیروز ۲۰
قوام الدین ۶۷ر۶۸ر۷۵	قاسم ۱۴۹ر
قوام الدوله ۳۷ر۳۸	قادر ۳۷ر۳۹ر۱۰۰
قهندز ۲۶	قادر ۲۶
۱۰۴ر۱۰۵ر۱۰۶ر۱۰۷ر۱۰۸ر۱۰۹ر۱۱۰ر۱۱۱ر۱۱۲ر۱۱۳ر۱۱۴ر۱۱۵ر۱۱۶ر۱۱۷ر۱۱۸ر۱۱۹ر۱۲۰ر۱۲۱ر۱۲۲ر۱۲۳ر۱۲۴ر۱۲۵ر۱۲۶ر۱۲۷ر۱۲۸ر۱۲۹ر۱۳۰ر۱۳۱ر۱۳۲ر۱۳۳ر۱۳۴ر۱۳۵ر۱۳۶ر۱۳۷ر۱۳۸ر۱۳۹ر۱۴۰ر۱۴۱ر۱۴۲ر۱۴۳ر۱۴۴ر۱۴۵ر۱۴۶ر۱۴۷ر۱۴۸ر۱۴۹ر۱۵۰	قطب الدین ۷۱ر۷۲ر۱۴ر۱۵ر۱۱
قاضی شرایبی ۱۱۵	قوام محمد ۹۳
قاضی فزاری ۴۴	قباد ۱۶ر۲۰
قتلغ ۵۵	قابوس ۳۴
کلچه ۵۶ر۶۴ر۶۵	کیخاکی ۷۳
	کیخسرو ۴ر۱۱ر۱۲ر۱۳ر۱۴ر۱۵ر۱۶ر۱۷ر۱۸ر۱۹ر۲۰ر۲۱ر۲۲ر۲۳ر۲۴ر۲۵ر۲۶ر۲۷ر۲۸ر۲۹ر۳۰ر۳۱ر۳۲ر۳۳ر۳۴ر۳۵ر۳۶ر۳۷ر۳۸ر۳۹ر۴۰ر۴۱ر۴۲ر۴۳ر۴۴ر۴۵ر۴۶ر۴۷ر۴۸ر۴۹ر۵۰
کیری ۲۷	کریم جلالی ۲۶ر۱۱۴ر۱۲۹ر۱۳۶
کردوچین ۹۳	کمال الدین ۱۳۸
کیومرث ۱۶	کیخاتو ۷۱

گودرز ۱۴

مسعود ۳۷، ۴۰، ۴۷، ۵۹، ۷۶، ۷۷، ۸۳، ۸۴، ۸۳، ۳۳، ۴۰، ۴۱، ۴۱، ۴۵

۱۵۰، ۱۴۶

میکائیل ۳۹ مبارک ۲۳، ۱۳۰

مرتضی ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷ معین‌الدین ۱۱۸

منذر ۱۵۹ معاذ ۱۵۹

منصور ۹۴، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۴۳

موفق‌الدین ۲۰، ۲۱، ۲۱، ۱۳۶ مصطفی ۲، ۹۶

مجدالدین ۷۲، ۷۲، ۱۲۷، ۱۵۴، ۱۵۷

ملکشاه ۳۶، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹ مسافر بیک ۹۳، ۹۴

مامون ۲۵، ۱۵۳ منکوبرس ۴۴، ۴۵

محمد علی لُر ۶۷ مرشد‌الدین ۱۵۴

ملک شمس‌الدین ۶۵ ملک یهود ۶۵، ۷۱

ملک خاتون ۵۲، ۱۳۲ معین‌الدین ۱۱۷، ۱۳۵

مجدالدوله ۱۴۲ منوچهر ۳۷

مویدالدوله ۳۰، ۳۱ مظفر ۲۹، ۵۵، ۱۳۳

مریم ۲۳ مسیح ۲۳

مستکفی ۳۰ معتضد ۲۹

ملک اشرف ۶۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۸، ۸۹، ۷۹

موسی ۳۹، ۹۶، ۱۰۵، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲

مودود ۳، ۵۱، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۸۰، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۳۵

۱۵۶، ۱۵۴

- مظفر الدين ٣١ر٤٩ر٥١ر٥٢ر٥٣ر٥٤ر٥٥ر٥٦ر٥٧ر٥٨ر٥٩ر٦٠ر٦١ر٦٢ر٦٣ر٦٤ر٦٥ر٦٦ر٦٧ر٦٨ر٦٩ر٧٠ر٧١ر٧٢ر٧٣ر٧٤ر٧٥ر٧٦ر٧٧ر٧٨ر٧٩ر٨٠ر٨١ر٨٢ر٨٣ر٨٤ر٨٥ر٨٦ر٨٧ر٨٨ر٨٩ر٩٠ر٩١ر٩٢ر٩٣ر٩٤ر٩٥ر٩٦ر٩٧ر٩٨ر٩٩ر١٠٠ر١٠١ر١٠٢ر١٠٣ر١٠٤ر١٠٥ر١٠٦ر١٠٧ر١٠٨ر١٠٩ر١١٠ر١١١ر١١٢ر١١٣ر١١٤ر١١٥ر١١٦ر١١٧ر١١٨ر١١٩ر١٢٠ر١٢١ر١٢٢ر١٢٣ر١٢٤ر١٢٥ر١٢٦ر١٢٧ر١٢٨ر١٢٩ر١٣٠ر١٣١ر١٣٢ر١٣٣ر١٣٤ر١٣٥ر١٣٦ر١٣٧ر١٣٨ر١٣٩ر١٤٠ر١٤١ر١٤٢ر١٤٣ر١٤٤ر١٤٥ر١٤٦ر١٤٧ر١٤٨ر١٤٩ر١٥٠ر١٥١ر١٥٢ر١٥٣ر١٥٤ر١٥٥ر١٥٦ر١٥٧ر١٥٨ر١٥٩ر١٦٠
- محمود ١٢ر١٣ر١٤ر١٥ر١٦ر١٧ر١٨ر١٩ر٢٠ر٢١ر٢٢ر٢٣ر٢٤ر٢٥ر٢٦ر٢٧ر٢٨ر٢٩ر٣٠ر٣١ر٣٢ر٣٣ر٣٤ر٣٥ر٣٦ر٣٧ر٣٨ر٣٩ر٤٠ر٤١ر٤٢ر٤٣ر٤٤ر٤٥ر٤٦ر٤٧ر٤٨ر٤٩ر٥٠ر٥١ر٥٢ر٥٣ر٥٤ر٥٥ر٥٦ر٥٧ر٥٨ر٥٩ر٦٠ر٦١ر٦٢ر٦٣ر٦٤ر٦٥ر٦٦ر٦٧ر٦٨ر٦٩ر٧٠ر٧١ر٧٢ر٧٣ر٧٤ر٧٥ر٧٦ر٧٧ر٧٨ر٧٩ر٨٠ر٨١ر٨٢ر٨٣ر٨٤ر٨٥ر٨٦ر٨٧ر٨٨ر٨٩ر٩٠ر٩١ر٩٢ر٩٣ر٩٤ر٩٥ر٩٦ر٩٧ر٩٨ر٩٩ر١٠٠ر١٠١ر١٠٢ر١٠٣ر١٠٤ر١٠٥ر١٠٦ر١٠٧ر١٠٨ر١٠٩ر١١٠ر١١١ر١١٢ر١١٣ر١١٤ر١١٥ر١١٦ر١١٧ر١١٨ر١١٩ر١٢٠ر١٢١ر١٢٢ر١٢٣ر١٢٤ر١٢٥ر١٢٦ر١٢٧ر١٢٨ر١٢٩ر١٣٠ر١٣١ر١٣٢ر١٣٣ر١٣٤ر١٣٥ر١٣٦ر١٣٧ر١٣٨ر١٣٩ر١٤٠ر١٤١ر١٤٢ر١٤٣ر١٤٤ر١٤٥ر١٤٦ر١٤٧ر١٤٨ر١٤٩ر١٥٠ر١٥١ر١٥٢ر١٥٣ر١٥٤ر١٥٥ر١٥٦ر١٥٧ر١٥٨ر١٥٩ر١٦٠
- نوشيروان ٣٧
 نصير الدين ١٣٨
 نجم الدين ٢٠ر٣٦ر٣٧ر٣٧ر٤٠ر٤١ر٤٢ر٤٣ر٤٤ر٤٥ر٤٦ر٤٧ر٤٨ر٤٩ر٥٠ر٥١ر٥٢ر٥٣ر٥٤ر٥٥ر٥٦ر٥٧ر٥٨ر٥٩ر٦٠
 نكو دار ٦٦
 نجيب الدين ٥٨ر٥٩ر٦٠
 نور الدين ٢٥ر٢٦ر٢٧
 نظام الدين ٦٨ر٦٩ر٧٠
 ناصر الدين ٦٥ر٦٦ر٦٧ر٦٨ر٦٩ر٧٠
 نمرود ٤٠
 هرون ٢٥ر٢٦ر٢٧
 هرمز ٢٦
 يزجرد ٢٧
 يعقوب ٤٨ر٤٩ر٥٠
 يحيى ١٠ر١١ر١٢ر١٣ر١٤ر١٥ر١٦ر١٧ر١٨ر١٩ر٢٠ر٢١ر٢٢ر٢٣ر٢٤ر٢٥ر٢٦ر٢٧ر٢٨ر٢٩ر٣٠ر٣١ر٣٢ر٣٣ر٣٤ر٣٥ر٣٦ر٣٧ر٣٨ر٣٩ر٤٠

